

سریال ۱۵۹۴

۱۵۹۴

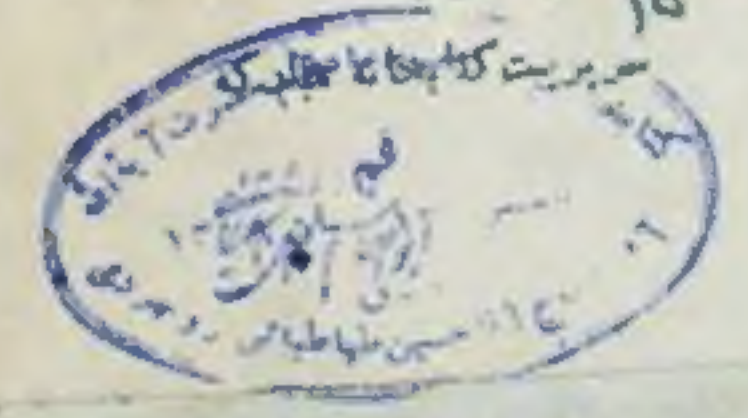
۱۵۹۴

۱۵۹۴

۹۴
۱۵

کتابخانه مسجد اعظم
۲- تمیز الادبیا و ذی
۳- اجوبه السائلین
و قلم

بسمه تعالی
این کتاب به شخصات ذیل :
۱- نام کتاب تمیز الادبیا و ذی
مؤلف جمع زین العابدین کرمانه ابن کریم
تاریخ و محل چاپ ۱۳۳۴ هـ و قمر ۱۳۵۴
اهدائی حضرت آیت الله العظمی در بدو
وقتی
تحت شماره مسلسل ۵۲۹۱ ثبت دفتر کتابخانه
و در قفسه ۹۴ / ۱۵ ضبط گردید



۱- تمیز الادبیا و ذی ۱۰۲
۲- تمیز الادبیا و ذی ۵۰
۳- اجوبه السائلین ۱۲۴

۸۶۲۵
بافت

۸۶۲۴
بافت

۸۶۵۷
بافت

کتاب
مستطاب
تذکرہ انبیا

اندر شجره فیوض حضرت مستطاب

العالم الزبانی
والحکیم الصمدانی النافی عن زبده
محرقة الغالین وانبجالی المظلمین وناوی الجاهلین
جده الامیر قائد الله فی الامم واولادنا وقلاتنا
افای حاج زین العابدین خان کفرانی
منع الله المیلین بطول بقائه زین تصنیف باقری
بر حسیب خواهر جناب مستطاب افای حاج مبر علی
باقری خلیف الصید ورجو ویر ورجاج
محمد صادق جو ایامی املا لیس
طاب الظاهر وکرم

چاب ۱۳۴۴
تبریز اودیئل
اول ایران

۲۸
۲۱۳
۷۸۱۸/۱۴
شماره مسلسل

۴۴۸
۵۷۹۱
شماره مسلسل

(۲۰)

کتاب
مستطاب
تذریة الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد چنین گوید بنده اشرف
زین العابدین بن کرم که مجلسی اتفاق افتاد با یکی از اجله شافان
عظیم ایشان رفیع البیان از اهل سیرجان از ادب و دانش و فضل و
پیش و صحبت از هر جای پیش آمد تا آنکه مذاکره نمودند که بعضی در باب عصمت
انبیاء خدا سلام الله علیهم شبهه میکنند و مطالبه دلیل صریح از کتاب خداوند
میخواهند اما دلیل دارند که جواب خصم را بگوئیم یا خبر عرض کردیم بالفعل که در
نظر ندارم مگر اینکه نتیجتی نیامد و اگر دلیل صریح هم دست نیابد البته بقتضی بعضی
ایات بعضی میتوان استدلال نمود پس خواهر فرمودند که آنچه بنظر تیر رسید
بنویس بلکه انشاء الله جواب بماند بن در این باب داده شود این است که باید ذکر
بفضل خداوند و هدایت و دلالت و اقدام در این امر نمود و از خداوند مسألت
دارم که مرا توفیق دهد بر حل این اشکال و دفع این داء عضال بپرکات انانکه این کتاب

(مبارکه)

(۲۱)

مبارک بر ایشان نازل شده است و واضحین در علم هستند زیرا که از غیر راه ایشان
ممکن نیست پی بمغایه آن بود و خداوند تبارک و تعالی در همین کتاب مجید و رفیعان
جید فرموده است در صفت آن که مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ مِنْ أَمْ الْكِتَابِ أَمْ
مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ
الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
 يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ بَعْضُ الْكُتُبِ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هِيَ أُولَئِكَ مِنْهَا أَصْلُ كَاتِبِنْد
و بعضی ایات متشابه است که بر جاهل مشبه میشود اما کاسیکه در دلهای ایشان
میل و امراض از حق است پس وی متشابهات میکنند بجهت طلب فضیله و طلب تاویل
آن بغیر آنچه مقصود خداوند بوده است و نمیدانند تاویل حق از امر خداوند
و راسخون در علم که ایمان بخداوند دارند و اگر بچشم حقیقت بنگریم و ضمیر را بعلم
تاویل که را باصل کتاب برگردانیم نه متشابه خاصه خواهی دانست که علم کتاب کیش
مخصوص با ایشان است چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند علم کتاب کلمه الله
عند ناقصات علم محکمات را چون پیشتر محل حاجت خلق بوده پیشتر بدیل فرمودند
و علم متشابهات را مخصوص بخود فرموده اند تا وی این مطلب را در مقدمه و بیان
بیان میکنند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین
و متقی نمودم این رساله را به تترس از الانبیاء **مُقَدِّمَةً** بدانکه از اجله چیزها
که خداوند عالم جل شأنه بان فضیلت داده است حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه
و آله و بر همه انبیاء این کتاب مبارک است که از ابعلم خود نازل فرموده و بیان هر چیزی را
در آن گذارده است چنانکه فرموده است فاعلموا انما انزل بعلم الله و فرموده است

(مبارکه)

فيه ثبوت كذا في بيان هر چه هست و فرموده است ولا رطب
 ولا يابس الا في كتاب مبين به مع روشنی نیست مگر آنکه در کتاب مبین
 هست و فرموده است و كل شيء احصيناه في كتاب مبين به مع هر چه را
 در انام مبین که در ظاهر مقصود کتاب است احصا نمودیم ولی بدیهی است که علم هر
 چیزی را هم در ظاهر این کتاب به تفصیل بیان نفرموده است چنانکه نص صریح بآن مبذول
 در آیه مبارکه و لقد ارسلنا رسلنا من قبلك مبينهم من قصصنا عليك
 ومنهم من لم نقصص عليك یعنی رسل را پیش از تو فرستاده ایم که قصه
 بعضی ایشان را برای تو کرده ایم و بعضی را قصه نکرده ایم برای تو و چنانکه قصه اندکی از
 رسل که از انام مطالب است و باید خلق بدان که خالات و سنان ایشان پریشان بلکند
 این قسم باشد که بعضی را فرموده و بعضی را نفرموده و سایر امور بطریق اولی چنین خواهد
 بود پس مقصود از آنچه فرموده است که بیان هر چه را در کتاب گذارد ایم نیز بیان
 ظاهر تفصیلی است که هر کس آن بخورد و علم آن را دریابد و از برای این مطلب
 جهان و حکمتها را بیاد است که چون در رسد تفصیل نیستیم اشاره ببعض آنها
 میکنیم از جمله اینکه بدیهی است که اگر میخواست خداوند تفصیل هر چه را به بیان
 ظاهر در این کتاب بفرماید البته حفظ آن و ضبط آن و نگاه داشتن آن و انتفاع از
 آن برای عالم امت مشکل باشد و اسباب ضیق و سوج بود و خداوند از این باب و
 و شفقت بر خلق و جواد و دست نداشته و فرموده است وريد الله بكم البئر
 ولا يريد بكم العسر و فرموده است ما جعل علمك في الدين من
 حرج و فرموده است لا يكلف الله نفسا الا وسعها و کتاب با این

۵۵۴ اجمال و اختصار مردم از حفظ آن و ضبط آن عاجزند و اگر تفصیل پیش از این داشت
 چه میکردند و مراد است که برای محسوس خداوند کتابی نازل فرمود که در آن هر چه را
 جلدنگاه نوشته میشد و پیغمبر خود را گشتند و کتابشان را سوختند که امر و نام
 نشانه از آن نیست بلکه اگر اغراض نکند همان تودیه و انجیل هم که این تفصیل
 نبوده بکلی از میان رفته و نمائنده است از آنها مگر آیات معدوده بلکه همین قرآن
 هم که ملاحظه میکنی موافق آنچه را اخبار ظاهر است بقدر ثلث این را از آن
 اسقاط نموده اند و ضبط نکرده اند و همین هم که مانده خالص از تحریف و تحریف
 نیست و همین هم علت دیگر است که بعضی مطالب مهمه را از جهت باید از آن استغناء
 کرد و در صریح آیات نیست چنانکه در اخبار فرموده اند که اگر قرآن بحال خود
 مانده بود هر اینده اسمهای ثانی را در آن علامت می یافت و فرمودند که هفتاد
 نفر از قریش را خداوند صریحا اسم برده بود و ذم نموده بود و هر را از قرآن بر
 داشتند مگر یک نفر ابو طالب که برای از راه و نفیضه و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که نعم انحضرت بود باقی گذاردند خلاصه که علاوه از کتب فارسی و لغات که در
 دلهای مردم است ضعف فتوای از حفظ کتاب عاجز میشود و خاصه اگر تفصیل
 زیاد داشته باشد و علت دیگر اینست که بنده مردم در تحمل علوم مختلف است
 و هر یک را نمیتوانند تحمل تمام علم شوند و این است که بیان را بجز فرموده که
 کسانی که اهل تحصیل آن هستند خورده و خورده بمعونه تدبر و تفکر بفرمایند و
 تدبر و تفکرشان زیاد شود استعدادشان برای تحمل بیشتر شود و اینست که در
 آیات بسیار امر به تدبر و تفکر در آن فرموده و فرموده است افلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَمْ عَلٰی قُلُوْبٍ اَقْفَالٌ بَیِّنٌ اَبَانَدُ بَرْدُ قُرْآنٍ نَّمِیْکُنْدُ
 بآنگه بر دلها قفلها زده شده و بملاحظه همین عدم قفل است که در اخبار
 بسیار امریکهان علم از کسانیکه اهل آن نیستند فرموده اند و اگر بخواهیم چنانچه
 واد که هر یک از این مطالب را ذکر کنیم بعضی بطول می انجامد و بسیار از
 خواندن آن ملول میشوند پیش از آنکه باصل مقصود برسند و علت دیگر
 آنکه آن اندازه که شخص از علم متفع میشود هفتاد و درجه پیش از آن از شخص
 عالم متفع میشود و اگر مردم تحصیل تمام علم بخودی خودشان برای ایشان بهتر
 میشد از علمای که حقیقتا محمد صلوات الله علیه را علم اعراض میکردند و حکمت پرور
 بر این جاری شده که مردم محتاج بایشان باشند و رو بایشان کنند و از ایشان
 استفاضه فیض کنند تا آنکه علت غائی در ایشان بروز کند و این است که در
 اخبار فرموده اند که خداوند قرآن را بنظر و شکل فرموده که مردم بجان خود
 مستغنی از آل محمد علیهم السلام نشوند و رو بایشان کنند و متاثر است که این
 باغراض نبویه باشد چنانکه تو غلام و نوکر خود را بیک بار مستغنی نمیکنی و
 خورده خورده چیز را میبخشی که همیشه محتاج بنو باشد و برای خدمت تو حاضر
 باشد نه اینها اغراض نبویه است و شاحت ال محمد علیهم السلام منزه از این اغراض است
 بلکه چون بنیه خلق محتاج باستفاضه از شخص ایشان بود چنین کردند و این از باب
 کرامت و شرافت ادبی است که چنین بنیه ضعیفی خداوند باور داده و مثل اینها
 اگر خواسته باشد ملاحظه کن در حشر این عالم که خلق بیست نافرمانی میکنند و خداوند
 خداوند بر این جاری شده که از نادانان و متولد میشود و دیگر حاجت نماد و ندارد

و از خاک زمین بخورد و وزند کانی میکند تا حیوانات شریفتر و عظیمتر از ایشان
 شیر از ایشان مادر بخورند تا آنکه مادران خود بانها غذا بدهند و
 بقیها خداوند میتواند که شیر را هم از زمین بخوشاند و باین طفل بدهد بدین
 اینکه از ایشان مادر بخورد تا همان قدر که این طفل محتاج بشیر است از حیوانات
 آن محتاج بفضل غایت و حضانت و تربیت مادر است اینست که خداوند میخواهد
 که شیر را هم از ایشان مادر بدهد که طفل ناچار باشد از اینک و رو بآورد بیکند
 پس غذای خود را بخورد و از حضانت و شفقت او هم مشتم شود و چنین است
 امر و این مقام که مردم اگر از علم باید متفع شوند هفتاد و درجه بالاتر از آن
 از شخص عالم باید متفع شوند و این است که خداوند بیک بار و اینها را مستغنی از
 علم نکرده تا آنکه رو بعالی میکنند و این است که فرمودند در شرح قول خداوند
 قُلْ نَظَرُ الْاِنْسَانِ اِلَى طَعَامِهِ یعنی باید نظر کند انسان در طعامش یعنی
 علمش که از آن که میگردد پس معلومست که استفاده خلق از عالم پیش از خود علم
 است خلاصه که جهات حکمت بسیار است و در مدد تفصیل نیست پس حکمت
 خداوند بر این قرار گرفته که مردم از ظاهر این کتاب تنفع نماند حاصل نکنند مگر
 اینکه رجوع باهلش کنند و عرض کردند خدمت امام علیه السلام از بابی الخیر
 که او میگوید هم القرآن قال بلی لو وجد والد مقتدر یعنی ابا قرآن کفایت امر را
 را نمیکند فرمود چرا میگوید اگر مقتدر بر این نباشد که حاصل این است که
 بعد از آنکه از ما اعراض کردند جهات که مقتدر بر این کتاب نباشند و این است
 که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از قول خدای عز و جل

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَمَنْ نَزَلَ شَيْءٌ
 فِي عِلْمِ الْإِسْلَامِ حَسَنٌ وَخَيْرٌ عَلَيْهِمُ التَّلَامُ عَرْضُ كُودَنْدِ كَرْدَمِ مَبْكُونِ بِرَا
 اِسْمِ عَلِيٍّ وَاهْلِ بَيْتِ اَوْ اَعْلَاهُمْ اِتْلَامِ نَزْدِهِ دَر كِتَابِ خُدا فَرَمُودِ بَكُونِ بِرَا اِسْمِ
 كَرْدِ رُسُولِ خُدا تَعَالَى نَمَازِهِمُ بَرَا وَنَازِلِ شُدِ وَخُدا وَنَدَاسِمْ نَبَرِده كَسَرِ بِاِجْمَاعِ اَنَا اَنْكَ نَجِيْبِ
 صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ اَلْتَقْبِرِ فَرَمُودِ بَرَا اِسْمِ اِنْ وَذَكُوْهُ هَمُ بَرَا وَنَازِلِ شُدِ وَاسْمِ نَبَرِده كَازِ
 جَهْلِ دَر هَمِ بَكْدِ هَمُ اَنَا اَنْكَ رُسُولِ خُدا صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ اَلْتَقْبِرِ فَرَمُودِ وَجِجِ هَمُ بَرَا وَنَازِلِ
 شُدِ وَنَفَرِ مَوْدِ كِه مَفْتِ شُوطِ طَوَافِ كِنْدِ اَنَا اَنْكَ رُسُولِ خُدا صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ اَلْتَقْبِرِ
 وَهَمِجِنِ نَازِلِ شُدِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
 وَدَر عَلِيٍّ وَخَيْرِ عَلَيْهِمُ التَّلَامُ نَازِلِ شُدِ بُوْدِ پَرِ رُسُولِ خُدا صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ
 اَللهُ وَدَر بَارِ عَلِيٍّ فَرَمُودِ مِنْ كُنْتِ مَوْلَا نَفْسِي مَوْلَا وَفَرَمُودِ اَوْ صَبَكُمُ بَكْتَابِ اللّٰهُ وَاهْلِ
 بَيْتِي اَنْ اَخْرَجْتِ كِه حَاصِلِ اَنْتِ كِه خُدا وَنَدِ دَر ظَاهِرِ كِتَابِ بَحَالَةِ بَيَانِ فَرَمُودِ وَبِخِيْبِ
 وَائْتِمَاطِ اَهْلِ رُسُولِ اللّٰهُ وَسَلَامِ عَلَيْهِمُ تَقْبِرِ كِتَابِ فَرَمُودِ اَنْدِ وَهَمِجِنِ حَمْدِ دَر ظَاهِرِ
 مَبْكُونِ بِرَا هَمِ جَزِيْرِ دَر كِتَابِ هَكْتِ زِيْرَا كِه اَز تَقْبِرِ هَمَانِ بَحَالَتِ اِبْنِ طَالِبِ مَعْلُومِ
 شُدِ اِسْتِ وَابْنِ بَدِيْعِي اِسْتِ كِه اَكْرُ سُلْطَانِ حَكُوْمَتِ مَعْتَبَرِ كُنْدِ بَا فَرْمَانِ سُلْطَنِي وَ
 نَشَانِ سُلْطَنِي بَرَا بِلَدِي دَر فَرْمَانِ اَعْلَانِ كُنْدِ كِه احْكَامِ وَتَقَا صَدُوقِ رَا بَا وَ
 سِرِّ دِه اِيْمِ وَازِ اَوْ بِيْدِ بَرِيْدِ اِيْمَانِ اِسْتِ كِه دَر اِنْصُوْرَتِ مَاهِمُ احْكَامِ حَكُوْمَتِ
 بَسُلْطَانِ نَسَبِ مَبْدِيْعِي وَبَكُونِ بِرَا كِه مَاهِمُ جَزِيْرَتِ اِيْمَانِ پَادِشَاهِ اطَاعَتِ دَارِ اِيْمِ پَرِ
 هَمِجِنِ حَكُوْمَتِ مَعْدَا فَرْمَانِ پَادِشَاهِ مَبْشُوْرِ وَجِنِ شَامِرِ دَا نَمَقَامِ كِه بَعْدِ اَز اَنْكَ
 خُدا وَنَدِ دَر فَرْمَانِ فَاجِبِ اَزْ غَاثِ خُودِ فَرَمُودِ كِه مَرْحِبِ رُسُولِ اُوْرِدِ بَكْرِيْدِ پَرِ دَا نَمَقَامِ

بَاغِيْرِ اِنْ مَرْحِبِ رُسُولِ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ اَلْتَقْبِرِ اِيْمَانِ مَعْدَا كِتَابِ خُدا اِسْتِ كِه اَعْلَا
 بَيَانِ اَوْ فَرَمُودِ اِسْتِ وَابْنِ بَكْتَابِ وَجِهِ ظَاهِرِي اِسْتِ كِه بَرَا غَاثِ مَرْدَمِ كِه اَهْلِ
 عِلْمِ نَبُوْدِ اَنْدِ فَرَمُودِ اَنْدِ اَلَا كِه دَر خُودِ كِتَابِ مَخْلَافَتِ وَشَا بَرَا مَوْرِدِ اَنْفَرِ بَيَانِ
 فَرَمُودِ وَائْتِمَاطِ اَلْتَقْبِرِ اَللّٰهُ وَرُسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُفْقَهُوْنَ
 الصَّلَاةَ وَنُفُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ فَرَمُودِ اِسْتِ وَاجْمَاعِي
 اِسْتِ كِه اِيْنِ اِيْمَانِ حَضَرِ شَا هِرِ عَلَيْهِمُ التَّلَامُ نَازِلِ شُدِ اِسْتِ وَابْنِ بَكْرِيْدِ
 شَاهِدِ اِيْنِ مَعْنِ اِسْتِ خَلَا صَهْ كِه عَرْضِ اِيْنِ اِسْتِ كِه عِلْمِ هَمِ جَزِيْرِ دَر كِتَابِ هَكْتِ اَنَا
 جَدَا بَتِ وَدَلَالِ اَلْحَقِّ عَلَيْهِمُ التَّلَامُ مَبْتَوَانِ دَسْتِ اُوْرِدِ اَكْرُ نَعُوْذِ بِاللّٰهِ كِسِي
 اِيْشَانِ اَعْرَاضِ كُنْدِ وَخَوَاسِنِ بَا شُدِ اَز ظَاهِرِ كِتَابِ جَزِيْرِ بَعْدِ اَلْبَشَرِ كُرْ اَوْ خَوَاسِنِ
 زِيْرَا كِه اَز حَكْمَانِ بَرِيْدِ خُدا وَنَدِ اِيْنِ اِسْتِ كِه دَر اِيْنِ كِتَابِ اِيْمَانِ مَشَاهِدِ بَسِيْطِ اَوْ قَرَارِ
 دَادِ كِه مَحْتَمَلِ مَعْنَا تَعَدُّدِ اِسْتِ كِه شَا بَدِ بَعْضِ اَز اَمْتِنَانِ حَقِّ بَا شُدِ وَبَعْضِ اَمْتِنَانِ
 بَا طِلَهْ نَاهِرِ كِسِي بَا خُجْدِ دَر عَالَمِ دَر قَبُوْلِ كُرْدِ اِسْتِ اَز كُفْرِ بَا اِيْمَانِ اِيْمَانِ دَر اِيْنِ
 عَالَمِ بُوَانْدِ مَسْتَكِيْ دَسْتِ بِيَا وَرِدِ وَازِيْ اِيْنِ بَرُوْدِ اَكْرُ هَمَانِ اِيْمَانِ كِتَابِ حَكْمَانِ
 بُوْدِنْدِ كِه هَمِجِ اَحْكَامِ مَعْنِ بَا طِلِ اَز اِيْمَانِ مَبْرُوْتِ اَهْلِ بَا طِلِ نَبُوْا نَسَبِ بَرِ اَبَا طِلِ
 خُودِ جَعْتِي دَسْتِ بِيَا وَرِنْدِ دَر قُوْتِ ظَاهِرِ اِسْلَامِ هَمِ نَبِيْكُنْدِ اِسْتِ كِه بَدِ وَنِ دَلِيْلِ
 اَزِيْ بَا طِلِ خُودِ بَرُوْنْدِ اِيْنِ اِسْتِ كِه عَقَا بَدِ بَا طِلَهْ اَهْلَا اِسْتِ وَبِهْمَانْدِ اَهْلَا هَمَانِ
 نَبِيْكُرْدِنْدِ وَجِهْتِ بَرَا اَهْلَا اَتْمَامِ نَبِيْ شُدِ اَكْرُ حَكْمَانِ كَا فِ دَر دَرْعِ وَنَمِغِ وَابْطَالِ
 عَقَا بَدِ اَهْلَا هَكْتِ اَتْمَا كِه كِه عَقِبْدِ اِسْتِ بَا طِلِ اِسْتِ مَسْتَنْدِيْ بِيْكَانِ خُودِ اَز
 مَشَاهِدِ اِيْمَانِ دَسْتِ بِيَا وَرِدِ دَر حَكْمِ رَا وَدِ مَبْكُونِ چَا نَكِه دَر ظَاهِرِ اِسْلَامِ اَكْرُ نَبُوْدِ

کسانیک نظام اسلام باشند و در باطن کفر و الحاد داشته باشند مستحق عتاب
 صغیرا که نظر ایشان منحرف بود دست نیامد و چاره نداشتند که خود را با آن
 معصومین سلام الله علیه که حق از ایشان مغایرت نمیکند به بندند نادان
 دنیا زد گانه کنند اما بعد از آنکه همچو اشخاص در میان امت پیدا شدند
 منفرجه که بالنسبه ضعیف و در دین خود را با اهل بیت و کفر و شقاوت خود را با اهل
 کردند و از حکمت خداوند و تائید حق او اینست که اسباب برای امری در ملک
 موجود باشد تا هر کس بحسب نیت خود رفتار نماید و فرمود **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى**
شَاكِلَتِهِ یعنی علی بنی نبیه خلاصه که این یک ستره بود از اسرار بودن مشایخ
 در کلام خداوند و اسرار بسیار بر این است که این را که از کجایش
 بیان آنها نیست و حکم در بیان اسرار خفیه ناچار از مشاهدات است چنانچه
 در سوره که خفیه بحر عقیقی است که شنا و دوزان مبتدیانست مکر برای هر که
 خداوند بخواند و دیگران هر چه داخل دوزان شوند غرض خواهند شد ملاحظه میکنم
 بجا خداوند در باب قدرت و اعمال عباد و میفرماید **وَيَبْنِي لَهُمُ آعْمَالَهُمْ** یعنی مباد
 آنها از نیت و اعمالشان را بجا میفرماید **وَيَبْنِي لَهُمُ الشَّيْطَانُ آعْمَالَهُمْ**
 یعنی شیطان اعمالشان را از نیت داده بجا میفرماید **شَالَا لَكِنَّهُ**
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ فَأَنبَعَ هَوَاءٌ یعنی ركون بسوی زمین کرده و ضایعت
 هوا خود نموده پس یکسکه عقیده او بر جبر است باید او را بگوید و بگوید خدا
 اینطور خواسته و تفصیل از نیت نیست و یکسکه عقیده او بر تفویض است باید
 ثانیه و ثالثه بگوید و بگوید شیطان را گذار شده تا بنفوس خودشان که

(مفروضه)

میخواهند بکنند و همه اینها باطلست و هر یک اینها بیان یکطرفه است که
 بعضی توضیح آنطرف را بنظر فرموده است اما کوشه نظران ملتفت نیستند که سائر
 را طرف دیگر هم هست که باید ختم بان نمود و آن آن است که چون میل فایلیت او
 بعضیان بوده خدام عصیان را در نظر او زینت داده که شاره و جود و منفرد
 خداوند آنها که میفرماید **يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ** و میفرماید **يَكْفُرْ هَيْئَتُهُمْ**
لَعَنَاهُمْ یعنی خداوند هدایت میکند ایشان را بسبب ایمان ایشان و لعن میکند
 ایشان را بسبب کفرشان پس هدایت و لعن از خدا است و ایمان و کفر از بنده
 و هر دو لازم و ملزوم یکدیگر است و معدنك مسأله آن قدر عمیق است که
 محول علماء دوزان در ضایعه اند و چاره هم از الفاظ متشابه نیست که هر کوشه از
 مسأله برآید توضیح شده باشد و از اینجه است مسأله عصمت اینها سلام الله علیه
 که خداوند از الفاظ و عبارات ایشان فرموده که بعضی آنها ایات حکمیه است که
 تشابه و الفاظ نیست و بعضی آنها متشابهات نیست که با بظاهر دلالت بر خلاف محکم
 بکنند و اسرار این بسیار است که شاره بعضی آنها نمودیم که از جمله الفاظ ایمان ظاهر
 است که خداوند خواسته را به ظاهر ظاهر مستحکم است باشد که هر کس بتواند عقیده
 قلبی خود را اظهار کند و دیگران که اگر الفاظ و عبارات هر فیهی بود که دلالت بر
 رفعت شان و عظمت عصمت و جلالت ایشان میکرد بشااعت از این الفاظ
 ایشان را از عتبدگی خدام بیرون میبردند چنانکه معدنك بردند و شاهدان
 و جبر حدیثی است که از حسین بن روح اعلی الله مقامه **عَلَيْكَ بِنُكَلِّهِ** و **وَاللَّاهُ**
 وایست شده که حاصلش این است که مقصود حکایت این بود که اینها را و اینها صاحب

(مفروضه)

مجازات و کرامات باشند که دلیل صدق ایشان باشد و با وجود معجزات مردم ایشان
 را از حد بندگی پروردگار میزداید این بود که خداوند ایشان را مبتلا فرموده
 که دلیل بندگی ایشان باشد و چنین است امر و باین مقام اگر همه اش اظهار فضیلت
 انبیاء میشد مردم مان که حوصله و کسالت خود را از حد بندگی بیرون
 میزدند و این است که گاهی از این قبیل الفاظ هم در باره ایشان فرموده که مردم را
 ضعیف جاهل از حد تجاوز نکنند و مردم مان بصیرت قوی الايمان هم میدادند که
 مغالطه ایشان را بر غیبه مینمود و با ذهان جاهل است جای شده و خوان و خوار ایشان
 خدا نیست بایشان نشاء است چنانکه اهل بیت عصمت سلام الله علیه هم غایب
 باد شمعان میفرمودند که از این بلاها که بر ما جاری شده گمان نکنید که
 در اینها احوال از جانب خدا نیست بیدار شد سلام الله علیه ماها شده است
 و برای شما اگر افتاد است که محفوظ مانده اید بلکه غایت خواهد داشت که این
 کرامت ما بوده و از همان شما بوده است و علت حقیقه برای صدور اینگونه نشانیها
 در باره انبیاء الهی است که مقام عصمت برای ایشان هر چند که مقام بلندی است
 خداوند هم بر حسب قابلیتها شریف و طینتها طینه ایشان را معصوم فرمود
 و معذرت آن عصمت ایشان از جانب خداست و خداست که ایشان را حفظ میفرماید
 قابلیت بخودی خود هر چند که نیکو باشد قادر بر حفظ خویش است چنانکه اشاره
 باین میفرماید قول خداوند در خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و آلا
 اَنْ يَّبْتَئِكَ لَعْنُكَ لَنْ تَكُونَ الْبَهِيمُ شَيْئًا فَلْيَلْبِسْ كُنْزَ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 نَکاه داشتیم و ثابت فرمودیم نزد یک بودی که در کون و اعماق بر آفتاب کنی و بنی

در باره حضرت یوسف علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ
 رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ بَعَثَ زُلْفَا تَصَدَّقَ بِیُوسُفَ وَكَرَّمَهُ يَوْمَ تَصَدَّقَ وَلا يَمْكُرُ
 اگر نه این بود که برهان خدا را دید و محفوظ ماند پس اینها معصوم هستند و
 عصمتشان بحفظ خداوند است و بعضی بیان همین نکته خداوند این قسم میفرماید
 که مردم در توحیدشان سست نشوند و معذرت آن تقدیر میکنند که باندک
 چیزی عقاید فاسد برای خود آفتاب میکنند چنانکه مثلا حضرت عیسی علیه السلام
 که زن نکوفت جمال نیست و بوییت باور دارند پس اگر صاحب زوجه ندانند است
 و در حدیث شریف فرمودند که عیسی علیه السلام در آخر الزمان خواهد آمد و زن
 خواهد گرفت و صاحب اولاد خواهد شد تا آنکه مردم بدانند که خدا نبوده و برای
 صاحب هست خلاصه که حکمای خداوندی ثابت است و در مراتب ایشان
 باید محکات کلام خداوند و فرمایان حج او را دست بیاورد و درین خود را از
 محکات درست کند و اگر در این عقیده صحیح است بیاورد و از در معرفت
 و بصیرت یقین با خدا بکند بعد از آن هر متشابهی که بآن برخورد باز رجوع بمحکات
 ايات و سخن جامع رسل بکنند پس اگر حل متشابهات از برای او شد نهی المراد و اگر
 نشد آفتاب را بجای خود بگذارد و دست از محکات بردارد چنانکه هرگاه مریض باشد
 و طبیب بیاید و او تپه چند را معین و معلوم برای تویج بزند و امر کند که بخورد آن
 وقت در لاشه کلام بگوید خور مثلا خوب میوه ایست و خوردن آن نوع خوب
 است و شفا است تو نباید در این حال بگوئی که تر میخورد از خورده کرده برای این
 است که من بخورم بلکه باید بمقتضای همان دستور اصل که معصوم دارد عمل کنی و

همان دو که امر کرده استعمال کن و خور و را بخوری تا وقتی که معلوم شود که غرض او
 از این تعریف چه بوده و با آنچه میگوید که تو بخوری بانه و البته ترك كردن محال
 و گرفتن بشتهاست اسباب فساد است و اگر خصم طالب سلامت خود هست بقیست
 چنین نمیکند مگر اینکه واقعا از شدت مرض و اعراض مزاج طالب سلامت خود نباشد
 که در اینحال البته تعریفیکه طلب از خور و کرده از اغیبت میسر و از اثنای اول به
 کند و یا خود را هلاک میکند و اعراض مزاج بجای میسر که بسا عذر هلاک خود
 هم میکند و ستم را بخورد محض هیکه خود را هلاک کند و از خداوند مساکت را
 بحق و لیا و مقربان درگاهش که همیشه ما را بر خادایه مستقیم و راه هدایت بلد
 و توفیق سلوک و اعتنا بخیر نماید و اگر مرضیم هستیم نقد طبع ما را تصرف نکند که
 عذابا و اخبار طالب هلاک خود باشیم و اگر بهی و و نسیان و خطایه هم از ما سرزد
 ان را معفو دارد و لا حول الا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاه

باب اول

در اثبات عصمت انبیاء خدا صلوات الله علیهم و در آن چند فصل است
فصل بدانکه عده غرض ما که جواب از سوال جناب سائل است اثبات
 عصمت انبیاء است یا اثبات قرآنی که چون باید طور و روش که نفع آن تمام است
 و کلامی هم که جاهلند و ذهنشان مسبوق بشبه نیست انتفاع از آن حاصل است
 این است که در دست داشتیم از بعضی ادله عقلیه بر عصمت ایشان اقامه کنیم که از همان
 ایشان مستعد بر قبول حق شود و الا کسیکه هیچ وجه سابقه بصیرت و معرفت نداشته
 باشد و حق و اثبات و حکم و متشابهی از کتاب خدا ببیند البته حیران و سرگردان

میشود که کدام بکرا قبول کند چنانکه اگر انسان از وضع و ترتیب مقوله ابدی اطلاع
 ندارد و اخبار مختلف از وضع آن مقام با و برسد سرگردان میشود که کدام بک
 موافق و افسست اما اگر از وضع جمله مسبق باشد و اخبار مختلف با و برسد
 صحیح و مستقیم یار است و دروغ اخبار را تمیز میدهد و علم انجا را دست میآورد
 سرگردان نمیشود و ادله عقلیه هم که ما اقامه میکنیم الحمد لله اصلا ما خود از کلام
 خدا و فرمایش پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم است و کلامی که شریعت برای همانها که
 مقدم میداریم تا از همان ما را حاضر کند برای فهمیدن اخبار و بداند که علما و حکما
 تعریف عصمت را با اختلاف کرده اند و آنچه در نزد ما حق است از تعریفان است که
 ملکه است و باینکه منع میکند شخص از فعل صحبت و میل بسوی آن باینکه قادر
 بر عصمت هم هست و اگر بیان و تحقیق آن را بر بیانات شافیه کافیه خواسته باشد
 رجوع کن بکتاب شایع ما اعلی الله مقامهم مانند رساله شریفه عصمت و رجعت از
 شیخ او خدا علی الله مقامه کتاب مبارک فطره سلیمه از مولایم بزرگوار و الله ما جدد
 اعطی الله مقامه مبارک ایشان که در اینساله نوشته اند که بهتر از آنها نخواهد بود
 و ما هم با اختصار و اجمال بحول الله المتعال بعضی از آنچه از ایشان اقتباس کرده ایم
 در این اوراق بنویسیم و بداند که انواع ادله عقلیه بسیار است و کلیات آنها شرح
 است که خداوند اشاره بآنها فرموده در کلام خود که میفرماید ادع الی سبیل
 ربک بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ بینه
 بخوان مردم را بر خداوند بدلیل حکمت و دلیل موعظه حسنه و مجادله کن با
 ایشان بمجادله بالتي هي احسن و ما هم از هر يك آنها بطور اختصار بدلیل میآورد

و اولاً از دلیل مجادله که احسن ادله است و نزد بکر با دشمنان مردم عرض میدهم
 بدیهی است که خداوند انبیا و انصاف فرموده است در میان خلق بجهت اینکه
 مردم را برآه و از استخوانها و خیر و شر و صلاح و فساد ایشان را با ایشان
 معینانند تا آنچه را از خلق تمام کنند و هر که خواسته باشد برآه حق برآه و هر که
 خواسته باشد از حق محروم شود و البته باید ایشان را بداند انبیا و عمل ایشان
 و قول ایشان بریقین باشند و حقیقت و صدق ایشان را بطریق قطع بداند تا
 اینکه بایسته ثابته و عز و کرامت بتوانند پیوسته ایشان را بکنند زیرا که بدیهی است که
 اگر انسان در سلوک راهی بریقین نباشد که او را بمقصود میرساند البته در چون
 پاورد بد واضطرار برآید و از راه خود بگذرد و بمقصود میرسد و بکنند بسبب
 بر میگردد و ظاهر همین حال خود مده اند تا اجل و رسالت و انبیا صود بکشد
 بنامند و این است که خداوند در کتاب مجید خود فرموده است **إِنَّ الْفُلْنَ لَا**
يَنْفَعُ مَنْ إِلَّا مَنْ شِئْنَا یعنی منزه انسان را از فتنه بجز آنکه بخواهد حق نمیشناسد
 و آیات بسیار در در منطق و غامضین بظن در کتاب مجید خود نازل فرموده و انبیا
 بشمار از آل محمد علیه السلام در این باب و در حدیث است که فرموده است
أَوَّلُ مَا يَكُونُ لِلْكَافِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَكُونَ فِي النَّارِ و اگر بخواهم آیات
 انبیا و این مطلب را ذکر کنم و مثال از حدیث بکنم و در وقت ضعیفیت و اعتقاد این
 است که بر هیچ عالمی این مطلب پوشیده نباشد که اگر قوه و قوتی را داشته باشد
 که بکفر متوجه است و در سیرت و ایمان بکند و در سیرت بکند و در
 بکند و در عقب بنای هر کس بمقصود خواهد رسید و اگر نه که اهل الباطن است

بکمال خود بگوید که در مقام توبه و توبه و توبه مطایب است و است و است بکند
 و اگر بکفر و رجحان دارد و طرف دیگر رجحان است و آنکه رجحان است و تم بکند
 و آنکه راجع است خلق بکونیم پس خلق که طریح است شد ممکن است که مرگه راه
 مقصود و در توفیق و مقنون باشد یعنی رجحان داشته باشد بکفر و رجحان بکند
 این صورت بکند و آن تو با بکفر و نظر خواهی بود پس شالوده و در مقصود بکند
 و بکند و در آن وقت و در مقصود بکند و باز بکند و بکند پس خود خود بمقصود نزدیک
 میشود و شاید بر عیض عرض بکنم این را بشنا میبست که کرده و چنین نیست و طبیعت
 انسان را خداوند طور قرار داده که تا سلامت و در سوار و سبب را بخود راه
 نمیدهد و مشغول بکار خود و سیر راه خود است و پیش میرود و همینکه و هر را
 بخود راه و در چیزی نمیکند و در که شک میکند و همینکه شک کرد چیزی نمیکند و در
 منظره برخلاف مقصود میکند و چیزی نمیکند و در که بکلی و بکسر و در خلاف آن
 میکند و این است که اگر بکفر رجحان اختیار خواست تمق و در طهارت و وضوی خود بکند
 همین اختیار بجز در کار تو را بجا نمیرساند که اگر هزار بار خود را بآب بپاشد از
 بقیع نمیکند که داخل آب شده و اعضا تو تر شده و غسل تو جمع شده است و چه
 بپاشد که اشخاص و سوا به قبل از صبح بجام میرودند و مشغول نظایر غسل میشوند
 تا افتاب بلند شود و آخر بقیع نکند و بمقصود نرسند و با اعتقاد بقاء بر جنات
 مثلاً از آیه ناچار می آید برون آیند بلکه بشنا قوه دارند دست بر ندارند
 و دیده شده که آخر غش کرده و دیگران او را از آب برون آورده اند و هر آن
 اختیار مختصر نیست که اول بخود راه داد و همان تخی شد که این درخت قوی

و سواسه از دل آورد و باید و نیست که در اخبار فرموده اند از شکست فامض
 و از طاعت و از انصاف و بگویم که در اعتنا بشک خود مکن و هرگاه
 منقته حاصل کردی حکم مکن و نیست که امر فرموده اند که بشک اعتنا بشک خود
 نکنند تا آنکه شک از زایل شود و فرمودند لا تباوا فتشکوا فکفر و بعضی
 بخود زاده اند هید که شک کنید و کافر شوید و در بیان شک است که طرف و هم
 پس از این است که درم را بخود زاده اند هید که قوت میگردد و شک نه آورد پس
 باعث کفر میشود خلاصه پس کول بخور که اگر منقته به نیت مقصود داشته باشیم و
 بمقصود پیشتر خواهم رفت و اگر بکنم و در عقب بروم و قدم پاده قدم و بمقصد
 خواهم گذشت و اگر خواهم رسید که همان بکنم و در عقب میرسد شیطان
 این را نمی تواند بدید برای رخت خلاف مقصود و خورد و خوراک این را می تواند
 تا آنکه بکلی قور از سر بمقصد منصرف کند و از نیت آن محروم گرداند خلاصه که در
 هر امری از انما و اگر کار را با عزم و یقین کردی نتیجه میگیری و اگر باز تردید و اضطراب
 نمود نتیجه موافق مقصود نخواهی بود حتی آنکه اگر در آن که اثر آن طبع است و چندان
 مترتب بر نیت قلبیه نیست از روی اضطراب و ترنزل بخوری نفع نمیدهد و کمال
 است که ضرر میکند و اگر از روی یقین خورد که ناقص نفع میدهد حتی آنکه
 اگر در واقع منتهی هم بوده در صورتیکه یقین نفع آن داشته باشد یا آنکه مغلوب
 میشود و نفع میکند یا لا اقل ضرر را تخفیف میباید و از همین بابت که فرمود
 اند اگر حدیثی بخوری که امری بر علیه شمرده باشند و عمل کنی بامیدان اجر
 خداوند بتوانی اجر را بدی و اگر چه حدیث در واقع انظوری که توشه بنمود

(باشد)

باشد و از همین بابت معجزات و خوارق عاده که از ایشان خداست و همین
 قوت یقین ایشان است که کار را برخلاف عادت جان می میکنند چنانکه در
 خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند که عیسی بن مریم بر آب راه میرفت فرمود
 بر از ضعف یقین او بود و اگر یقینش بیشتر بود و هوا راه میرفت خلاصه عزم این
 است که نیت هر مقصودی از روی یقین است و اگر انسان تردید داشته باشد و در
 طریقه مقصود رجحان داشته باشد آنرا بمقصد نخواهد رسید و بدیهی است که خداوند
 اینها را فرستاده است که راه رسیدن بدو رضای خدا و دست بدهند و البته
 باید حال ایشان و اقوال ایشان قیاسی باشد که مردم یقین بصحتشان داشته باشند
 تا از روی یقین و اطمینان راهی که ایشان دست میدهند بپیمایند و اگر چه
 نباشد لازم آید که خداوند سبب ناقصه برای اسکار مهیا فرموده باشد و خداوند
 اجل از آنست که سببی قرار دهد برای مقصد که ناقص باشد و موصول
 نباشد مثل مردم جاهل که الهی برای کار میباشند که آن کار از آن الهی و غیبی
 و گمان دارم که این مقدمه که عرض کردم از بدیهات اولیه باشد که هر عقول
 مردم از این پسندد و چون مثل گران مطلب شد عرض میکنم که شبهه نیست که
 اگر انبیاء خدا در قولشان و فعلشان احتمال سوء و خطا و نسیان و جهل و عن
 مصیبت برود محالست که کسی یقین بقول ایشان بکند زیرا که در هر جزئی
 قول ایشان احتمال خلاف و لو ضعیف باشد هر دو شخص غافل یقین نمیکند
 که این کلام را درست گفته باشند یا خطا کرده باشند و یقین نکنند عمل او
 صحیح نمیشود بلکه از همین جانبهم بطلان قول جماعه را که قبل از بعثت اینها

(مخبر)

تجویز معصیت با سهو و نسیان و جهل برایشان نموده اند زیرا که بدیهی است
 که کس که از او بکند و بد که معصیت کار بوده یا شایسته و ناپسند و محال
 بوده است بالفرض که بمقام عصمت برسد انسان احتمال میدهد که این بات
 وفق طبیعت و عادت قدیمه خود برگردد و بمقتضای آن حکم کند بلکه بقیه آنچه
 خواهد بود و حال سابقه او همیشه اثر خود را ولو ضعیف باشد خواهد داشت
 زیرا که آن طبیعت است که جلیت و فطرت آن بر آن رخنه شده و بسبب خلقت آن
 بر آن بوده است و آنچه بعد بالفرض کتاب کرده باشد فشرع است که برخلاف
 طبیعت جاری شده و چیزی که باشد بقدری باشد بکافی ضعیف میشود و
 بمقتضای طبیعت خود بر میگردد چنانکه سنگی را که از طبیعت آن است که برین
 افتاده باشد که بقوت تمام متراکم و آب اندازد و تا وقتی که حرارت حرکت دادن
 آن توان هست بالامر و در همین که حرارت کمرشند باز بهبوط مینماید ملاحظه کن
 قول خداوند را که در صفت شیوخ و پیران میفرماید **وَمِنْكُمْ مَنْ يَرْدُّ إِلَىٰ
 آذُنِ الْعُرِّ لِكُلِّ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا** یعنی بعضی از شما را زده میشود
 بسوی آرنج عمر تا اینکه ندانند بعد از دانستن چیزی را و نکته لطیفه آنرا از کلام
 آیه است که بر دلفت شو که در درجانه میگویند که اگر ارجل خود و حال خود برگردد
 و اینگونه شیوخ البته گناه ناپسند که در طفولیت و اوایل سن جاهل بودند
 و طبیعتشان مجبول بر جهل و نادانی بوده بعد بقدر جهد و کتات تحصیل
 علم نموده اند و بعد که انحال و ایشان ضعیف میشود و باره زده میشود
 انحال اول که همان جهل و نادانی باشد حال اگر انبیاء خدا هم خالشان این باشد

که در اول سنشان مجبول بر جهل سهو و نسیان باشند و بعد بقوت عمل و
 اکتساب قیامات غالبه برسد بقیه را آخر عمر خورده خورده عمر ایشان
 ضعیف میشود و بحال اولتیه خود بر میگردد و اگر بگویم که خداوند بر خلاف عادت
 آنها را بر حال کمال نگاه میدارد عرض میکنم پس ممکن است که از اول خلقت هم بر
 خلاف عادت غایبه ایشان را معصوم و خلقت فرماید و البته بمقتضای حکمت
 چنین خواهد کرد زیرا که اگر چنین نباشد اسباب سلب یقین و اطمینان از غایبه
 ایشان خواهد بود و از این گدشته که نبی و ائمه و امام و مأمود و این خال هم
 التواء میشدند و مرتبه برای انبیاء میماند و این است که حضرت صادق علیه السلام
 در صفت امام میفرماید که باید معصوم باشد از همه گناهان تا آنکه باین تمیز داشته
 از مومنین غیر معصومین و اگر معصوم نباشد مردم این نمیشوند از ایشان که
 داخل شوند در آنچه مردم داخل میشوند از گناهان که آنها را اله لاک میکند و داخل
 شود در شهوات و لذات و اگر داخل در این چیزها شود محتاج میشود بکسی دیگر که
 ائمه حدود خدا را بر او بکشد پس باید امام و مأمور باشد و جایز نیست که امام از
 صغیر باشد و حقه صاحب امر علیکم السلام میفرماید که خداوند میان ائمه و اولاد
 و بنی عم ایشان فرق گذارده که حجة از مجموع امام از او شناخته شود و بر
 ائمه لازم معصوم از گناهان و بر بنی از عیوب و مظالم از دنی و مظالم از شریعت فرمود
 و ایشان را از آن علم و مستوع حکمت و موضع متر خود قرار داده و نباید بدلیل
 فرموده و اگر اینطور نبود مردم همه علی التواله بودند و هر کس مدعی مر خدا میفرمود
 جل که مقام امامت نباشد و حق از باطل و علم از جهل شناخته نمیشد

خلاصه پس این ادله البته باید ائمه و انبیاء سلام الله علیهم همه معصومانند و
 سهو و خطا هم نباشد و همین قدر از دلیل بخاطر این است که گفایم که
 و اما بدلیل و عظمه جسته عرض میکنم که با اگر انبیاء خدا از اول خلقت تا آخر
 زندگانی شان معصومان و بی خطا و معصیت نباشند بهتر است و
 کاملتر و اوله و ارجح است با آنکه اگر در محال احوال مرتکب اینها بودند بدیهی است که
 اگر چنین نباشد فایده که منظور نظر خداوند بوده از بیعت اینها حاصل نمیشود و
 اگر بالعرض شود بسیار جزئی و ناقابل خواهد بود تصور کن که اگر شخص غیر امت باشد
 و مرده و از بعضی مباحی نمود و وعده عذابها را هم در فعل ادا دارد و بعد از آن
 اعمال خود را و بداند که همان مباحی را بجا آورد چه از روی عمد باشد یا سهو و
 زیانان البته مردم اعتمادشان بقول او زیاد میشود و ترس ایشان از مخالفت امر او
 تمام میشود و احتمال میدهد تا یقین میکنند که آنچه از عقابهای الهی باین مصیبت
 شمرده است همه دروغ بوده و مانند لولو یا اصطلاح و پاک سر و زانوئی بوده است
 که اطفال را با آنها میترسانند و اگر عذاب را قیوم بود و خود شخص یقین بان داشت
 البته از روی عمد که یقینا مرتکبان اعمال نمیشد بلکه سهو و زیانان هم قاضی او
 نمیشد زیرا که اگر شخص یقین صادق بعد از آن خداوند داشته باشد همیشه آن
 عذاب و عطا را مثل خواهد بود و هرگز از آن فراموش نخواهد کرد و اگر چه بدیهی است که
 خود ما اطاعت و اعتقاد بعد از آنکه میبینیم و معدن آن فراموش میکنیم و خطا از
 ما سر میزند این از ضعف اعتقاد و یقین ما است که غافل از آن شده ایم و اگر
 اعتقاد شخص محکم باشد و قلبش آلوده و خورده نباشد چیزی که مرکز غفلت از

آن امر نمیکند تصور کن که هرگاه مثلاً از خانه بیرون روی و دشمن قوی را ملاقات
 کنی که قصد قتل کرده و بیای و در یک لحظه ممکن است که دشمنای فراوان دشمن
 فراوان کنی و بنشین و بجای مشغول شو و احبب شود که تصور نمیشود و اگر چنین
 کنی معلومست که از اول دروغ میگفتی و همه ندانسته باین هم بگویم نمود یعنی بود
 که خود را بصورت کسی که از دشمن فرار کرده و زار و زاری و آوازی که کسی با قضا از دشمن
 ترسیده باشد نمائست تا باینکه احوال رسد او را بدهد و قوت نماید بلکه
 بعد از رسیدن بامن هم باز بحال و قوت و ملاحظه اینچه خود ندارد و هم بطوریکه
 گریزد ناخفته که دیگر که این بوده و از آبگری و نگاه دارد و هر چه از این گذشت
 بدلیل این است که میگوید که بوده که توانسته خود را در کند حال بنی که ناز از
 عذاب خدا ترسانند و بالفرض خود او مرتکب مصیبتان میشود یا فراموش از عذاب خدا
 میکند معلومست که با اصل دروغ میگفتی با اعتقاد بسیار ضعیفی نباشد
 که فراموش کرد است که هیچیک از اینها شایسته مقام نبوت نیست و نیست قبول
 از بیعت او عرض میکنم که اگر اینقدر ضعیف تا ایمان و یقین نباشد چگونه با عرض
 راسخ عمل خواهد کرد تا لایق مقام نبوت شود و خداوند در کتاب مجید خود فرمود
 است **اللَّهُ أَكْبَرُ حَبِثُ يَجْعَلُ سَائِلَهُ** یعنی خدا را ناچار است که راست
 خود را در کجا قرار دهد پس باید بحسب قابلیت استعدا این امر را داشته باشد
 چنانکه گفته اند **نطقه يالك يابدا** که شود قابل فیض و دهنده هر چه است
 کلی لؤلؤ و مرجان نشود و اگر نه این بود که پس در هر کسی احتمال نبوت نیست
 و فضیلتی نبود که خداوند بفریاد خدا بهتر میدانند که که را رسول قرار دهد خدا که

پس میگوید که باز شد و بخلاف مقصود میبرد و اعتماد تو را زایل شود پس
 آنکه که میگوید بهر استقامت در مقصود میبرد و اولی است بمشایب نا انگیخته
 گاهی بخلاف مقصود میبرد و آنکه که هرگز مصیبت نکرده و نمیکنند و سهو و
 نسیان را و بجز این نیست البته اولی و احق است بمشایب کردن و اگر بگوئی که اولی
 احق است و در این شبه نیست ولی کلام در این است که آیا امکان دارد و جو
 اینگونه اشخاص با امکان ندارد و چون بخلاف عادت غایب بشر است میگوئی
 امکان ندارد و عرض میکنم اولی که باید دانسته باشد که اگر آنکه که بنای اینها همه
 بر محض ارب و خوار و غافل است و چه مانع است که اینهم بخلاف عادت غایب
 بشر ممکن باشد و ثابت است که ممکن نیست یعنی چه و خالی است که توجیه بدی در اش
 خود که بکطاعت پاد و طاعت پاد بکمال و در عمل و بر وجه صواب بکفی یا بک
 سهو و نسیان از توجیه نند و برادر و خود را بخال منند گویا شد و تو را ملتفت کند
 و مشت نمونه خروار است پس امکان دارد که کسی هم باشد که همه عمل او بر حق
 باشد و قدرت خداوند را نمیتوان سلب کرد و از عهده خلقت چنین خلقی بر
 نیاید و این از کونا هم نظر تو است که بگوئی چنین چیزی نمیشود و اینها نیز بینه و اینها
 که بک کثیر التمس است و کثیر النسیان و کثیر المصیبات و بک کثیر نیست بل
 سهو و نسیان و مصیبات او کمتر است و دیگر از آن که در دیگران کمتر
 پس اگر اینقدر را علامتی بی چیه مانع است که برسد بجای که ابتدا را و این
 احوال نباشد و هرگز سهو و نسیان نداشته باشد و چنان استقامت با عتد
 در او باشد که هرگز رغبت بمصیبت نکند خلاصه که اینها ثواب و بلا و و شاد

شیطان نیست که میخواهد باینها ایمان ما را زایل کند و الا قدرت خداوند بی غایت
 است و صلاحیت بجهل کان به حد و غایت و خاتم اینها با آن عظمت و ایم و در
 بود و در بی غایت و عتد است و حال اینکه از اول خلقت صاحب عصمت
 کلیه بود باری و در این مقام مندرگشدم قوله را که جاعلی گفته اند که اینها
 در امور تبلیغیه و اعمال و افعال تکلیفیه خود و امتنان خود سهو و نسیان و خطا
 ندارند و مصیبت از ایشان سر نمیزند تا در امور طبیعی ممکن است که بعض
 این حالات برایشان چاره شود و اینهم از کمال نادانی و جهالت این جنات است که
 اینطور گمان کرده اند زیرا که خداوند برای هر چیزی از طبیعت و الهیات حکم
 قرار داده و در حدیث شریف فرمودند که ان الله سبحانه جعل لكل شیء عتدا و علی
 کل من تعدی حد من حد و الله حد ایضه خداوند برای هر چیزی حد قرار داده
 و بر هر که تعدی کند از حد و خداوند حد مقرر داشته است و اینها
 و اشامه و خواب و بیداری و مشق و حلوس و سایر امور غایبه طبیعی ماث
 بهمک مانده است که در اینها توجیه سهو و نسیان و خطا بر اینها خدا بکنیم و همه
 این اقوال بر ایشان از در جهل است اول اینکه رجوع به سنن اینها نمیکشیم و نمیدانیم
 که در هر باب چه فرموده اند و عصمت و محقق اعمال و اقوال ایشان ناچاره و حق
 نباید باشد و ثانی اینکه بعضی هستند که بنا بر قدرت و ایمان نیستند و از
 عنو و استکار بکه دارند میخواهند با اینها و اولیای الهیه کرده باشند یا خود
 را برتر از ایشان شمرده باشند مانند شیطان که از اول از شدت استکار بکه
 داشت نسبت با دم صغی علیه السلام رفتار نمود و خلقش من ناز و خلقه

از این جهت و بعضی مردم چون بگویند که ما را شایسته خود را بمقام
 اینها برسانند و بدیهیست که نمیتوانند این است که میخواهند باین احوال
 و انکار رضا بایشان ایشان را از مقام خود پائین بیاورند بلکه اگر هم برسند
 پس خودشان هم نتوانند مدعی بوق شوند و دیده شده اند اشخاصی که امام را
 پیش از این بجهت جامع الشرایط فرض نمیکند بلکه یکی از ایشان گفت که اگر
 سید الشهدا صلوات الله علیه او را خانداده و جثت بفرماید باید نزد مرجع
 میرفتند شریعت و اصول بخواند بلکه شنیده شد از یکی که بر طبق فرمایش پیغمبر
 صلی الله علیه و آله که فرمود گفت نیثا دام بین الماء والطین او گفت کث فیها
 دام بین الماء والطین و هر دو را سلب نیست که چون خود را نمیتوانیم بالا ببریم
 اینها را و اینها را خود با الله پائین میآوریم تا هم برسیم و الا که دام و سلب نیست
 اگر خواسته باشیم بکلمات انکشافی از وی و بعضی از زوکرها باشند که خلف وعد
 کند و عطا و نفقه مردم را هم گرفته و مغشوش نمایند و بکنفر هم باشد که غش
 نمیکند و خلف وعد نمینماید و خوب هم میباشد از دلبسته شخص غافل از آن شخص
 در که عدول بسیار نمیکند و او را حق و اولی میدانند که انکشاف خود را با او میدهند
 نادر بگویند بلکه قهرا یکی از ایشان تقلب بکند ممانعت معامله خود را با او
 نرساند و حال آنکه جایز است که دیگر تقلب نکند مع ذلک تواخا ط خود را از دست
 نمیدهند حال که در یک ساختن انکشاف با قابل برابر است نسبت با اینها خدا
 که مینماید این را بمان و جمیع امور دنیا و آخرت بر احوال ایشان است چه
 خود بود و یا خداوند علیه خبر قد بر شخص جایز الخطا برابر این امر که امر مورد

عالم است خواهد گشت خاشا و کلا و معانا الله و هبیب و هم از دلیل و عظم
 اقتضای میکنند و اما از دلیل حکمت اگر چه قدری از اذهان مردم دور است ولی
 می دانم و لا حول ولا قوة الا بالله که بزبان ایشان عرضه کنم تا عوام هم بفهمند
 پس عرض میکنم که خداوند ذات نیست بگانه به مسا که با احد از خلق خود مناسب
 ندارد و مثل او چیزی نیست و با احد هم ضدیت ندارد زیرا که اگر مثل خلق بود
 پس او هم خلق میشد و اگر خدا ایشان هم بود باز بعد و بعد ایشان میشد مانند
 سر که بعد و بگری است و تر که بعد و بدیشتی است پس باز هر دو محدود
 شریک میشدند و هر دو خلق بودند پس خداوند نه مثل خلق است و نه ضد
 ایشان و از هیچ جهت شبیه و نظیر از برای او نیست و این است که بحث ذات با احد
 از خلق ندارد و عدول ذات با احد نخواهد داشت و قرابت و بیرونیت با احد
 ندارد حتی آنکه ال محمد صلوات الله علیه هم که شرف خلق خداست فرمودند که شما
 ما با خدا قرابتی نیست و خداوند خطاب بر پیغمبر خود میفرماید قُلْ اِنْ كَانَ
 لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِیْنَ یعنی اگر برای خدا فرزند بودی
 اول عابدین بودم یعنی من از هر کسی اول بودم که فرزند خدا باشم زیرا که اول
 عبادت کنندگانم و حال آنکه من فرزند خدا نیستم و خداوند منم نازل فرمود
 است قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ
 یَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ پس احد ذات نیست و منزه و نسبتی با ذات خدا نیست
 و امر و مشیت پروردگار هم که اول خلق او است که بعد از آنکه نبود ایجاد فرمود
 لا محاله اختصاص به چیزی و کسی نخواهد داشت و چیزی موله آن با آن نبوده که

احضار یان داشته باشد و کیفیت و وصف خاصه ندارد چنانکه فرمودند لا
 اکتفوا بقلوبکم لایفکله بینه فعل خدا نا کیفیت نیست چنانکه خود را و کیفیت نیست
 و همین فعل خداست ظهور لا کفر و که برای خلق فرموده چنانکه فرموده است
 وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ بِنِزَارِئِیْهِ نَیْلُیْهِ مَکْرُکِیْ که معلق بخلق هر چه بگوید بر
 حسب قایمیت آن روز میکند مانند آفتاب که یکیت و نور و یکیت و در هر
 آینه بر حسب قایمیت او روز میکند پس مرخدا و فعل او و قول او و نور او که هر چه
 از یک چیز است یکیت و معدنک صاحبک لایفکله بینه هم هست زیرا که ظهور
 کاملست و ظهور کامل مطلق صاحبک لایفکله بینه و هم که معلق بقیامتهای
 معلومه است و میگوید بر حسب قایمیت او روز میکند پس هر قایمیتی که ضافه و لطیف
 و غیرتک و شکل مرخدا را بر حسب خود امر حکایت میکند و هر قایمیتی که در تک و شکل
 او خود دارد بر حسب خود حکایت میکند مانند آنکه آینه اگر ضافه و لطیف و غیرتک
 و شکل شود نور آفتاب مانند آفتاب حکایت میکند و اگر در شد و تک و شکل از
 خود دارد بر حسب تک خود حکایت میکند و نور آفتاب از صرافت اصل خود
 اندازد و قومیذاته که اصل نور آفتاب خصوصیت و قریب با بعضی از آینه ها
 نیست که با آنها اندر و بهتر بزرگ و بزرگتر با بعضی ندارد که با آنها اندر و بزرگتر
 رسد مگر همینکه خود آینه ها مختلف هستند و هر یک بر حسب خود حکایت میکند
 و اختلاف آینه ها بخلاف میرسد که یکی عینه مثل آفتاب میرسد که هیچ فرق
 در میان نیست مگر همینکه آفتاب متبوعست و اصل و نور آینه تابعست و فرع
 و بزرگتر در میان نیست و این است که گفته میشود نور آفتاب بآینه ها قی

رسیده و از وی و خبر را رسیده و یک آینه بخانه میرسد آنکه در دست و علقه است
 که آن نور آفتاب حکایت نمیکند مگر همینقدر که خود را بنماید و دیگر از نور آفتاب
 از این نیست مانند قطعه اجری که در برابر آفتاب قناده باشد و همینقدر رسد
 شد که خود اجردیده میشود پس گفته میشود که آفتاب احکایت نکرده و نور و
 آفتاب با جز رسید زیرا که آنچه از اجردیده میشود در تک آفتاب است نه شکل
 آفتاب و هیچ شباهت بان ندارد و قوا که خواهد و وصف آفتاب نور او و خبر او
 و وی و در لایک بر او را از اجردست بنا و وی را با طلب خواهد رسید و یکی
 بخلاف مراد دلالت خواهد کرد در نه خود و خبری از آفتاب دارد و خبری بخود
 دارد مثل دیگر هرگاه جماعه حاضر باشند که بعضی از آنها گوش شنوا دارند و بعضی
 کنند و در آن محل صدای بلند شود و فضا را بملأ پر کنند تا داخل ثقبه های گوش
 میشود پس آنها که شنوا هستند صوت را میشنوند و آنها که گریه دارند انباشتند
 و آنها هم که شنوا هستند اگر بعضی از آنها طبعی در گوش خود داشته باشند و بعضی
 ندارند یا شنیده اند که بعضی باطنی گوش است صوت خارج باطنی گوش و غلو
 میشود و از صرافت خود می افتد تا بخانه که همینقدر رسد و میشود و نمی فهمد که
 گویند چه گفت و یکی قوه سامعه و ضعیف است بطور ضعف پیش و یکی قویست بطور
 میشود و همچنین اگر شخص بد را بشود شیخ او در هوا ظاهر شود و جماعه کوزان باشند بعضی
 بینایان پس کوزان که ابتدا خبر او را آمدن آن شخص نمیشوند و بینایان هر یک با
 حسب خود پس آنکه چشم او سالمست ببیند آن شخص را با همان رنگ و شکل
 که دارد و آنکس که چشم او مرده است و حمره دارد آن شخص را بر خلاف واقع

قرمز به بند و وصف و ابریز به خواهد کرد و آنکس که احوال ستاورد و نام به بند
و حال اینکه در قطع یکپست و همچنین در هر مد که در شعر به نسبت با آنچه از شای
است که او را نکند بهین منوال خواهد بود و در هر یک اینها خصوصیت از جانب
صوت حناک و شیخ ذی شیخ نیست و همه اختلافات از شاعر و مدارک ما است
چون این امثال حکیمان را دانسته عرض میکنم امر خداوند و وحی او باین منوال است و از
جانب و اختصاص نیست و صوت او نور او همه جایز برگردد و اینست که فرمود
لا یزید فیها نور الا نورک و لا یسمع فیها صوت الا صوتک و له قایمات خلق مختلف
است و هر یک بر حسب خود حکایت میکند پس اگر قابلیت پاک و پاکیزه شود و در جمیع
صفات و اخلاق و اقوال و افعال بر صفت مثبت محبوبه خداوند شد حکایت از
علمای علیه میگردد و اگر اندک اختلاف با آن داشته باشد بهمان انداز او را
تغییر خواهد داد و از صرافت محبوبیت آن در نزد خداوند خواهد انداخت و اگر
اختلاف زیاد تر شد تغییر و تبدل زیاد تر خواهد شد تا جاییکه یکی از صفات
اولیه بیافتد و بر خلاف داده و رضای پروردگار شود و اگر چه حقیقت تغییر و
تبدل و تواندنک باشد اما در از صرافت خود خواهد انداخت و به یکدگر در از آن
هست که از شدت کمی ملحق بخدمت خواهد شد چون قطره سرکه که در بحر عظیم بریزند
اگر چه علمای مبدل فکر همین قطره هم به اثر نخواهد بود و چون بسیار است
کان لریکن شمرده میشود و حال چون این مطلب را دانستی بدانکه اشرف قوایل و اعلا
و اعدل آنها قابلیت محمد و آل محمد است علیهم السلام که ظهور نور پروردگار
را بدین تغییر نمیدهد مگر همینکه خدا حادث است و ایشان خلق خداوند و بنده او

چنانکه در دعا خوانده بقاماتک و علاماتک اتقی لا یطبل لک فی کل مکان بیک
چنانکه در کافیه یکت و بینها الا انهم عباده و خاضعین فی قسم بیدم تو را
ای پرورنده بحق مقامات و علامات که همه جایز از وجود خود برگرفته اند و اینها
میشناسد تو را هر که بشناسد و فرقی میان تو و اوست مگر همینکه آنها
بندگان تو هستند و خلق تو و چگونه فرق کنند آورده میشود و حال اینکه نور
پروردگار را از جای دیگر برده نشد مگر از رخسان ایشان و ایشان فقط شناخته
شد پس چگونه فرق میتوان گذاشت و درون درجه ایشان درجه اینها و سبب
است با اختلاف در جاتی که دارند و ایشان بر حسب صفای قابلیت اگر چه بدرجه آن
محمد علیهم السلام نرسیده اند و نخواهند رسید اما معدنک اختلاف هم که در ایشان
حاصل شده نوعا مثل اختلاف از قطره سرکه است که در بحر عظیم ریخته باشد که با یک
تغییر طعم و از آنجه از آن فهمیده نمیشود و باین درجه نیست که امر خدا را تغییر نداده
کند و رضای خدا را برگردانید و بخط کند بلکه منتهی تغییر همینقدر است که طعم
بالا و بطلاعت پست تر به بدل کند و ترک اولایه او سرزنند و الا بدرجه ایشان
رسد با یکدیگر به و خطا و ایشان غایب و شود چنین نیست زیرا که ایشان که بعد
از آل محمد اقربا نوارند بنور پروردگار اگر نباشد از این قبیل صفات در ایشان
دریده شود باید همان صفات را حل بر خداوند کنیم پس باید خدام سهو کنند نسبت
غرض او شود و خطا کند و معصیت نماید و معصیت کرد و باید امر و نهی
سواي خداوند هست که خداوند معصیت او را بکند و اگر بگوید در نماز چنین است
زیرا که ملک ملک است و امر او و دیگر امر و نهی نیست که خداوند معصیت او را

بکدام اند و اینها چنین نیست زیرا که همه بندگان خداوند و خداست امری
 عریض میگویم صریح است و خداست امری و نامی واحد شرایع و نییت اما خداوند امر
 و امری در ذات خود فرموده زیرا که امری و امری با مشال و اضداد است و چنانکه
 مثل وضو نیست امری و امری بخاطر میکند اما بندگان خداوند میباید علموا که
 ال محمد ند علیهم السلام و انبیاء خدا علی نبیا و اله و علیهم السلام ایجاد فرمود و
 بسبب ایشان و دعا علی ایشان سایر خلق را در جاه و جاهها ایجاد فرمود و ایشان
 و اقربان و اضداد و اندر پیدا شد ندانوقت بر زبان انبیاء بنا امری کند و
 پیغمبر چون ایشان اعلی و اعلی اجزاء ملک بودند و قلب قطب همه عالم بودند و
 خلایق بجهت پروردگار و محبوب ایشان در نزد خداوند پس هر چه با ایشان و با
 فطره و سلبقت ایشان موافق بود محبوب خدا شد و باین بر زبان ایشان امر فرمود
 و هر چه با ایشان و با فطره و سلبقت ایشان مخالف بود مینویسند خداوند شد و از آن
 بر زبان ایشان امر فرمود و این است معنی فرمان ایشان که فرمودند ان الله اراد
 نبیه فاحسن ادبه حتی ازل علیه انک لعلی خلق عظیم ثم فوجی الیه امری بینه
 و مکروه و اخبار فرموده اند که خداوند امری بفرمایند با ایشان تفویض فرموده که حلال
 میکنند هر چه بخواهند و حرام میکنند هر چه بخواهند و امام علیه السلام در حدیث
 شریف میفرماید که خداوند امری بفرمایند باینجا تمام علیه الله تفویض فرموده و
 این است که در کتاب خود میفرماید احکم نموا ارسلناک الله حکم کن باین
 خداوند بنویسند این است و هر چه منظور همین است که خداوند ایشان را
 خبر و شرف داده که هر چه با ایشان موافق است خبر است و هر چه با ایشان مخالف

است شریک و این است که فرمودند نحن اصل کل خبر و من فرغنا من ذکر
 زیارت بخواند ان ذکر الخبر کنیم اصله و در هر معدنه و ماواه و مشیاء و
 ایشان و مولای من اگر ذکر خبر شود شما باید اصل ان و فرغ ان و معدن ان و
 ان و مشیاء ان پس یکی است که ایشان به پسندند و بدین است که ایشان
 نه پسندند و خدا اینطور خواسته و ایشانند میزان خبر و شریک است که فرمود
 و السما رفعها و وضع المیزان یعنی پیغمبر علیه الله علیه و اله بالا
 برده و میزان که امام باشد درین کد انده یا بگو ال محمد را بالا برده زیرا
 که در حدیث امام هم در حدیث طارق بن شهاب فرموده الامام هو السماء لطلبه
 امام اسمان نباید اندازد پس خاتم و ائمه سلام الله علیهم را بالا برده و میزان
 که انبیاء خدا باشند در میان گذارده پس خود ایشان میزان خبر و شریک و
 و خطا و طاعت و عصیان چگونگی که خداوند و اندازد میزان طاعت و معصیت
 فرموده معصیت سر میزند و اگر سر میزد میزان نمیشد و ندان است که در این
 باشد زیرا که خدا ایشان را اینطور خلقت فرموده بر حسب قابلیتشان و از دست
 خدام هرگز بیرون نمیروند و بر خلاف شیت او هم حکم نمیشد و خداوند
 میفرماید و ما نشاؤن الا ان بشاء الله شما نمیخواهید مگر اینکه خدا
 بخواهد و فرموده است اولئک کتب فی قلوبهم الايمان و ایتهم
 روح منته پس هر چه باید خداست و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
 خدام عز وجل ما را بخود و انگذا رده و اگر ما را بخود و اگر در مثل بعضی
 خواهیم بود و لکن ما کانه مستقیم که خدام عز وجل فرموده ان یوحی الیک

پرسه غار سالک از ایشان است و استجاب از خدا و ابدان شریک خدا نیستند
 و خدا ایشان را بطور شاخه چنانکه میفرماید **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي**
 و یا اگر قوت از او شاخه در کمال اعتدال آن وقت از آن را با آن تمیز دای
 و گرد زباد را معین کردی ایا از او شریک خواست و در عین او زان نهفته
 که ترا از خود وجود نداشت و تو اول از با اعتدال شاخه و بعد گرفتاری و دست
 بالا آوردی و گرد زباد را تو معین کردی اگر ترا زود با پند از در دست بگری
 ابد انصاف و زلف از آن نمیشود و خورده خورده هم فاسد و خراب می شود و
 چنین است امر ایشان بر ایشان میزان خبر و شرند و صواب خطا و فطره مستقیم
 ایشان غیر از یکی و حقیقت و استقامت و ندانند که نمی پسندد با وجود قدرتی که بر
 عصیان دارند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در دعا عرض میکند **غیر ضعیفین**
بعضی قهار ضعیف عی زیرا قدر ضعیف یعنی بخیل نیستم بغیر خود را آنچه توان
 از من راضی میکند زیرا که تو یار مرا پسندیدی با مرا یار را راضی کرده که در ضعیف
 را از یار بخیل بگیریم بعضی تو مرا طور خلقت کرده که خوب را بر پسندم و راضی باشم
 باشم و بعد از پسندم و یار خطا داشته باشم پس چنینکه خداوند ایشان را این
 طور خلقت فرموده بر حسب قابلیت شریفه ایشان پس چگونه راضی بمصیبت
 میشوند یا از خدا قهراموش میکنند و بهر و نشان غار ضعیفان میشود و شخص
 پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر خداست چنانکه ذکر او را رسول فرموده است و اهل ایشان
 او را نبیاء خدا سلام الله علیهم که قریب خلقتند با ایشان اهل ذکرند که فرمود
وَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ خلاصه که این

بیان از آنها چه نیست و کتب مشایخ ما اعطای الله مقامهم بر است از آنها پس نبیاء خدا
 تا باین درجه رسید که مشو خدا را موافق واقع بشوند و نور خدا را موافق حقیقت
 برپسندند بمقام **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** یوحى **إِلَىٰ أَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ**
 تمیز رسید و نبوت بر ایشان صدق نمیکند و موافق این مقام را هر که با آنها رسید
 همین مقام است و بیانات و بهر و خطا و نشان و غفلت که هر از صفات طبیعت
 است که برخلاف کبوت الهی است و التلایم **فصل** در ذکر بعضی آیات
 که بعضی از علما با آنها استدلال بر عصمت انبیاء نموده اند و اگر چه اغلب آنها بآیات
 التلایم است و صراحت ندارد ولی هر چه هست حق است و صریح از آنها
 هم آیه هست که بعد از انشاء الله ذکر میکنیم از جمله اینکه شک نیست که مکلفین
 مامورند بمشابهت انبیاء و از صیغه و خداوند فرموده است **مَّا آتَاكُمُ**
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه رسول برای شما
 آورد بگیرد و آنچه نهی فرمود متاهی شوید و فرموده است **فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ**
رَسُولِهِ النبی الاخی الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه لعنکم
اللعنة و ن یعنی ایمان بیاوردید بخدا و رسول او که نبی است و ایمان
 بخدا و کلمات او آورده و مشابهت بکنید و از شاید هدایت بیابید و بعد از
 کلام خدا را از وجوب یعنی البته هدایت بیابید چنانکه در اخبار فرموده اند
 و از این قبیل آیات در مشابهت انبیاء بسیار است و فرموده است **إِنَّ أَوْلَىٰ**
الَّذِينَ بَارِئُ قُلُوبِهِم لا الذین اتبعوه یعنی اولای مردم باریهم کسانند که
 مشابهت او را کردند و دلیل بر مشابهت او میا و ائمه نیز بسیار است و خدا را

بفرمایند اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وعلما از اولی الامر
 عهد نامه و سایر او بسیار و نیز فرموده است قال الذین آمنوا به و
 عن یو و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معہ که مراد از نور
 در باطن حضرت ماست علیه السلام و بدانکه آنچه منقول از سایر بزرگواران
 در باب پیش نبیست و باقیها مناسب ذکر کرده ایم خلاصه که بدون تبهه و
 امر بپایست ابتدا و او صفا فرموده و اگر جایز باشد که گفتن نور باشد با کلام صفت
 و کبریا از ایشان سرفرازی است ایشان در این افعال که خداوند عالم فرموده لازم
 است جمع میان هر دو واجب است زیرا که متابعت نبی واجبست و در تنگی معصیت
 کرد متابعت او در عصیان حرام است پس جمع شدن میشود و از جایز نیست زیرا
 اگر جایز باشد که از ایشان کلام سرفرازی را از هر شیطان خواهند بود بجهت اینکه
 بر ملا شیطان رفته اند و خداوند در باره حزب شیطان فرموده که حزب
 الشیطان هم الخاسرون یعنی حزب شیطان زیان کارانند و بدیهی است
 که انبیاء علیهم السلام حزبی نیستند و زیاده ایشان خداوند حزبی است الله هم
 المصلحون فرموده یعنی حزب خداوند است و مستکارانند پس چگونه متابعت شیطان
 میکند که زیان کار شوند و نیز اگر چنانچه از ایشان گاه با کفر سرزدند البته فاسقینند
 زیرا که متقین است که شغل طاعت پروردگار و همه فاسقینند شهادتشان
 دیگر قبول نمیشود چنانکه خداوند در باره فتنای فرموده و لا تقبلوا لهم
 شهادة ابداء اولئک هم الفاسقون یعنی شهادتشان را هرگز
 قبول نکنید و این جماعت فاسقند و واجب نیست که افسان قول فاسقین را بپذیرد

در آنکه خداوند فرموده ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا اگر فاسقی بگوید
 شما خبر داد صدق و کذب را تفحص کنید و بدیهی و اجاع است که نسبت
 فاسق با نبی نمیشود و او بدون تأمل باید قول ایشان را بپذیرد و الا فاید از
 رای بخت و ضمانت ایشان خواهد بود و نیز اگر جایز باشد که گفتن با گناه از ایشان
 سرفرازی واجب میشود انکار بر ایشان بجهت اینکه فی انکار واجبست و انکار از ان
 واجب این مسئلہ در ذمت ایشان است و قطعاً ادب است انبیاء خدا حرام است
 و موجب لعنت خداوند است چنانکه فرموده ان الذین یؤذون الله و
 رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره یعنی کسانیکه از نبی میکنند
 خدا و رسول را لعنت میکند بر ایشان خداوند در دنیا و آخرت و اگر واجب است
 انکار بر ایشان با وجود گناه پس لازم است که انکار منکر و فی ازان با وجود قدرت
 بران واجب نباشد و این بالاتفاق باطلست و نیز اگر کفر و ذنوب از ایشان سرزدند
 باید که عذاب ایشان نسبت بنا بر خلق مضاعف باشد بجهت اینکه هر که اشرافت
 البته قیامت صد و گناه از او بیش تر است همچنانکه خداوند در باره زعمای غیر
 فرموده است یا ایها النبی من بأت منکم بفاحشه مبینه
 بضاعف لها العذاب ضعفین یعنی زعمای زنا پیغمبر و کذا شما
 فاحشه میکنند از او سرفرازی عذاب و در چندان میشود یکی بجهت آن گناه که کرد
 و یکی بجهت منکر است شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در زنا و همچنان
 خداوند مضاعف فرموده است عقوبت احوار را بجهت شرف ایشان بر بندگان
 زیرا که حد مملوک نصف حد حر است و خداوند بفرمایند فاعلم ان نصف

اینست و جز این نیست که امر میکند شما را بیک که شامل هر مصیبتی است و امر
 میکند بفاحشه و اینکه بر خدایه بندید یا بخدمت بنده بیک که سهو و نسیان و غفلت
 هم از غلبه شیطان است و خداوند میفرماید قَاتِلُوا الشَّيْطَانَ ذِكْرٌ
 و فرموده است وَمَا السَّانِيَةُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ و همچنین
 در دعای کبریا آمده که داخل بیت الحمد میشود بخواند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ الرَّجِيمِ مِنَ الْخَبِيثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و شبهه در این
 مطلب نیست و سخن در این است که ایا شیطان بر اینها خدا غالب میشود که
 ایشان را بمصیبت یا سهو و نسیان و دارد یا خیر و در کتاب خداوند بعض
 مشایخ از قبیل اهل بیت که در بیان حضرت آدم **ع** نازل شده است هست
 که بیان آنها در باب بعد انشاء الله خواهد آمد و در این مقام ما از حکیمان
 کتابیست لایکینم که شیطان بر اینها خدا غالب نمیشود پس بد آنکه خداوند
 میفرماید اذْهَبْ إِلَى الشَّيْطَانِ رَبِّ يَٰ اَعُوذُ بِكَ لَا زَيْنَ لَہُمْ فِی الْاَرْضِ
وَلَا اَعُوذُ بِكَ لَہُمْ اَجْمَعِیْنَ اِلَّا عِبَادَکَ مِنْہُمْ الْمُخْلِصِیْنَ و
 نیز از قول او میفرماید **فَیَعِزُّ بِکَ لَا اَعُوذُ بِہُمْ اَجْمَعِیْنَ اِلَّا**
عِبَادَکَ مِنْہُمْ الْمُخْلِصِیْنَ پس خود شیطان اقرار کرده است که در
 براغواء مخلصین نیست و خداوند نیز میفرماید **اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ**
لَکَ عَلَیْہِمْ سُلْطَانٌ اِلَّا مَنِ اتَّبَعْتَ مِنَ الْغَاوِیْنَ و فرموده است
اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْہِمْ سُلْطَانٌ وَ کَفِیْ بِرَبِّکَ وَ کَلَامًا
 یعنی بد رستیکه بندگان من تو مسلط بر ایشان نیستی مگر هر که متابعت تو را

کند از غاوی و در این دیگر و کفایت میکند برودند و کفر و کفر باشد و بر بندگان
 خود پس شیطان دارد و در حق مخلصین نیست و اینها حد اسلام الله علیهم
 از مخلصین هستند چنانکه خداوند میفرماید **قُلْ اَتُحَاجُّوْنِیْ اِلَیْهِ**
وَهُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَکُمْ اَعْمَالُکُمْ
وَ نَحْنُ لَہُ مُخْلِصُونَ یعنی بگو ای پیغمبر و ایشان که ایا حاجت ما میکنند
 در خدا و حال اینکه او پرورنده ما و شما است و برای ما است اعمال ما و برای شما
 است اعمال شما و برای ما و مخلصین و در باره حضرت یوسف **ع** فرموده است
کَذٰلِکَ لِنُفَصِّلَ عَنْہُ السَّوْءَ وَ اَلْفَحْشَاءَ اِنَّہُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِیْنَ
 هم چنین کردیم تا اینکه صرف کنیم از او بد و فحشاء و بد رستیکه او از بندگان
 مخلص ما است و در باره حضرت موسی **ع** السلام فرموده است **وَ اذْکُرْ فِی**
الْکِتَابِ مُوسٰی اِنَّہُ کَانَ مَخْلُصًا وَ کَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا یا در کتاب
 موسی را که او مخلص بود و رسول نبی بود و در باره حضرت ابراهیم **ع** و بعض
 در بنو امیه میفرماید **وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰہِیْمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ اُولِی**
الْاٰیٰتِیْ اَلْاَبْصَارِ اِنَّا اَخْلَصْنٰہُمْ مِّنْ خَالِصَةٍ ذِکْرَہُ الدَّارِ
وَ اِنَّمَا عِنْدَنَا لِمَنْ الْمُصْطَفٰیْنَ الْاَخْبَارِ و اذکر کنایه معنی و
الْبَحْرِ و اذکر کنایه کل و من اخبار ابراهیم **ع** یا در کتاب ما ابراهیم
 اسحق و یعقوب را که صافان در ستمها و چشمها بودند و قوت و طاعت و
 بصیرت در دین داشتند بد رستیکه ما خالص کردیم ایشان را بخالصه ذکر و ادب
 اخوت و ایشان در نزد ما از مصطفیان اخبارند و یاد کن اسمعیل و یسع و

و کمال را که همه از اخبار بودند و مشبه نشود و مراد و سزا به قبل از این که
 میفرماید **وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اِنَّهُ سَمِيَ الشَّيْطَانُ**
بِنُصْبٍ عَذَابٍ یعنی یاد کن بنده ما ایوب را و قبل که ندا کرد پرورد
 خود را که شیطان من من نموده بنصب عذاب پس بگو که غرض توانست که
 اینها مخلصند و شیطان ساطنی بر مخلصین ندارد و حال اینکه این آیه
 صریح است که شیطان من ایوب را نموده زیرا که در حدیث وارد شده است
 که شیطان بر عقل او تسلط نشده بود و من ظاهرین او را کرده بود که
 او را مبتلا ببلایا نموده بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هفت سال
 مرض او طول کشید پس مراد از من شیطان مرض ظاهر او بوده و مانع از
 آن نیست و هر بلا که از سایر مردم هم باینها میرسید از شر شیطان بود ولی
 بغیر مقدسه ایشان مسلط نمیشود و نیز در خطاب به پیغمبر صلی الله علیه
 و آله میفرماید **اِنَّا اَرْسَلْنَا الْبَيْتَ الْكِبَارَ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لِّلْ**
الدِّينِ اَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ و نیز میفرماید **قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ اَنْ**
اعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لِّلْ دِّينِ وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ
 و میفرماید **قُلْ لِلَّهِ اعْبُدْ مُخْلِصًا لِّدِينِي فَاَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ**
مِنْ دُونِهِ که همه امر خداوند است باینکه در عبادت او خالص باشند و
 خلوص او بدین وجه است که فرموده است **اِنَّمَا يَزِيدُ اللَّهَ لِبَدَنِهِ حَبًّا**
عَنْكَمُ الرِّجْسِ اَهْلَ الْبَيْتِ وَبُطْهَرَكُمْ تَطْهَرُ اینست و
 جز این نیست که خداوند میخواهد که رجس شما را از شما اهل بیت ببرد و شما

۱۰۴

پاک و پاکیزه کند و همان است که رجس موجود بوده که میخواهد بر شما باشد
 خلفت پاک و پاکیزه بوده اند و بلفظ مضارع که فرموده است بجهت آنست که
 دلالت بر دوام و ثبات داشته باشد بکنند که همیشه خداوند بر شما را داشته
 خواهد داشت چنانکه در قاصد هم معروف است که سوال میکنی از حال پاکیزگی
 و میگوئی چه میکنی و مقصود تو این نیست که بعد از این چه میکنی بلکه مقصود
 اینست که حال پاکیزگی تیر تو چیست و چنین است امر بر ظاهر مباد که مراد از
 و استمرار این اراده است از بد و خلفت ایشان تا ابد خلاصه پس شیطان را
 ببناد مخلصین خداوند دست در می نیست و وقتی که دست در می نداشته باشد
 از هر گناه و خطا و سهو و نسیان و هر چیزی این خواهند بود و نیز از باب دلالت بر اینست
 میکند تا اینست که در شهادت ایشان نازل شده که میفرماید **فَكَفَّتْ اِذَا**
جِئْنَا مِنْ كُلِّ امْتَةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا یعنی بگو
 است هر که از مردم از هر امتی شهادت دهد تو را بر آن شهادت شهادت و در
 و بدیهی است که در هر امتی اعلی و اولی بمقام شهادت از نبی ان امت نیست
 و خداوند میفرماید **لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شَهِيدًا**
عَلَى النَّاسِ و شهادت الله باید عادل باشد و مصیبت کار عادل نیست
 شهادت او قبول نمیشود و خداوند میفرماید **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهِادَةً**
اَبَدًا وَاُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
 که نیستند شهادت مردم مگر در صل و ائمه دون سایر امت بجهت آنکه جایز
 نیست که خداوند شاهد بکند ایشان را و حال اینکه در میان ایشان کوفت

۱۰۵

است که باین نیت شهادت آورد و باین احوال خود را چه جاهل باشد بر خلق و بهر که
 است و باین و خطا دارد قابل توبه شهادت در قیامت نیست و خداوند میفرماید
 وَلَا تَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ
 هُمْ يَعْلَمُونَ و بدیهی است که شاه و نایب و خا طه در آن حال علم ندارند و اگر
 چه در دنیا و شهادت ظاهر و در مقامات باین درجه شفاعت نباشد اما
 مع ذلك کسی که عدالت ظاهر و باطن و اخلاق و انصاف معلوم نباشد شهادت او
 مسموع نیست و کسی که فراموش کار باشد نمیتواند شهادت بدهد و مع ذلك
 عرصه اعراض هم هست و در خلق یا مورد واقعه حقیقه ندارد اما در قیامت باین
 منوال نیست و کسی که از روی علم شهادت ندهد مضلست و خداوند او را
 شاهد بر خلق نمیکرد و خود او میفرماید مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ
 الْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُخَيِّدُ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا
 یعنی من ایشان را شاهد بر خلق آسمانها و زمین نکردم و گمراه کننده گان را پسند
 خود نگرفتم پس اعضا و اشهاد خداوند باید علشان بد شایسته خطا باشد که
 کسی توانا باشد از آنکه بپسند و کسی که در کلام خود و عمل خود که راجع بمن
 خود است سهو و نسیان و خطا داشته باشد البته نسبت باین بر خلق بطریق اولی
 نسیان و خطا خواهد داشت پس چگونه میشود که خداوند کسی را که معصیت کار
 است و شاه و نایب شاهد بر خلق خود بگرد و بمقتضای شهادت او در باره
 ایشان حکم کند پس در باره کسی شهادت بگردد و فسق بدو رخ ناسه و نسیان بدهد
 و خداوند بمقتضای شهادت او را عذاب کند و خال آنکه در واقع مؤمن باشد یا

برعکس و در باره کافر شهادت باینان بدهد و خداوند او را مستحق فرماید همه اینها
 خطاست و چنین شاهد خداوند نخواهد گرفت و خود او میفرماید قُلْ أَعْمَلُوا
 فَبِمَا كَرَّمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَدَرَجَاتٍ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفَصَّلُونَ
 یا آنکه و بعد از ایشان بانبیاء خداست و خداوند خطاب بخلق میفرماید که
 عمل کنید که زود باشد که ببیند خداوند عمل شما را و رسول او و مؤمنون
 ببینند و آن شاه و نایب و خا طه در وقت اعمال خلایق بطور صواب و بر غایت
 و اگر بد و قارموش کرد بدست او شمرش میفرماید بود خلاصه پس لازم مقام
 شهادت هم عصمت است و همچنین مقام شفاعت هم که لازم شهادت است و
 انبیاء شهادت دینا بندگان و شفاعت آخرت میطور است و باید متبادر که ملاحظه
 نمودی که میفرماید وَلَا تَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا
 مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ و بدیهی است که کسی که خود او معصیت کار است
 و شاه و خا طه شفیع مطلق نمیشود و خود او محتاج بشفیع دیگر است که از جرات
 اعمال خود را بگذراند و اگر چه در حقیقت میگویند که هر خلق محتاج بشفاعت محمد
 و آل محمد علیهم السلام هستند و شفاعت ایشان نسبت بانبیاء مثل شفاعت
 است که شامل عامه خلق میشود بلکه حقیقتش همان عصمتی است که از فضل
 آل محمد علیهم السلام در انبیا بر و ز کرده که همان واسطه در دنیا معصیت نمیکند
 و سهو و نسیان غرضشان نمیشود و تعبیر از همین مطلب که او در دنیا معصیت نمیکند
 اشال ایشان محتاج بشفاعت نیستند و این است که خداوند میفرماید مَا عَلَى
 الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ یعنی بر نیکوکاران راه محبت و برادری نیست و مستحق

عذاب نیستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید انما شفاعتی لاهل الکتاب
من الله واما المحسنون فاعلمهم من سبیل که ایشان همین اهل کتابند که است که
میفرماید شفاعت من بلاء اهل معصیتها که این است از امت من و اما بگو کلام
برای برایشان نیست خلاصه که باید شفع در بیکان شود البته باید خود
بود در خداوند و مقرب باشد و معصیت کار باشد از او و مقرب باشد
و در است بر اینها که شفع است خود میشوند باید خودشان معصوم باشند و
از جمله این است که خداوند از قول ذکر تا نقل میفرماید فَمَنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنْ ذَنْبِهِ
وَلْيَاوِثِي وَبَيْتٍ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا بر طلب
فرزند می کند که وارث او باشد و وارث آل یعقوب و پسندیده خدا باشد
و البته وارث آل یعقوب است حضرت عیسی و حضرت ابراهیم و نوح و آدم و
و سایر اینها که در میان بوده اند و سایر اینها به اسرائیل که بعد از یعقوب است
الله بوده اند هر خواهد بود و البته میراث اینها در هر دین نبوده بلکه علو
و اخلاق و مقامات و صفات مرتبه ایشان بوده است و فرمودند العلماء
و شدة الانبياء لان الانبياء لم يورثوا دينا ولا دنارا و انما ورثوا اخاديت من
اخاديتهم پس میراث اینها اخاديت و اخياريت است که از جانب خداوند آورده اند که
من جمله همین حدیث است ایشان است و این است که بعد از آنکه خداوند دعا می کند
و استجاب فرمود و بجهت او داد میفرماید يَا أَيُّهَا خُدَّاءُ الْكِتَابِ بِقُوَّةِ
الْإِسْلَامِ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا
بِوَالِدَيْهِ وَلَوْ كُنْ جَاهِلًا وَاعِصِيًّا وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ

وَيَوْمَ يَكُونُ يَوْمَ يُنْفِثُ حَبًّا انبياءم موردین مرادشان از عصمتی که
حق می کند چیست غلبه یا چه بیان فرموده و خلاصه بعد از آنکه معلوم شد که این
فرزند باید وارث انبیاء علیهم السلام تا آدم باشد میفرماید که ای عیسی
بقوت بک پیغمبر با کمال جود و اجتهاد بان عمل کن و فتور در آن نداشته باش
میفرماید در صفت ملائکه لِيَكُونَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَا تَفْترُونَ
شیع می کنند در روز و شب مستی نمی کنند و حضرت یحیی در علم و عین بود
مثل سایر انبیاء که وارث آنها بود و حکم را با و دادیم در حالی که صبی بود و معاول
است که اگر انبیاء خدا در حال صبا و صغر صاحب عصمت نبودند متعالی حکم خدا
نمیشد و در فرمود که صاحب محبت و شفقت بود از فرزند پاک و پاک بود و
مهربان بود پدید و نادر خود و جبار معصیت کار نبود و سلام بر او روزی که
تولد کرد و روزی که می میرد و روزی که زنده میشود و معصوم میشود و همین سلام
خدا بر او سلامتی بوده است از هر عیب و نقص و عیبانی و نسیانی و اغیار این قبل
از حال و امری فرض کرده شود و در مورد انبیاء میفرماید هُنَا لَكَ
دَعَا ذَكَرَ تَارِيْقَهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ بکه میفرماید إِنَّ اللَّهَ يُكْثِرُ لِرَبِّكَ
مُصْلِحًا قَابِلًا مِنْكَ مِنَ اللَّهِ وَبَرًّا وَحَصُورًا
نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و اگر الفاظ اینها حقیقتی می بین
که هر دین و دین است یا نبی که طاعت و عبادت و تقوی و طهارت
بیک که رجوع خاص و انحصار منزه باشد و حضور جبر که هر دین

کرد و در ضایع خدا و از جمیع شمول منع کرده و ضایع و قنیت که دیگر فساد در
 او راه بر نیاشد و همه اینها دلیل عصمت است و بیزار از عصمت و بیست و نه
 و خطا و ذل و نیندر رسیده مبارکه مریم در باره علی علیه السلام میفرماید
 فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأُمْتَارِ
 صَيْبًا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنَّمَا أُتِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي
 نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ
 وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَرَأَيْتُ الدِّينَ وَلَمْ يَجْعَلْنِي
 جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ
 وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا بنی مریم علیها السلام اشاره نمود بحضرت عیسی که
 از خود او پرسید گفتند چگونه تکلم کنیم یا صبی که در گهواره است پس خود
 حضرت بتکلم درآمد و فرمود من بنده خدا هستم که کتاب بر من فرستاده و مرا نبی قرار
 داده و این مقام بندگی بندگی اختصاصی است که همه کس یا به مقام نمیرسد این
 ازان قبل است که میفرماید وَادْكُورُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ
 تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ
 نَذِيرًا و بنده عصمت کار و ادعای آزادی دارد و در تبه بند که از کور
 خود دور کرده است و اگر چه عباد است اما عباد باقیست و اینست که فرمود
 و مرا مبارک قرار داد هر جا باشم و بدی است که غاصب مستحق رحمت و برکت
 نیست غنی بنی که قور ضایع بسبب عقربا که چگونه مستحق عذاب شدند و قور
 الوط بسبب ان عمل قبیح چگونه شهرهای ایشان سوزگون شد و هلاک شدند

در نور مشیبت بسبب بیخوشی چنانکه بگوید و بنده است مدیون و کلک فرموده است
 وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُنْقَرِفَهَا فَانْفَقُوا فِيهَا
 فَتَحَقَّقَ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا فَانْدَمِيرُوا وَكَرَاهَلَكُنَا
 مِنَ الْفُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ يَرْثُكَ بِيَدِ قُوبِ عِبَادِهِ
 خَبِيرًا بصیرا اینها مرگه ادا و کنیم که قریه را هلاک کنیم بسیار میکنند
 ان قریه را پس ضعیف میکنند و زان قریه پس مستحق عذاب میشوند پس هلاک میکنند
 انقار هلاک کردی و چه بسیار که هلاک کردیم از اهل قریه ها بعد از نوح و
 کفایت میکند پس ورنه تو که نا نا و بینا باشد بکافران بندگان خود پرگاه
 کلمه باعث زوال رحمت و برکت است هر چه عقل و علم زیاده تر باشد در عمل کتبه
 عقوبت او هم بیشتر است چنانکه در فصل سابق دانستی و اگر انبیاء خدا عصمت
 کار باشند عمل زوال رحمت و برکت نمیشوند که مبارک باشند چنانکه در باره
 عیسی فرمود و چنانکه در باره ابراهیم و اسحق میفرماید وَابْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ عَلَيْهِمَا
 السَّلَامُ وَآلِهِمُ الذِّكْرُ وَطَاهِرٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ پس برابر ابراهیم
 اسحق و برکت فرستادیم و بعضی از ذریه ایشان بنوکا رند و برکات شامل
 ایشان میشود و بعضی علایقه بنفر خود ظلم میکنند بسبب عصمتها که اسباب
 زوال برکت میشود از ایشان خلاصه که با حضرت عیسی علیه السلام میفرماید که
 مَرَّ وَصِيَّتُ بِنْتًا وَذَكْوَةٌ فَرَمُودَةٌ مَا دَامَ كَرْنُهُ فَسَمِعْتُ بِسْمِ اللَّهِ نَمَازَ مَنْعَ الْفَحْشَاءِ
 وَنَكَرَ مِیْكَدَ اَكْرِطُورِ حَضْرَتُ بَاشَدَ چنانکه فرمود ان الصَّلَاةُ تَنْفَعُ
 عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَنَوَكُ كَرَفَاشَاءِ وَنَكَرَ بَسْمِ نَمَازَ

درست نکردیم و الا که البته به او نماند و همچنین زکوة که فرموده حقیقتش
 ترکیه اخلاقی است از همه خنایات و در جاسر الا نوبه ای که عیسی بن مریم
 اندوخته از مال دنیا داشت که زکوة ظاهره فقط منظور باشد و خود انحصار
 میفرمایند که خود من در دستان بختی است که انقباض باشد و بجا خنک
 من در دستان شاه کوهها و تلهها است و غذای من علف بیابان است و غیره
 از خود ندیدم پس زکوة معروف و مذکور قرار نمیگرفت و از جمیع اعضاء و جوارح
 و مشاعر خود زکوة میداد و هر ذایق و ناکین از هر چه خلاف رضاء بود ردگذا
 میداد و مکرر خلاصه فرمود که مرا هر نان بنمادم فرموده و مرا ظالم رشتی قرار نداد
 سلام بر من زنده که منوگد شدم و در دوزخ که میبرد و در دوزخ که باز زنده میشود
 میشود پس کجا معصیت در وجود چنین کسی که ظالم و جبر و شقاوت نیست باشد
 میشود و همیشه ملائمت با او است و نیز در سوره العنکبوت میفرماید اِنَّ
 فَاٰلَ الْاِمْلَاکِ لَیَاْمُرُکُمْ اِنَّ اللّٰهَ یَکْثِرُ لَکَ بِکَلِمَاتٍ مِّنْهُ
 اِنَّهُ الْمَسِیحُ عِیْسَى بْنُ مَرْیَمَ وَجِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنْ
 الْمُقَرَّبِیْنَ وَ وَجِیْهَ کَیْسَ اَمَّ کَ اَبْنَاءِ قِبَاعٍ وَ زُشْقٍ دَاوُدَ وَ اَبْنَاءِ مَقَرَّبٍ
 کَیْسَ کَ اَزْهَرِ مَطَاحِیْ وَ عَلَّامِ اَمْرٍ کَ لَازِمٌ دَوْرٌ اَزْخَدَاسَ مَنَزَمٌ بَلَدٌ
 عَدَاوَنَدٌ مِیْمَنٌ اَلشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ اَوَّلَکَ الْمَقَرَّبُونَ
 پس گمانیکه سابق بویه ندانند در حقیقت سابق بویه خیر اند در دنیا
 بتان مقرب هستند و البته بعد از آنکه هر چه از خدا باشد و هر چه از
 نفس باقی پس مقرب بویه خدا کیست که همه اعمال احسان باشد بلکه

اعمال در وجه احسان نه اگر فرمود احسان لا بر احسان المفسر به احسان
 مقربین فوق احسان برادر است و بدانکه یقین بدلائل این اثبات حاصل نمیشود
 مگر اینکه واقعا اهل تسلیم باشد و الا با عناد و لجاج مراد به صحت این حدیث
 نمیکنند الا مراد به معقولون و لا من اولیائه یقبلون حکم بالغه فاما انتم الایا
 و التذکره قولا یونس و نیز در همین سوره مبارکه مریم میفرماید و
 اِذْ کَرَفِیْنَا الْکِتَابَ اِوْهَمْنَا اَنَّهُ کَانَ صِدْقًا نَبِیًّا اِذْ قَالَ
 اَلْاَیُّیْمُ یَا اَبِیَّ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَنفَعُ وَلَا یَضُرُّ وَلَا یُغْنِیْ عَنْکَ شَیْئًا
 یَا اَبِیَّ اِنِّیْ قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اَمَّا لَکَ صِرَاطٌ
 سَوِیًّا یَا اَبِیَّ لَا تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ اِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ
 لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا یَا اَبِیَّ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّمْسَکَ عَذَابٌ مِنَ
 الرَّحْمٰنِ فَتُکَوَّنَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیًّا عَرَضَ بِکُمْ صَدِّقٌ صِیْفُهُ
 مباهله است و باید جمیع اقوال و افعال صادق باشد و معصیت از شخصی که
 خود را بجه و داعی بویه خداوند میپوشد البته کند بیست که بر خدا بسته و در
 دعوی خود هم کاذب است و همچنین شاه و نایب البته راستگو نیست و اگر راست
 میگوید و موافق اعتقاد خود سخن میگوید البته بهر و نپایان در این حال
 بر او صدق نمیکند و باز میفرماید که ای پدر که مراد عم المحض است که اندر
 باشد بر اعبادت میکنی چیزی را که نه میشود و نه می بیند و نه نورانی میگوید
 از چیزی و اگر خود او معصیت میکرد البته عبادت هوای خود میکرد و از لذت
 خود گرفته بود چنانچه میفرماید اَفَمِنْ اَتْحَدِ الْاِهْلَ هَوَا و همین برادرها

که بر عزم خود وارد آورده بر خود وارد میامد و باز میفرماید که مرا علی آمده
که تو را بنامه متابعت کن مرا که تو را بر راه منوی هدایت کم و البته معصیت
کار اضلال میکند نه هدایت ای پدر عبادت شیطان مکن که شیطان برای خدا
معصیت کار است ای پدر و بهتریم که عذاب خداوند تو را متراش کند پس دوست
شیطان باش و فرین او در عذاب و نکال پس ملائطه کن که شخص معصیت کار
وقت شیطان است و معذب بعد از پروردگار و اگر نمود با الله در این راه خدا
احوال عصیان برود پس در حال معصیت و نه شیطانند و شیطان از زبان
ایشان سخن میگوید و همچنین است امر در حال مهور و نشانی چنانکه سابقا
دانستی در حدیث شریف فرمودند که هر که گوش دهد بکلام شیطان که عباد
او را کرده پس اگر سخن گوازیان بگوید عبادت خدا کرده و اگر از جانب
شیطان سخن بگوید عبادت شیطان کرده است و در آن خالیکه نبی نمود
یا الله مشغول بمصیبات است یا مهور و نشانی دارد البته از جانب شیطان
سخن میگوید و البته خداوند چنین نمیخواهد فریاد بر آنکه خود خداوند
تجدید فرموده است خداوند از متابعت شیطان و فرموده است که او عذر
است و این را باید چگونه چنان که گفتیم که در حدیث است نبی برایشان
فرموده است که هر که بگوید قلنا اغفر لنا و ما یبیک و من ذنوبنا
الله و هبنا له از حق و یعقوب و کلا جعلنا نیتنا و و هبنا
لکم من رحمتنا او جعلنا لکم لسان صدق علیها بنی بید
انکاد ازها کاره که گفت و دانگ داشت آنها را با اصنامشان سخن و یعقوب

باو بخشیدیم و هر یک آنها را پیغمبر قرار دادیم و از وحی خود با آنها بخشیدیم
داریم برای ایشان لسان صدق که بلند بود و قومیدانی که نوعا همه اعضا و جوار
انشاء را خداوند زبان و بیان او قرار داده که از مکنون خاطر او خبر میدهد
و اینست که در قیامت همه آنها انطق میکنند و یوم تشهد علیهم انهم
از جهلتم فرموده پس انطق میکنند و از اعمال او خبر میدهند و الله ان
خامه گویند لیس شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق
کلتی و در این مقام که میفرماید لسان صدق بانیان داریم شامل همه
اعضا و جوارح ایشان است و اگر یک عضو ایشان برخلاف رضای خداوند
خبر دهد و عمل ناشایق از آن سرزند البته لسان صدق نخواهد بود و حق
نمیگوید و محض کذب و باطل خواهد بود و لوبه و و نشانی و خطا باشد و باز
میفرماید و اذ کونی الکتاب موسی انه کان مخلصا و کان رسول
نبیئا و نادیناه من جانب الطور الایمن و قریناه نجیئا و
و هبنا له من رحمتنا آخاه هرون نبیا و اذ کونی الکتاب
انه عیسی انه کان صادق الوعد و کان رسولنا نبیا و کان یأمر
اهله بالصلاة و الزکوة و کان عند ربه مرضیا و اذ کونی
الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رزقناه مکارنا عیبا
او لک الدین انعم الله علیهم من الذین من ذریت ادر
او یمن حملنا مع نوح و من ذریت ابراهیم و اسماعیل و یمن و یمن
و اجنبینا اذا نزل علیهم الایات الرحمن عزنا یحدا و یحدا

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَتُوفِيَ
 بِأَعْمَالِهِمْ إِنَّ ابْنَ تَائِبٍ هُوَ تَائِبٌ بِمَا كَانَتْ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ
 عصمت ایشان دارد و خاصه بعد از آنکه خلف تبعین شهوات را از ایشان جدا
 کرد و فرمود که از عقب آنها آمدند باز مانند گانه که نماز را ضایع کردند و شهوات
 متابعت نمودند پس معلوم است که اینها مذکورین ابتدا نماز را ضایع نکرده اند
 شهوات را پیروی نمودند و مراد از عصمت همین است که پیش از شهوات طبعیه را
 تضایف و محض در این است که شنونده طالب حق باشد و الا که حقیقه انسان حیا
 میکند از خدا و غیر ایشان که بعد از صدور بیعت و چهار هزار نفر پیغمبر و مقتدر
 از او میآید ایشان که آمده و دعوت کردند بوسیله خداوند تاز امر و ماسیه و اوم
 که با آنها مایه و اوست که از جانب خدا آمده بودند راستگو بودند با دروغگو
 با معصیت میکردند با حق و با حق و با حق و با حق و با حق و با حق و با حق و با حق
 پیغمبران بستی که چه حاجت بخص حال ایشان و اگر معصیت با ایشان که البته باید بداند
 که از جانب خدا برای دعوت خلق حق آمده اند و بنا به دعوت بر همین بوده که آنچه
 میکنند و میکردند حق میدانستند و تکلیف را و موافق همان قرار میدادند
 و لازم باینها عصمت است و اگر منظور همان است که گفتیم میخواهیم درجه آنها را
 باین بیان آوریم که درجه خود را با وجوب پیغمبر با آنها برساند و از غایب نبوت بکنه بنا
 امثال خود را بگوید که آن مساله دیگر است و علاجی برای این در درجه ششم
 صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه نیست و نیز در سوره بعد که سوره طه
 است آیات چند درباره حضرت موسی علیه السلام میفرماید که هر دلیل همین

است و من جمله میفرماید وَاصْطَلَعْتَ لِنَفْسِكَ إِذْ قَبِلْتَ الْوَحْيَ
 یا یای و لا یتبانی ذکر نمی بیند و برای خود ساخته ام و احتیاج به استدلال
 و ارتضاء که درباره او و سایر اینها مکرر فرموده همین معنی است و معاوی
 که همه خلق را خداوند ساخته و شرک با او نبوده است اما مزید اختصاص است
 که درباره حضرت موسی علیه السلام و سایر اینها فرموده و مراد این است که اگر
 چه همه خلق را خدا ساخته اما معدن آن چون در قوایر و احوال و خلق چیزهای چنانچه
 خلاف مشیت محبوبه پروردگار بوده است اینست که آنها را برای خود ساخته
 بلکه بحسب مسالت و قابلیت خودشان برای طاعت شیطان ساخته شده اند که
 هر يك باندازه طاعت او را کرده اند و اما حق بوسیله و سایر پیغمبران چون
 قابلیتشان پاک و پاکیزه بوده و از خدا خواسته اند که ایشان را برای خود بدارند
 یعنی موافق محبت و رضای خود ایشان است که هم بطور ساخته و البته که خدا
 معصیت داد و دست نداشته و از جانب او و رضای او نیست مَا أَصَابَكَ
 مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ بِاللَّهِ
 که این که خدا برای خود ساخته همه حسنات در او جمع است و سیئات از او دور
 است و فرمود پس بد تو و برادریت ایات مرا و ایات خداوند و علامات او است
 و علامات خدا خبر است و حسنات نه شر و سیئات در دعا بخوان ای الهی
 خَيْرَ لِي الْإِنِّانَايِلُ وَتَرَنَا إِلَيْكَ صَائِعِدٌ پس ایان خدا همه خبر است حسنا
 و فرمود که سستی و ذکر من نکنند و البته که سستی نخواهند کرد و اگر سستی
 نکردند الله معصیت نخواهند کرد و خداوند میفرماید إِنَّ الصَّلَاةَ

تَنْفَعُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَدِكُ اللهُ أَكْبَرُ پس نكر خداوند
 بطریق اولی منع از معصیت میکند و فرمود در سوره انبیا و ما ارسلنا
 مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي
 وَقَالُوا أَخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ كَرُمُونَ
 لَا يَتَّبِعُونَهُ بِالْقُتُوبِ وَهُمْ بِآيَاتِهِ يَسْتَاوُونَ يَكْفُرُ الْبَاطِنُ أَنْبِيَاءُ
 وَمَا حَلَفُوا لَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى مِنْهُمْ مِنْ تَحْسِبُهُ
 مُشْفِقُونَ عرض میکنم عز و جی را پس خدا گرفتند و عیسی را پس خدا گرفتند
 و شاید در باره سایر انبیاء هم گفته باشند زیرا که چو در هر خود را پیران در دنیا
 خدا بشمرند و سخن انبیا الله واجباً و میگویند و البته در باره انبیا
 بطریق اولی این چنان ترا میگردد اند پس خداوند میفرماید که گفتند خداوند
 فرزند گرفته و میفرماید منزه است خداوند از فرزندند بلکه انبیا بندگان گرامی
 خداوند هستند که سبقت بر خداوند نمیکردند بقول ایشان بامر او عمل
 میکنند پس دیگر صریحاً از این چه بفرماید که دلیل عصمت باشد که ابتدا
 سبقت بر خداوند در قول نمیکردند و بامر او عمل میکنند و در باره خاتم انبیا
 صلی الله علیه و آله میفرماید مَا يَخْلُقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى
 پس از هوائ خود نطق نمیکند و نیست آن مکرری خداوند و قومیدانه که نطق
 و قول هر دو شامل جمیع اعمال می شود و عریضه بدست دایم میگوید قال
 بیه هكذا و نطق اعراض و جوارح هم که صریح قرآن است پس قول و نطق انبیا
 از خداوند غایتست جمیع اعمالشان از او است و اینست که بطریق اولی فرمود

تَنْفَعُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

بامر او عمل میکنند و بهودنشان هم همین دلیل از ایشان می میشود زیرا که قول
 شاه و ناسخ هم سبقت است که بر خدا گرفتند و او اینکه از روی غفلت یا غفلت
 و جهالت و بیان خلاف ذکر است و ایشان سستی در ذکر خدا نمیکنند و نه
 در باره حضرت ابراهیم علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رِشْقًا
 مِنْ قَبْلِ وَقَالَهُ غَالِبِينَ یعنی رشد ابراهیم را با ایشان کرده ایم و باو
 عالم بودیم و رشد بمعنی هدایت است و ضد ضلالت و غوایت و هر معنی
 و بهودنشان از اضلال و اغواء شیطان است بدو و شهادت میفرماید
 قَالَ بَلَىٰ يَكْفُرُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرْنِي وَأَنَا
 عَلَىٰ ذُلٍّ لَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و از تو سوال میکنم که کسی که شهادت بر
 توحید خداست اگر معصیت کند نه این است که شهادت بشود و متابعت شیطان
 و هوائ خود دارد پس خود بانه شاهد زود است که مدعی شهادت توحید است
 افوت هوائ خود را و اله خود میگوید پس محالست که معصیت کند و قوله و علموا
 شهادت توحید را و شنید و دیده شود خلاصه تا اینکه میفرماید وَهَبْنَا
 لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ
 أُمَّةً يَتَّبِعُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ
 وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ وَلَوْ ظَلَّ الْإِنْسَانُ حُكْمًا وَعِلْمًا
 وَتَجَنَّبَاهُ مِنَ الْقُرْبَىٰ إِلَهِي كَأَنْتَ تَمْلِكُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا
 قَوْمًا سَوِيًّا فَاصْبِرْ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ
 و همچنین انبیا دیگر بعد از این در باره انبیا که همه را از صالحین شمرده و

ایشان را آئینه خوانده است که ما با او میکنند بامر خدا و فعل خیرات ایشان در
 شده و عبادت خدا نموده اند و همه اینها شاهد عصمت ایشان است و اگر بنا
 باشد امان و پیشوای مردم معصیت کار باشد و خداوند او را اختیار فرموده باشد
 پس معلومست که خدا خلقت را برای معصیت خلقت فرموده و این است که امام
 معصیت کار برایشان فرستاده که بامر خدا خلعت او دارد و معصیت و حال اینکه
 در جای دیگر فرمود لا یزال عنهدی الظالمین یعنی عهد امانت بظالم
 نمیرسد و معصیت کار ظالمست بفرموده با باری که و غایت ایجاد خلق هم
 عبادت است بمعصیت و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون
 فرموده است و برای معصیت خلقت نشاء اند و اینها را هم نفرستاده که معصیت
 کند و عبادت بمعصیت و دارند و باز در باره ذکر توبه میفرماید فاستجبنا
 له و وقبنا له یحیی و اصلحنا له زوجاته انهم كانوا ابرعون
 فی الخیرات و بدعوتنا رعبا و رقبا و كانوا لنا خاشعین
 عرض میکنم شکی نیست که انسان در هر حال مأمور بخیر است و لو ذکر خدا
 باشد فقط و کسی که مأمور در خیرات دارد دیگر بحال معصیت برای او نیست
 زیرا که البته معصیت و طاعت و خیر و شر نیست بحد بگرد و در آن حال که انسان
 مشغول بشیر است از خیر محرومست و ممنوع بر کند و در فعل خیر نموده مساوی
 نکرده است زیرا که ماسا را از ملامت نیست که شریا ترک کند و خیر را بجا آورد
 خلاصه که اگر توبه و تکرار از آن قرآن بشود و همه را حمل بر حقیقت بکنی و بجا
 که توبه را بر او روا ندارد پس بدین که بشا هارا به توبه و قرآن دلیل این مطلب است

و ما یلتحق خیر بعضی که بنظر میاید ذکر میکنم در سوره طافات در چندین آیه
 سلام بر حضرت نوح و ابراهیم و موسی و هرون و آل ابر و غیر ایشان فرستاده
 است و نسبت هر یک فرموده است انا کذلک نجیز المؤمنین اینه
 من عبادنا المؤمنین پس از برای ایشان سلام نیست از اوقات اند
 و قلوب و ایشان را محسن خوانده است و در جای دیگر ما علی المؤمنین
 من سبیل میفرماید و فرموده است وَلَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِ
 عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبِيْلًا پس برای شیطان هرگز راهی بویه ایشان نیست
 و این است که خود آن ملعون اقرار کرده و گفته است لا غیبه لهم اجمعین
 الا عبادک منهم المخلصین و نیز در باره ابراهیم علیه السلام میفرماید
 و ان من شیعه الا ابراهیم و ذرجه ربه یقلب سلیم پس قلب او سالم
 از هر غل و غشوست و سلامت همه اعضا و جوارح بآئینه قلبت و در سوره
 شعراء مکرر از قول هر یک از انبیاء میفرماید در خطاب بامت اینی لکم
 رسول آمین فأتقوا الله و اطیعوا ملاحظه کن بعد از آنکه دانستی که
 همه اقوال و اعمال انبیا از لسان دعوت ایشان است که خلق مأمورند بایشان
 قول و فعلت ایشان بگردد اگر احتمال خلاف و خطا و سهو و نسیان در ایشان
 بود چگونه بطور حقیقت موصوف بامانت خواهند شد و گویید پس هنوز
 نشانی مخالفتم را خداوند در ایشان امکان داشته باشد البته در آن امور
 قول یا عمل ایشان از خداوند نخواهد بود بلکه از شیطان خواهد بود و
 مناسب نداد که بفرماید از این پس هر یک را طاعت مرا کنید زیرا که طاعت

او در این حال اطاعت شیطان است نه بر مهربان خدا پس اگر ملتفت این
 نکات باشد ایات داد که بسیار بر عصمت ایشان خواهی یافت و ملاحظه کن قدس که سر
 و شده است بدینهم اقتضای میکنم و اگر شخصی بداند که خداوند انبیا را برای چه
 قرار داده و مقصود او چه بوده است و آیا ایات را که برای هر کار در مملکت خلقت
 فرموده است ایات تفصیل است که صلاحیت بر آن کار بطور کمال ندارد یا کمال است
 البته شهادت در عصمت انبیا و وصایا نمیکند و نه الواقع کسانیکه الغامضون بنکوه
 و شبهات میکنند در خدا هم شک دارند و در انبیا و این شک دارند و غایت
 قوت حج و بر این خداوند ایشان را منع میکند که بکسر منکر شوند اینست که
 معتدل باین شبهات میشوند و اگر واقعا طاعت الحقند و متشابه آن که خداوند
 بجهت امتحان و افتخار خلق در ایات کتاب گذارد و آنها را برای ایشان اسباب شهادت
 شده است تا بجهت و قوه خداوند و بقدریکه توفیق عنایت فرماید رفع این شبهات
 را هم میکنم شاید از این قبل مردم بعضی شبهات از ایشان زایل شود و لا قوه
 الا بالله **باب** **در بیان**
 بعضی ایات متشابهه که موهم صدور عصیان است از انبیا خدا یا سهو
 نسیان از ایشان و در آن مقدمه و چند فصل است **مقدمه**
 بدانکه خداوند هر بنده گان را از دو جهت آفریده است که یکی جهت اینست که
 بخداوند دارند و دیگری جهت اینست که بنفرض خود دارند که تعبیر از همین دو جهت
 در کلام حکما بوجود و ماضیت و ماده و صورت و نور و ظلمت و عقل و جهل
 و غیر اینهاست مقامات او در ماضی و علت این امر آنست که چون خداوند

دوست داشت که شناخته شود و خلق را خلقت فرمود تا اینکه شناخته شود و لا قوه
 الا بالله اینست که یک جهت با او داشته باشند که با آن جهات او را بشناسند و بیونی او
 دلالت کند و یک جهت بنفرض خود داشته باشند که غایت با او شوند پس بیانات
 دیگر جهت اعلا جهت معروض و جهت اسفل جهت غایت و هر چه در این جهت
 است و مختص امام رضا علیه السلام در حدیث شریف فرمودند ان الله لم
 یخلق نبیا فردا قائما بعد از من الا من لدنا لاله علیه که حاصل این است که
 چون غرض خداوند شناختن بنفرض خود و دلالت بر نفس خود بوده این است که
 هر چه را صاحب و جهت قرار داده که یک جهت بیونی او داشته باشند که دلیل او
 باشد و نماینده او و جلوه او و یک جهت بیونی نفس خود داشته باشند و بدین جهت
 که هر چه در نور و کمال و حسن از خداوند عالمست و در روزان در بنده ارا آن جهت
 است که بیونی خداوند دارد و جمیع شریک و ظلمت و نفی و قیامت از بنده است و
 از جهت نفس او است و خداوند بفرماید **مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ**
اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ و این دو جهت نوعا بر خلق
 بگذراند چنانکه خداوند بصورت امام علیه السلام فرمود یا آدم روح من
 روح و طبیعت من علی خلاف کنونی بروی نطق و طبیعت من تکلمت علم
 ما لیس لک و هر یک از این دو جهت که در بنده ضعیف شود دیگری قوت خواهد
 گرفت و هر یک که قوت گرفت دیگری ضعیف خواهد شد چون اینست که حکایت
 نورافشا میبکند هر چه اینست از خود ضعیف باشد و نماینده خود را از خود زایل
 کند حکایت نورافشا میبکند و هر چه از خود قوی شود و بیشتر خود را بنماید

انوار و تاب را که نور بناید و اگر تقادول کنی بر صفت الهی و صفت خود هر دو را می
 و هر چه هم که یکی از این دو ضعیف باشد باز از خود را همان اندازه خواهد نمود
 فخر و سر که در بحر محیط ریخته باشند و لو ایضا نمایند که نداشتند باشد ولی باز
 هست و از خود را داد و امکان ندارد که خلوق باشد که صاحب این دو جهت بنا
 زیرا که لازمه آن اینست که خلق بسط باشد و خلق بسط معقول نیست و کفایت
 به عقل و صفات و این را دانسته اند اگر عرضشان نشاط حقیقی است بسط
 کرده اند و چنین نیست و امام علیه در صفت عقل میفرماید که خداوند از آن
 چهار چیز خلقت فرموده است و صریح فرمایند ایشان است که مشبه الله که اول
 خلقت صاحب جهت است و اما اگر از امر گویا بسطین شمرده اند خلاصه و چون
 صاحب مد و ند و معرفت خود را بوده است و هر چه جهت خودی بنده ضعیفتر باشد
 معرفت او بخداوند نداد و نخواهد شد اینست که اینها را اولیاد و ثانیات ایشان در
 صفت کردن خداست خودی است و بهر چه که در معرفت و معرفت و بهر چه که ایشان
 از خداوند برای همین است و چون محال است که بمقام نشاط که مختص ذات خدا
 است برسد این است که تصریح و نداء ایشان تمام شد و نیست بلکه هر چه
 تمام ایشان را در تصریح ایشان نیست و میشود چنانکه احکام از این در این
 است و اینها را از صفات الهی است و اینها را از صفات خودی است و اینها را از صفات
 مد و ند و معرفت است و اینها را از صفات خلق است و اینها را از صفات
 شیعیان است و اینها را از صفات مشرکان است و اینها را از صفات
 این فتنه است که اینها را از صفات الهی است و اینها را از صفات خودی است و اینها را از صفات

باز و محمد صلی الله علیه و آله که میگوید تا اینکه غایب عرض کرد نه این است که
 خداوند شما را امر نداده است و دیگر چه اگر چه میگوید فرموده است و این است که شاکری
 نباشم خلاصه که هر چه مقام ایشان را علم و معرفت و مشاهده خود خلقت جلال
 برود کار با لازمه بود و در این ایشان از خداوند پیشتر میشود و همان جزو ناقابل
 که از جهت بندگی در ایشان هست در نظر ایشان بیشتر اسباب از غار و فرات ایشان
 از آن جهت میشود و بنا بر خلق که در نحو از جهت خلقت خود هستند از این است که
 جهت نورانیت در ایشان منتهیست چون خفاش که همیشه نور از تاب غروب میکند
 بیرون میاید و قوت میکند و همیشه از طالع میشود و بر او رخ خود غریبه و با
 خلقت و کثافت خود پیش میکند پس از محمد صلی الله علیه و آله و بنا بر اینها و اولیا
 که تابع ایشان هستند از همان جزو ناقابل از او شایسته که در ایشان است و اما
 مد و خاطر اینست بلکه از باب اینکه از اصل هر شری در دانسته اند و لو آنکه هیچ شری
 از ایشان سر نرفته و عصمت حقیقه داشته اند معذرت که نسبت معاصیه بپادشاه
 می نمود میدهند و اعتراف باینها میکنند و توبه و نایب از آنها دارند چنانچه در
 مناجاتهای ایشان معلوم است و اگر مناجات حضرت عیسی علیه السلام را
 دیده باشی که چگونه نسبت بر عضوهای خود مصیبتی داده است قدر خود را پیشتر
 و میدانی که چه قدر جاهلیم تا که همیشه نفس خود را از گناه بر می میسریم و حقیر
 یوسف علیه السلام میفرماید و ما اقرین نعيم ان النفس الامارة بالسوء
 الامارة حمرة و هم از همین باب است که عرض شد باینکه خداوند ایشان را
 بمقتضای قابلیت بر این مناصبه فرموده اما تا حد بند نیست که خود را در حق

خداوند بر آن مصیبت بشمارد و لو آنکه مصیبت نکرده باشد زیرا که مصیبت نکرد
 او بعد از آنکه بحفظ خداوند باشد از خود او نیست و از خداست و از بخودی خود
 اهل مصیبت است مثل ظاهر از برای این آنکه اگر سنگی را از زمین برداریم بقوت
 خود و بالا ببریم حد سنگ نیست که بگوید من بخواه بالا رفتم و من ز پیست نیستم بلکه
 سنگ راجع بخودی خود می باشد و غایب بستی را دارد اما بعد از آنکه تو او را بالا
 آوردی بالا اما علت نه بخودی خود و لو آنکه این سنگ خصوصیت هم داشته که تو بالا
 آوردی و ما فرض با قوت با الماس بوده اما معدن آن اگر تو از بالا پیاوردی بودی
 ابتدا از جای خود حرکت نمی کرد و بر زمین افتاده بود خال همچین اگر چه اینها و الیا
 بحسب قابلیت کمال اختصاص نام داشته باشند و ظلمات ایشان بکمال ضعف رسید
 باشد اما معدن آن تا حتمه نورانیست از جانب خدا باشد ضعف ظلمت بتنهائی میسر
 نمی رسد و این که ضعف ظلمت را اثر نورانیست است اما منجبت نفس میزداد و چون
 اینست که هر قدر مناف و لطیف و صغلی باشد اگر آفتاب بر او طالع نشود نورانیست از
 خود نخواهد داشت و بعد از آنهم که آفتاب بر او ناپید و دوباره او گفته میشود که چنین
 ناریست اگر خدا آفتاب نباشد و همین است معنی شکر که ایشان نعمت را از صاحب
 نعمت بشمارد و خود را شریک او نداند و اینست که خداوند بحضرت موسی علیه السلام
 خطاب فرمود که مرا شکر کن بحق شکر موسی عرض کرد چگونه شکر کنم بحق شکر و خالی آنکه
 همان شکر هم باز نعمتی از تو است که نباید شکر از آن کنم پس خداوند فرمود که حال که دانستی
 از من است شکر مرا بحق شکر کردی همین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الله
 اکون عبد الشکور و همین است که خداوند خطاب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید

أَوَلَا أَنْ تَبْذُلَ لَكَ لَكَ كَيْفَ تَرَكْنِ الْيَهُودَ تَبْذُلَ قَلْبًا وَهَكَذَا نَبَذَ
 که تبت خداوند بدین پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد که در کون بر مشرکین داشته باشد
 و لم مخصوص خداوند بطور فرموده که حد بندگی پیغمبر محفوظ باشد و همین است
 که در باره یوسف علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ هَمَّتْ بِرَبِّهِمْ هِيَ الْوَلَا
 آن را ای برهان زبیر و هرگز یوسف نبی از برهان خدا غافل نبوده و برهان
 برهان معصوم بوده است و لم مقصود همین است که تذکره فرماید که عصمت او
 بسبب رؤیت برهان خدا بوده است نماز خودی و ذریه خودی اگر حفظ خدا
 نباشد اصل هر شر و است و چون غرض خداوند اظهار بیکانگی خود بوده و
 انبیا هر شهید بر توحید او پند جان که میفرماید شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأَوَّلُوا الصَّلَاةَ فَأَتَمَّ بِالْفِطْرِ ابْنُتِ که مکر در
 الفاظ و عبارات از خداوند یا خود انبیا و اولیا اظهار این امر میشود که عصمت
 ایشان از جانب خداست ناخالی بدانند که هر این محاسن و نعم از خداست احد
 شریک او نیست و همین است که مکر و میامدند و از ایشان طلب میسر کردند و
 میفرمودند که بجز از خداست چنانکه خداوند میفرماید وَاقْفُوا يَا آلِهَ
 جَهْدَ آيْمَا هَيْسَمَ لَنْ جَانْتَهُمُ آيَهُ الْيَوْمَيْنِ هِيَ قُلْ آيْمَا الْآيَاتِ
 عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يَشْعُرُكُمْ أَنَّهُمْ إِذَا جَانَتْ لَا يُؤْمِنُونَ باینکه
 موافق اخبار صحیحیه هزار و مجاز از ان حضرت دیده شده بلکه چهار هزار مجاز
 نسبت بان حضرت داده اند و قرآن شاهد مجزات متعدد است معذرت
 را به اظهار توحید و اینکه خداست قادر و مطلق میفرماید که قُلْ إِنَّمَا

الآيات عند الله نامردم بدانند که ایشان شریک خدا نیستند و بدانند
 که خداوند بخار میسند بر دست ایشان افعال خود را چنانکه اگر در بره باشند
 جلال و زاری که دارند در کلام خود را تمام بنظر و بگوید که من اگر خواهم
 میکنم و اگر نخواهم چنان میکنم نه این است که هر خواهند گفت که این خود شریک
 است و سلطنت دیگر غیر از خدا ندارد اما اگر با همه شان و جلاله که حق و
 دایم میکند که تواضع داشته باشد و در هر مورد بگوید که اگر اعلی حضرت مطلق
 خواسته باشد چنین میکنم هر خواهند دانست که این نوکر پادشاه است و از خود
 و باید که بتواضع در مقام و امر سلطان بر زبان آورد و دست او جاری
 و این است که همیشه بگوید من از خود را به ندارم و مرا قوت و قدرت بر امر نیست
 و کمال بتی که از همین مقام میشود چنین است امر و این مقام و بعضی اظهار توحید
 خداوندی خودشان ابتدا و اولها اینگونه الفاظ در بار خود میگویند نامردم
 بدانند که ایشان بنده خداوند و خدای بنده خدا نیست و اینست که خداوند بخیر
 صبر علیه صبر نماید و از تخلق من الطین کهنه الطیر یاذی فی فنیف
 فیها فیکون طیرا یاذی فی و یزنی الاکس و الازهر من یاذی
 و از تخرج المولی یاذی فی ملاحظه کن که جز به و میفرماید باذن من
 تا کسی گمان نکند که هیچ جز از ان از صبی با استقلال واقع میشود و از قول
 خود عیب میفرماید آتی اخلق لکم من الطین کهنه الطیر
 فاصبح فیکون طیرا یاذی فی الله و ازیه الاکس و الازهر
 و اخی الاوی یاذی فی الله و هر براء این است که ایشان را شریک خدا

انکه بداند و مستقل و عمل نمرد و باز نکند و دیگر در این مقام است که ندانند
 پستی و حقارت و ذللی که دارند خودشان اهل بیت توحید خطاب خداوند بخیر
 اندازند و خطایات خداوند در برابر او و ایا واقع میشود یا که چه است که ایشان
 اندازند و خداوند بر ایشان و میشود چنانکه میفرماید اولی و الا ان فی
 الارض تفصها من اطرافها یعنی باقی باشند که مابا بر زمین
 و از آنکه میکنیم از اطرافش و نام علیه السلام فرمود یعنی بیوت خدا و در تحت
 شریف فرمودند که خداوند بعد از آنکه علقه فرمود و او را امر باقبال
 و دبار فرمود و اطاعت نمود با و فرمود و عزه و جلاله ما خلقت خلقا هو
 احب الی منک و لا اکملک الا من احبنا ما انتا پاک امر و پاک اهی و پاک
 اعاقب و پاک انیب و در حدیث دیگر همین مضمون و بجای احبنا حسن فرمود
 و غرض اینست که عقل با آنکه املوع و احب و احسن خلقت معذک خداوند
 میفرماید تو را اعتبار میکنم و در ثواب میدهم با اینکه عقل بصیرت خود میدهد
 و کند و فرمودند العبد یسجد لرب و کسب به الجنان معذک لک
 جبریل بخوری خود اهل بیت و در ثواب عاقبت و از ابتدای او
 اینست که همه را نسبت به خلق میفرماید یا یسجد لک که بندگان و مصیبت
 و ائمه اطهار سلام الله علیهم و از آمدن هر نسبت نوب امت مرحومه بود و ایا
 شنیده که خداوند میفرماید یا یسجد لک یا یسجد لک یا یسجد لک
 فاما میبشایا یغفر لکم ان الله یغفر لمن یشاء و اما ناشر
 و بمصوم عرض کردند که یا یسجد لک یا یسجد لک یا یسجد لک که خداوند از زمین

فرمود ان الله جل القیوم ثوب شیع علی شتم غفره الله و مشکلی بود امر بایه فرمود
 که خداوند فرموده لا تزوروا الزور و ذروا حق بی چه گاه بر عقلست اگر چهل
 مصیبت کند و چه گاه بر انبیا و اولیاست اگر امتنان ایشان مصیبت کنند
 و بر عقوبت اعمال است بایشان باید رسید و بعضا که را جویهای متعدد است اما
 آب که در اینجایان میشود اینست که ایشان چون باب و وسیله اند از جانب
 مخلوق به خدا و از جانب خدا به مخلوق اینست که هر چه مخلوق میرسد بایشان
 میرسد اما معذرت بلاها و مصیبات که بایشان میرسد از لایه مدافعت ایشان
 اعلی از شهادت و باعث دفع درجات ایشان میشود و این است که رسول خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم است و علیها سلام فرمود یا حسین ان لك عند الله درجة
 لا تنالها الا بالهامة و همینکه مصیبت از ایشان تجاوز کرد و ایشان در درجه
 ایشان رسید باعث كفارة كافران ایشان میشود پس تحمل ایشان مضایب
 من و چون در تحصیل درجات و مقامات غالب است بر اعمالشان گواراست مانند
 قبیله در طلب فواید بسیار بزرگتر و خود هواری پیوسته خلاصه عرضم این است که
 زاین باب هم که ایشان ابواب غامضات خداوند با خلق اینست که از باب تا بالذات
 ابریم با جاره اعراضات بسیار که اصلا رایج با مقت از جانب خدا نیست بایشان
 میشود و مخصوص در حدیث شریف فرموده اند که بسیار از این خطایات رایج
 با امت است و خداوند بایشان فرمود اما چون اهل بیت تو چه خطاب نداشته اند
 این است که انبیا و اولیا را مخاطبه فرموده و فرمایند فرموده است و باز نکرده و
 در این مقام عرض میکنم که شهادت که درجات طاعت و مصیبت نیست با شهادت

حجج و حجتان معقولات تفاوت میکند و در اختیار الی الله علمه و احوال
 این مطالب است و در عرف ظاهر خلق البته میداند که چه بسیار اعمال از طرف رفیع
 پسندیده است که از فطیم پسندیده نیست و طفل به مثاله و چهار ساله که با یک
 طفل یکساله میکند بجا بیاید و در مورد مواضع خواهد بود و باز از این جهت
 بعضی اعمال پسندیده است که از طفل عفت و عفت را اله پسندیده نیست و از او
 باز اعمال پسندیده است که از طفل مراحم پسندیده نیست و از او اعمال پسندیده
 است که از بالغ نمی بینند و آن کسی که در او اهل بلوغ است تکلیف او سهولت است
 تا کسی که بکمال یاد وصال از بلوغ او گذشته و ممکن است بهین نسبت بالامر و
 و هر چه عقل و کمال زیاد تر میشود تکلیف سخت میشود و این است که فرمودند خدا
 الابرار متشابون و همین متوال خواهد رفت تا بد درجات عصمت میرسد
 و در اول درجات عصمت تکلیف سهولت است تا درجه دهم و سیم و در تکلیف
 انبیا آنکه بر نفس خود بیعت بودند نسبت بکسانی که بیعت بر غیر خود بوده اند و این
 فرق میکند و همچنین تکلیف انبیا نسبت بر سلفان البته فرق خواهد کرد و همچنین
 تکلیف بر سلفان نسبت با ولی العزم ایشان البته فرق میکند و تکلیف بر اولی العزم
 با خاتم انبیا و ائمه اطهار و صلوات الله علیهم البته فرق میکند و اگر چه از درجه
 او بسیار شایر انبیا گرفته تا خاتم و ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه نسبت به
 خلق معصوم هستند و از هیچیک ایشان علیهم السلام بکلی خلاف رضای پروردگار نیاید
 سر نمی زنند و معذرت که از اولی و از همه ایشان نمیتوان سلب کرد مگر الی محمد
 که صاحب عصمت کلیه اند و برای ترک اولی هم درجانیست بحسب درجات شایر انبیا

پس با علی که نسبت بعضی از ایشان اولی شمرده شود و نسبت بعضی ایشان زائد
 اولی و بعضی از ایشان مرتکبان عمل شوند و بعضی دیگر مرتکبان حرکت نیستند
 و تربیت خلق مختلف باشد بهر اندازه که حکمت الهی است که خداوند فرار داده ایا
 نمی بدی که در تربیت اطفال بگردد و بهر اندازه که عقل و کرم هر یک و
 دود بخواند که بهر اندازه که بهر اندازه که بهر اندازه که از دود هم
 غافل و دان تراشد و بگوید و بگوید که همان که هم دان تراشد و بگوید با
 در روز بعضی طایفه میباید در سر بخواند و بگوید که در عالم منتهی نامند و
 اگر عالم منتهی با اختلاف و اعمال عالمانه و دارنده تربیت طفل پنج ساله باشد

باز بعضی است و کمال ایشان مختلف است و کلیه اعمالشان نسبت به بعضی
 هم جرات و نور و نظام خداوند تا نسبت بخودشان و در و پانده خود ایشان و
 و غیر این است و اختلاف درجات و مقامات ایشان بهین امثال و لیکن
 در جرات متاعی را و ما میثاق الاله مقام معلوم نداشت الرسل
 فضلنا بعضه من عمل بعض منهم من کلم الله و دفع بعضه من
 فوق بعض درجات و انما انشا عیسی بن مریم البقیات و
 انما ناه یرو و انما انشا عیسی بن مریم البقیات و
 تکالیف ایشان هم حسب اختلاف درجاتشان متفاوت است و معلوم بود که

انما ناه یرو

و لا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

فصل در جمله ابیات متشابهه که مانها اعلیٰ نموده اند کتایه که قائل
بجواز صد و معصیت از اینها شده اند بعضی باینست که در مخاطبات با پیغمبر
صلی الله علیه و آله نازل شده مثل ای عفا الله عنک لیرزقک الله حیه
یا یابن لک الدین صدقوا و نعم العلم الکاذبین بعضی
از توفیق کند چو اذن دادی انها را بقعود و اتمل نکردی تا اهل عذر و
کتاب که بدون عذر نشنید بشناسیم چون عفو گفته نمیشود مگر بعد از
صدور ذنب پس لایک میکند که از خاتم صلی الله علیه و آله گاه سر زده باشد
غایت خداوند عفو فرموده و جواب داده اند از این که این لفظ استعمال کرده
میشود در مقام لطف و مهربانی در معاصیه و اگر چه عتاب بر فضل جایزه باشد
لفظ منظور از اظهار لطف است و تا انجام بعضی آمده اند که این بیجهت ارشاد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده که بعضی اگر اذن نداده بودی بهتر میشناخته انها را و این
این گناه نیست غایت ترک و لایه باشد عرصه بکنم با عفو و مازنه اولی هم از
اینکه اینها صلی الله علیه و آله سر زده و ساحت مقدس شخص زهر اینها بر نیست
و حضرت امام رضا علیه السلام در جواب یامون فرمود که این آیه از جمله ابائیت کبریا
ایضا و اسمی با جاره نازل شده که خداوند مخاطبه با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
و ما امانت و امانت از این جمله است قول خدا عز وجل لئن اشرکت
کبیرا لئن اشرکت لکن اشرکت و لکن من الخاسرین و قول خدا عز وجل
و لولا ان تتشاک لم یکنه که...

فصل در مامون عرض کرد راست فرمود که باین رسول الله عرض میکنم هر که
تواریخ و سیر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله تتبع نموده باشد شبیه در این باب
ندارد که بیکجا املیت نزدیک بودند و در اینها نشان است و ضعیف بلکه
بسیار و از ایشان منافقین بودند از این قبیل مخالفین بسیار میکردند که مثلاً
رسول خدا صلی الله علیه و آله خون کبر اهد میفرمود و بعضی منافقین او را پشیمان
میدادند و میامدند با صراحت و همه تمام را همان میکردند تا مثلاً جمعی بعد از این
غیر عذر و غیر بر تقاضا از جهاد داشتند و به ظاهر ناچار بودند که در خصیصه هم
بر قعود داشته باشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابداً از خصیصه نمیداد و
بعضی از ضعفاء است فریب معدن وین را خورده و با صراحت میامدند و از رسول خدا
صلی الله علیه و آله اجازه میکردند و رسول خدا هم ناچار میشد و اجازه میداد و این
این نتیجه از دست میرفت که تمیز معدن وین و معدن وین داده شود پس خداوند باین
قسم از باب تالذاعنه و اسمی با جاره فرمایش میکند که عفا الله عنک لیرزقک الله
لکنم و در غیر این مواقع نیز میگردید که مخالفان را محض تر میکردند و نتیجه
سوء اثر میدادند چنانکه نظر میباید در جنگ حد رسول خدا صلی الله علیه و آله
مصلحت نمیدانست که از شهر میزدند چون رود و به حال اصحاب صراحت کردند
چون تشریف برد و از همه صدقات و قتل جماعه از اصحاب برایشان وارد آمد و
مشکل نبود برای تو که هر از رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینها میزدند و رفت ناموس این
خطاب افتشود زیرا که از اینها انحضرت بر مدارات با امانت و عفو و صغیر بود خداوند

بر منصف تا بنده علی بن ابراهیم خود نمیشد بقیه بان حاصل نمیکند و این است
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله محض تربیت و زیاده کردن بقیه ایشان مکرر و رانند
 اظهار امان داده خود را میفرمود و همیشه اصرار میکردند مستوراها را با جایت قرین
 میداشتند تا بقیه غایت هوا و آراء خود را بپند و بقیه کنند که آنچه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله از اول میفرمود حق بود و از روی علم و بصیرت تا بعد از آن شاید
 اهل تسلیم شوند و از اصرار و همت بجا دست بردارند و جهالت اهل این قبیل
 معیشت بسیار دارد چنانکه امام علیه السلام در باب بیعت میفرمودند که اگر قوم
 اینها اصرار بجا نکرده بودند و حکم خدا را با همان ابراهیم و اخلاقه کرده و اولی داشت

و عرض کرده است فرموده و اگر نمیدانست با عناد باطنی که داشت تصدیق نمیکرد
 چنانکه در بلاغات دیگر اوست که نامشوار است برادر و برادر و کونانی نمیکرد
 تا اینکه ملزم میشد و عرض میکرد اگر از اجاء الجوابی قط التوال و خود اینگونه الفاظ
 مثل عفا الله عنک از باب لطف و خطاب در کلام عرب معروف است مثل
 فقط استغفرت الله که بسیار مستعمل است و بسیار باز همان این است که باید
 فساد و این شخص باشد که دعا با اصلاح آن میکند و طال اینکه چنین نیست
 و چه بسیار میشد که بزرگان و عارفین اصحاب ائمه خدمت ایشان عرض میکردند
 صلوات الله و ابدا اراد ما بنوا نداشتند که در شما فساد است که خدا اصلاح
 کند بلکه از باب لطف و خطاب است معنی هرگز نه معنی کرد و فساد و فساد باشد

اینها که بران شبیهان علی بن ابی طالب علیه السلام است که آنحضرت تحمل فرمود و خدا
او را از این معنی ماطنه است اما در حدیث مامون وارد شده است که از
حضرت امام رضا علیه السلام از این ایه سوال کرد فرمود که احدی نزد مشرکین اهل
مکه نبود که کافری بزرگتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد بجهت این که بصد
نصبت بنده را میسر میسرند پس که ایشان را بکلمه اخلاص دعوت فرمود و ایشان
زول و عظیم در شوار آمد و گفتند اجعل الالهة الهنا واحدا نا افرایه بعد ایا
خدا بان را یک خدا گرفته است این چیز عجیبی است و همین که خواندند مکه را برین میسر
الله فی فرمود باز فرمود که یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا الفقه

در ۷۸۵

شعر بر همین مثنی که مابرای توفیق کردیم که نگاه تو امرن به شود و معلوم است
این نگاه همین قسم نگاه باشد که در حدیث شریفنا شاره بان شده و همین خبث
آنکه خداوند در خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید وَ وَجَدَ لَكَ
ضالاً هَدِیْ و در حدیث فرمودند که این خداوند تبارک و تعالی در نزد قوم تو
ضال و گمشده یافت پس از آنها را بمعرفت تو هدایت فرمود و از جمله آیات که
باز در همین حدیث مامون سوال از آن نموده ایا ایست که در باب زینب
زینب بن خاضه نازل شده که میفرماید وَ اِنَّ نَفْوْلَ الَّذِیْ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْکُمْ
بِآلِهِ وَ اَنْعَمَ عَلَیْکُمْ بِآلِهِ وَ اَنْعَمَ عَلَیْکُمْ بِآلِهِ وَ اَنْعَمَ عَلَیْکُمْ بِآلِهِ

و این طلب در نفس خود پنهان فرمود و برای زید اطهار نکرد و از مردم بهتر شد
 که بگوید محمد بن ولایت خود میگوید که زن توزود باشد که روجه من باشد و این
 عیب بگوید پس خداوند نازل فرمود بر او که یاد بیاورد آنوقت را که میگوید بآنکه
 خداوند اسلام را با و انعام فرموده و تو از او را با و انعام کرده که نگاه دارد روجه
 خود را و از خدا بر هر روز در نفس خود پنهان میکند آنچه خداوند آشکار خواهد کرد
 و بعد از آن زید بن حارثه در غار طلائع گفت و صد ما را و نگاه داشت پس خداوند
 او را با پیغمبر صلی الله علیه و آله تزویج فرمود و این آیه نازل کرد قُلْنَا
 قَضَىٰ بَدَلُهَا وَطَرًا زَوْجًا كَالْكَفَلِ لَكُونَ عَلَى
 الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ
 وَطَرًا وَغَرَضُ ذَلِكَ جُنَاحُكَ وَرَسُولُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُوَدَّ
 مَرَدُّكَ مَكَانَ مَكْرَدِكَ كَيْسَ خَوَانِدَا حَكْمَ بَرَدٍ وَدَنَ اَوْرِدَ وَحِلَاثَ وَخَالِ
 اِنْكَ چنين نيست پس خداوند مخصوصا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 که این تزویج را بکند تا مردم بدانند که زن پس خوانده برید و مثل زن پس نیست که
 حرام باشد خلاصه که باز خداوند دانست که منافقین عیب میگویند پس نازل فرمود
 مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِوَا مَا نَوَّعَ فِيهِ كَرِهَ
 سُبْحَةَ مَا شَفَا بَادِي بَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَوَاحِخَ فَرَمُو كِتَابَهُ لَا كَشَيْبَةَ بُوَدَّ مِنْ

کرد و خدمت امام علیه السلام که با او رسول خدا صلی الله علیه و آله تفتیه میفرمود و فرمود
 اَتَابِعُكَ زَوْجًا اَبِي وَاللَّهِ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ دِيكَرُ تَقْتِيَهُ مَقْرُودٌ وَتَوَمِّدُ
 کما این آیه در تحت الوعای نازل شد و در حدیث است لال فرمودند برای تفتیه
 حضرت امیر علیه السلام تفتیه ها که از اینها رسید مثل حضرت ابراهیم
 و موسی و یوسف و غیر ایشان خلاصه که تفتیه از دین خداست و باید عیبی
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد نمیشود که تفتیه از جهت آن فرموده و ابراز نداده که
 زینب را خواهم گرفت و زینب زینبم قبل از تزویج و در حالیکه زن زید بوده
 عیب نیست زیرا که نظره او کینه بدون عداقتیاق میافتد ممنوع نیست و در
 شریعت حتی آنکه فرموده اِنَّ النَّظْرَةَ الْاُولَىٰ لَكَ وَالتَّابَةُ عَلَيْكَ پس باید عیبی
 این واقعه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد نیست و عیبها همه از جهالت ما است
فصل از منشا جهات مشکله قرآن ایهائست که در عصیان آدم علیه السلام
 نازل شده است و علما از عامه شیعیه درین باب بحثها و بیانها کرده اند و گویان
 ایشان واقف بر حقیقت شده اند مگر مشایخ ما اعط الله مقامهم که خداوند ایشان
 حلال مشکلات و در مکتوبات اخبار اهل بیت الطهارت سلام الله علیهم قائل داده
 بیانات شافیه که بعد از این باب فرموده اند و این تا چیزی بقدریکه از توبیخ ایشان
 ایشان رضوان الله علیهم نهیده ام و در سال که چند قبل در جواب یکی از علماء

با ایشان تکلیف فرموده است و هر کس بر حسب قضا و قابلیت و اختیار بکند خداوند
 از فضل انبیا و خود با آنها داده است بنوعی عو^ث پروردگار را قبول نموده بعد
 از آنها را فرستاده است باین عالم که در آن تکلیفست و عرصه امتحان و افتان و
 مزده آخرتست که هر چه اینجا بکار و در آخرت بدر و در آخرت همان عالم
 نداشت که باز با نجا و میگردد و این عرضی که کردیم در نظر جهال چنین میباشد
 که گمان میکنند مثل کسی که در وطن خود بار و ستوری داده شود و او بجهت پیدایش
 و بود و بجا که دیگر مثلاً از ایران برود و هندوستان و از آنجا همان قسم که در شو
 اول و این بر فتنه و فتنه و کتاپ خود را نموده باز بوطن برگردد و در آنجا

مقدم بر این عالمند و بجا مقام قریب است از راه نوسین ثبت بود و در کار و
 این دنیا مقام دوری از مبدأ فعل است و نوعاً عبادت یا معوض خداوند است و از
 نپسندیده و این است که در اختیار و بیه از راه نوسین ثبت فرموده اند و پنهان و پنهان
 و مقرران درگاه خداوند این دنیا اطلاق داده اند اما ملتفت این نگردد باید
 بود که اگر اسباب معصیت مثلاً برای شخص تکلیف فراهم نباشد و معصیت نرسد
 و با اصطلاح مستورین زن از به چادر باشد چندان مدعی بر این نیست که
 معصیت نکرده زیرا که اسباب معصیت را نداشته که نکرده مثل اینکه ملائکه ^{و ملائکه}
 چون اسباب معصیت مثل بن آدم برای آنها فراهم نیست و معصیت نمیکنند

فرستاده ناهم بود و چون این اسباب خود داده کرد مقرب درگاه باشد
 هر که مرتکب اعمال شنیع شد از رحمت خداوند دور شود پس خود این دنیا چون
 خانه دور نماز و تقرب خداست و ما و امای شیطان است و اسباب عصیان از هر
 جهت فراهم است این است که محبوب خدا نیست و آمدن باین دنیا خود شر و بی
 پشت کردن بخداست و همین است که آنکه فرموده اند که خداوند عقلت را خلقت
 فرموده پس با فرموده اقبال کن پس اقبال کرده پس فرموده است ادبار کن پس
 ادبار کرده و ادبار او همین است که آمده تا این دنیا و در مرتبه خداوند و طوبی
 خود خوانده و میرود تا بمنزل اهل خود برسد پس حقیقه عصیان آدم علیه السلام همین
 امتداد بدنیات که باین سبب ادبار شده است از دایره قرب ایاغی پیچیده که در آیات قرآن
 فرموده است که چرا عا و بر این عصیان که از او و خواص او شد همین شد که خداوند
 او را از هیوط بدنیات فرموده و البته در آیات و اخبار دیده که جز این عمل است
 و خداوند در کتاب مجید خود فرموده **وَمَا تَجْزِيَنَّهُ إِلَّا مَا كَانَتْ تَعْمَلُونَ**
 یعنی جز آنکه نمیشوید مگر هر چه عمل میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 است انما هم اعمالکم و ذالیکم یعنی همین اعمال شماست که در قیامت بشمار میگردد
 پس آنکه چرا عصیان آدم علیه السلام معلوم است که معصیت آدم حقیقه همین طوبی
 و چیز دیگر نیست خال ملاحظه کن ایا میتوان بدنیات این است که آدم علیه السلام از این گریز
 داشته باشد و حال آنکه اگر آدم بدنیات نداشت بود هیچ خالی خلقت نشده بود
 تقدیر خداوند همین بوده و در اخبار فرموده اند که تمامیت تقدیر خدا و افعال
 و سبب آن بهمین بوده که آدم بدنیات باید و اگر نداشت بود و وضع خلقت باین

ترتیب نبود و حکمی که از این خلقت مجتبی خلق گرامی و تذکر ظاهر نمیشد پس
 غرض خداوند از این فرمایشات این بوده که بمن و تو بفهمانند که این دنیا نیست
 این نیست و ما و تو را برای دنیا خلقت فرموده بلکه چون ما همین معصیت
 کرده ایم اینست که ما را در این دنیا معذب فرموده و دنیا بمن مومن است چنانچه
 در اخبار فرموده اند پس هر که خداوند از اکل شجره فرموده مراد همین شجره دنیا
 است که خانه دوری از خداست و معذلت خواسته است که بدنیات بیایم و گرفتار
 این دنیا هم بشویم و این است که در حدیث شریف فرمودند که خداوند آدم و از
 خوردن شجره غی فرمود و معذلت خواست که بخورد یعنی از دنیا و جنان منم
 فرمود اما معذلت خواست که بدنیات بیاید تا برینند که ایا برای رضا خدا گفت
 از دنیا میکنند یا نمیکند و آدم صغی علیه السلام از وقتی که باید بنا کند از پیچ
 خلقتش در دنیا همیشه ثابت و نادم و گریزان از دنیا بود و اقبال با غرض داشت
 و اینست که همان وقت که عصیان کرد پیچ بدنیات آمد نادم شد و بر فراز نشست
 گریه میکرد خداوند او را برگزید و توبه او را قبول فرمود و او را هدایت نمود چنانکه
 فرمود **لَقَدْ جَاءَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ** بر این الفاظ و
 عبارات تعبیر اینست از کثرت خلقت و باین معانی که جهال تصور میکنند
 نیست و ال محمد صلوات الله علیه با اینکه ایشان هم بدنیات آمده اند معذلت
 از این عصیان معصومند زیرا که آمدنشان بدنیات مثل سایر خلق نیست که
 مقید بدنیات باشند و گرفتار شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین دنیا
 که خوابیده بود بگریه برخواست و عرض میفرمود و بیست و هجتم و هشتاد

در بیان احوال و عقاید و احادیث و کلمات

از غلام زان مقام قایم قوسین آزاد نه سپر میکرد و گرفتار نه اینود که تواند
بالا رود و نه اینکه مر و از این دنیا رفت بلکه زنده بود اما همین بدش موافق
فرمایند تمام علیه السلام مثل ابدان اهل هیت بود از لطافت و مانع نداشت
از اینکه با همین بدن داخل هیت شود خلاصه ایشان از این معصیت هم که
عاقبت خلق گرفتارند معصومند و بعد از ایشان هم انبیاء اولی الامر مثل نوح
ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام قیدشان بدینا از مثل آدم صغی و سایر انبیاء
کثر بود اما معدن لك بمقام ال محمد علیه السلام نمیرسند خلاصه که عصیان
ادم علیه السلام داخل عصیان فاعی ظاهره که در عرصه تکلیف ما و نور تکلیف
میشویم ندارد و مناف با عصمت ایشان هم نیست زیرا که عصمتی که میگویی
در انبیاء جزئی باید باشد از وقتی است که باید بنامیکند از آن وقت که
تکفیر که ادم علیه السلام معصیت کرده است و همیشه معصوم بوده و اگر نکات
و مناقب علیه السلام را خواسته باشی بنابر جاه که عرض کردم رجوع کن و السلام
فصل در جمله ابیات متشابهه قول حضرت نابرهیم است علیه السلام و علیه السلام
نسبت بر هر دو ماء و اناب که اشاره بر یک میفرموده هذا رقی و این کلمه اگر
از روی اعتقاد باشد بداهت کفر است پس گفتند باین دلیل جایز است صدور
کفر از انبیاء خدا بخود بالله و حال اینکه از ظاهر قرآن خود من ظاهر است که این سخن
از روی اعتقاد نبوده و حضرت ابرهیم علیه السلام از ابتدای خلقتش مؤمن و موعود
است و چون در میان قوم او جماعتی بودند که زهر را پرستش میکردند و جماعتی
بودند که ماء را پرستیدند و جماعتی اناب را پرستیدند و معلوم است که اگر سخن

که در سد و احاطه حقست از اول سخن انکار کند بر طرف نفس اتاره انسانه با ان
عصیت و حجت شیطانی که دارد است و هیچ وعایت معصوم میشود بر انکار و
این است که در علم مجادله بالینه می احسن بنا بر این است که عالم خود را چنین وانمود
میکند که با طرف موافقت دارد تا آنکه باین واسطه طرف با او مانوس و سلسله
شود که قصدش مخالفت نیست و همینکه او را رام کرد بنامیکند از دست او را بایم
عموب ان قول را ظاهر کردن تا آنکه طرف را او بپذیرد و حجتی آنکه شیطان هم چون
علم هر کار را و از اهل حق او خسته و اغواء و خلاق همین منوال جاری میشوند
قول خداوند را که یفرماید و قالک طائفة من اهل الکتاب امنوا
بالآن یزال علی الذین امنوا وجه التهار و اکفرنا اخره لعلکم
ترجعون یعنی ایمان بنادید با غم و مؤمنین نازل شده و با اول روز و کافر
شود و با آخر روز شاید مؤمنین هم برگردند و مقصود این است که باین منوال گفتار
شبه میکند بر ایشان و همین است راه اغواء شیطان در اغلب مقامات که بعضی از حقیر
قول میکند تا ضعیف مؤمنین را بر او باطل وارد دارد و چنین است امر در طرف حق
باید خورده خورده اهل اعتقاد را رام کرد و همین فتح حضرت نابرهیم علیه السلام قرار
نمود چنانکه در اخبار ازال محمد فرموده اند اینچه حاصلش این است که انحضرت اول
جماعتی که زهر را پرستیدند فرمودند و اناب که کان کنند که با ایشان
مواظقت دارد و در واقع بر سبیل فرستادند اعتقاد جاری نمیکند و بر یک
فرمود اینک غریب کرد و اگر این پرورنده ما بود میبایست از غریبان برای ما افتاد
و زوال دست دهد و حال اینکه اثر نکرد پس البته باید پرورنده ما دیگر است و

میرسد و فرمود که خدا را چه و از راه جباران که غروب کرد و فرمود و باز بیدار شمس
 فرمود که خدا را چه اگر بگویند باز همین طریقی و فرمود و این است که خداوند
 میفرماید و لَیْسَ جَنَّتْنَا اَنْفُسَنَا هَآ اِنْ هُمْ عَلٰی قَوْلٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ جَنَّتْ جَنَّتْ
 که از جانب خداوند بزرگوار هم نازل شد و قوم خود را باین منوال هدایت فرمود
 و ایداد الاله بر کمال ندارد و حقش بر همه علیت است که از بد و خاقتش بمارت
 موحد بوده است و چنان اعتقاد می نداشتند و به حسب ظاهر هم در سائر احوال اگر
 کسی در طریق مجاهد و طلب بین از اول بعضی عقاید باطله بخورد و در سبیل الخیر
 دست بدارد آنها را بخود بگیرد تا بر کمال واقف شود و از آن اعراض کند نمیتوان
 گفت که در حال اول و نفس کافرات و لو انکه در نزد اهل حق کافر شمرده شود اما شایسته
 نفس چون هنوز بطلان عقیده خود را نفهمیده و حجت را تمام نکرده است کافران نیست
 و از شخص است مجاهد و امید نجات بر او است و اگر واقعا از روی صحت مجاهد
 ناست اخر هم خدا خواهد یافت چنانکه خداوند میفرماید الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا
 لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا کَانَ هَکَیةَ جَاهِدِ دَرَاهِمًا مَسْکِنًا اَللّٰهُ لَیْسَ اَنْهَارًا
 هدایت خواهیم کرد و نیز برادر کرده اند بر انحضرت بقول خداوند فَخْظَرِ
 نَظَرَهُ فِی النَّجْمِ فَقَالَ اِنَّ سَقِیْمٌ و اینهم برادر است از جهال که حقیقت را
 خود برادر کرده اند نه بر واقع خارج زیرا که نظر کردن در نجوم اگر با اعتقاد این
 باشد که مستقلند در تاثیر جبار نیست و کفر است با شریک و همین نظر بود که
 پیغمبر و ائمه مکرر منع میفرمودند زیرا که جماعه بودند که نجوم را مؤثر مستقل
 میدانستند و اگر آنها را مستقل ندانند و باری و اسباب بدانند که خداوند قادر

داده و هر چه خواهد افتاد از آن قسم میگردانند که ان تاثیر را بر زمین چه عیب دور
 ان است و خداوند در قرآن مکرر این تفکر در خلق آسمان و زمین فرموده بلکه
 فرموده است اَوَلَمْ نَنْظُرْ اِیَّیْكَ مَلٰکُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا خَلَقَ
 اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ وَاَنْ عَسٰی اَنْ یَّکُوْنَ قَدًا قَرِیْبًا اَجَآئُهُمْ فِیَآئِ
 حَدِیْثٍ بَعْدَ یَوْمِیَوْمٍ و احتمال میدهم که بمعنی ان همین باشد که از
 نظر در ملکوت آسمان و زمین و در احوال نجوم است دلال با قریب با حال خود کند
 و خلاصه است که نظر در نجوم اگر با اعتقاد اینک اینها اسبابند و باری تقدیر
 خداوند و شریک با او نیستند باشد منی از ان نیست و در اینجا ذال محمد علیه السلام
 شواهد ان هست و از ان داده اند نظر کردن در ان را باین اعتقاد حتمی انکه از حضرت
 صادق علیه السلام سوال کردند از علم نجوم که آیا حقیقت فرمود بلی خداوند مشرعی را
 فرستاد بر زمین در صورتی که بر کثرت مردم عجمی را و تعلیم او کرد تا اینکه فرمود که
 اگر کثرت و تعلیم او کرد و در حدیث فرموده اند این علم نیست مگر نزد اهل بیت و در
 هند و اهل حق و در عرب حقیقتش نزد خود ایشان است و بعد از انکه نظروان
 باین اعتقاد جبار باشد پس از ان استدلال کند که سقیم خواهم شد یا انکه مرادش
 این باشد که من سقیم از اعمال قوم و کفر و سرکشی ایشان باموافقت حاجت شریف که
 سقیم از آنچه نسبت بسبب علی خواهد شد چه عیب اند و هیچیک از اینها مانع
 توحید نیست و دروغ هم فرموده پس بدار لایزال بر خلاصه عصمت ندارد و باری
 از باب تشابه در باب عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام این است که میفرماید
 وَبِآیَةِ کَیْفَ تَحْیٰی الْمَوْتٰی قَالَ اَوَلَمْ تَوْمِنْ قَالَ بَلٰی لَکِن لِّیْ نَظَرٌ

إِنَّ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَخَدَّعْتَهُمْ عَلَيْهِمْ نَارُ فَمِنْ كَرِهٍ لِمَا يَدْعَوْنَ عَنِ الْمَعِينِ
 اَوْ مَا يَتَّبِعُهُمُ الْفَرَانِ قَالَ لَهُ لَوْ جِئْتُمُوهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ
 فَكُلٌّ مِنْهُمْ لِيَصْرِفَهُمْ عَنْ فَتْنِهَا وَمَا لَهُمْ فِي الْغُيُوبِ
 لَسْتُ كَمَا تُبَدِّلُونَ عِزَّكُمْ بِيَوْمِ الْحُكْمِ
 جَلَّ فَكْرُكَ يَا مَوْجِبُ قَهْقَرَةٍ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ حَصَرْتَهُ
 فَمِنْ كَرِهٍ لِمَا يَدْعَوْنَ عَنِ الْمَعِينِ
 فرمود که موی علی السلام داخل شد بر پشتش از شهرهای فرعون و قبط که
 شهر غافل بودند و آن بین مغرب عشاء بود و در مرداد بد که بام قزاع دارند
 یکی از شیعیان میبود و یکی از دشمنان او پس آنکه از شیعیان او بود استغاثه
 کرد از حضرت موی برد فغان کند دشمن او بود پس حکم فرمود موی علی السلام بر
 دشمن بمحکم نماند و مشتی باورزد و مرد بعد فرمود که این از عمل شیطانست
 یعنی اقتتال و نزاع که میان آن دو مرد واقع شده بود تا آنکه موی علی السلام
 بجای آورده بود و در دستیکه شیطان عدو مصلح بین است ما این عرض کرد
 پس معنی قول موی چیست که رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لَی فرمود که
 موی میگوید که من خود را در غیر موضع خود گذاردم که داخل این شهر شد و
 پس بنام زمر را چینی پوشان مرا از دشمنان نا اینکه ظفر بر من نهانند پس
 مرا بکشند پس خداوند بر او پوشانید و او غفور رحیم است باز موی عرض میکند
 که هر روزند من بشکرانه این نعمت تو بیکه بمن داده که مرد پر ایهک مشت کشم
 من هرگز پشت بسد بحر من نخواهم شد بلکه بجاده در راه تو میآیم باین قوه
 نا اینکه تو را ضعیف شود پس صبح کرد موی علی السلام در آن شهر در خانه ای که

و مترقب بود که بنیاد قوم فرعون قصد او را کنند و اینوقت همان شخص که در روز
 طلب نفس را از او کرده بود باز طلب فریاد برده کرد و دشمن دیگر موی را فرستاد
 تو علانیه صاحب غایت که شیطان تو را اغوا میکند در روز با یکی مقابله کردی
 امروز با یکی تو را از بت خواهم کرد و خواست که او را بگیرد بجنگ و بعد مینکه
 خواست دشمن را بطش کند و بجنگ بکشد گفت ای موی میخواهم مرا بکشی مثل
 اینکه در روز نفعی را کشتی تو قصد نداده مگر اینکه خیار در زمین باشی و میخواهم
 که از مصلحتین باشی پس مامون عرض کرد جزا الله عن انبیائه خیرا یا ابا الحسن
 پس معنی قول موی چیست که فرمود قَعَلَهَا اِذَا وَاَنَا مِنَ الضَّالِّیْنَ
 حضرت فرمود که فرعون موی عرض کرد اذوقت که آمد نزد او که قَعَلْتَ
 قَعَلْتَكَ الْاِیَّ قَعَلْتَ وَاَنْتَ مِنَ الْكَافِرِیْنَ یعنی آن کار که کردی
 از قتل قبط و موی فرمود قَعَلَهَا اِذَا وَاَنَا مِنَ الضَّالِّیْنَ یعنی آن
 کار را کردم و در آن حال زانم گشاده بود که در یکی از مداین قوافل او بود
 که از آن قرار کردم از شما و خدا من بمن حکم بخشید و مرا از مرسلین قرار داد
 نا اینکه بر سبیل مثل فرمود که خداوند بیغیر خاتم صلی الله علیه و آله میفرماید
 وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰی وَوَقَفٰی بِكَ اِنَّا نَسْتَكْفِرُ عَنْ ذُنُوبِنَا اِنَّكَ تَكْفِرُ
 قومت یافت و اینها را بمعرفت تو هدایت فرمود یعنی موی علی السلام هم
 در آنحال صاحب شان نبوت بود اما قوم فرعون او را نمیشناختند نا اینکه خدا
 از او معترف فرمود و آیات بقیات بر دست او جاری فرمود نا اینکه ما سوال از
 آیات رویت نمود و عرض کرد که ایا جابراست که موی کلم الله نداند که خدا

رویت بر او جاری نیست تا اینکه سوال رویت کن. و حضرت قدماش این واقعه
 بیان فرمود تا اینکه فرمود که قوم یهود علیه السلام عرض کردند که اگر سوال میکرد
 از خدا که خود را بنویسد تا بگوید که نظر ما و بیکدیگر را بر این اجابت میکرد خود را بنویسد
 دارد که چگونه است از پس ما هم او را بحق معرفت میشناسیم پس موی علیه السلام فرمود
 که ای قوم خداوند با شما دیده نمیشود و کیفیت را با ما رویت و اینست و حق این
 نیست که با یات خود را ننویسد و بعد از آنکه دانسته میشود قوم عرض کردند
 که هرگز ایمان بنویسد و بدیم تا این سوال را بکنیم پس موی علیه السلام عرض کرد ای پروردگار
 تو شنیدی سخن بنی اسرائیل را و تو صلاح خدا را بهتر میدانی پس خداوند جل جلاله
 و رحمتی بر موی علیه السلام که سوال کن ما را انکارا که من از تو بجهل ایشان مواخذ نمیکم
 پس در اینوقت موی علیه السلام عرض کرد رَبِّ ارِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ وَخَدَّاهُ
 فرمود لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ تَا اخرا یات پیغمبر
 موی علیه السلام که هرگز مرا نخواهد دید و لکن نظر کن بگو اگر بجای خود باقی ماند پس زود
 باشد که بر پیش من را بر من که غیبی فرمود پروردگار از برای جیل با پناهان خود
 از آمدن دل نمود و از هم ناپدید و حضرت موی علیه السلام افتاد و غش کرد پس همینکه افتاد
 حاصل کرد عرض کرد سُبْحَانَكَ رَبُّكَ إِلَهَكَ بِنِعْمَتِكَ بِنِعْمَتِكَ بِنِعْمَتِكَ
 توان جمل قوم و من اول مؤمنین بنویسم که در باده نمیشود مامون عرض کرد که
 دلش با ابا الحسن عرض میکنم نکند و از همین کلمه ثَبَّتْ إِلَيْكَ وَأَنَا
 اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ که امام علیه السلام اشاره بان فرموده دست بیاورد و توبه
 ایمنی رجوع است و رجوع بجای گفته میشود که اول شخص انجاء با انحال باشد

بعد از آن جای آن حال بیرون رود و در منبر برگردد پس معاویست که میگوید
 الاول عارف بخداوند بوده اول مؤمنین از بنی اسرائیل بوده است و بعد که حسب
 سوال بنی اسرائیل و از آن خداوند این سال را نموده که بحسب ظاهر از انحال کانه
 بیرون رفتن اینست که باز توبه میکند و برگردد و بحسب واقع هم از اعتقاد خود
 برنگشته بود و همین سوال را هم بحسب متاکت فرمود و بامر خدا کرد و در همان حال
 هم عارف بود و تا بقول شاهر چونکه با طفلان سر کار کارش تمام هم زبان
 کو در کان ناپدید گشت و غالب معاملات انبیا با امم همین سوال است و خداوند
 میفرماید مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ وَابْنَتْ كَ
 با وجود اینکه همیشه غلام بطوایر و باطن امت هستند غالب معاملات خود را
 بحسب ظاهر میفرمایند خلاصه که سوال رویت هم بر حسب سوال است بوده و باز
 خداوند واقعه و بحسب دلتان نیست

فصل از جمله ايات متشابه در باره حضرت یوسف علیه السلام ایه
 وَلَقَدْ هَمَّتْ بِرَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ رُحْمَانٌ رُبَّهَا
 امام رضا علیه السلام در جواب مامون فرمود که معنی چنانست که زلیخا قصد او را
 کرد و یوسف هم اگر برهان خدا را نمیدید قصد او را کرده بود همچنانکه او کرد لکن
 یوسف معصوم بود و معصوم قصد معصیت نمیکند و ایشان ان را نمیدانند عرض
 کرد که نفس بکه فرموده است که میفقد تقدیم و تاخیر نموده که یعنی لولا ان را برهان
 و تقدیمها دلیل همان پانست که در مقدمه این باب نمودیم که انبیا معصوم هستند تا
 عصمت تمام ایشان محفوظ خداوند است و مستقل در عصمت نیستند تا چون

و بپشتان را بگو خفت فرموده آنها را بجزول و قوه خدا بشی کرده اند و احد از
 خلق شریک خداوند نیست و باز حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بدیدم بمن حدیثی
 از پدرش حضرت صادق علیه السلام که اینطور تعریف فرموده که زلفا قصد کرد که عمل
 زشت بجا بیاورد و یوسف قصد کرد که بجای بیاورد باز مامون عرض کرد یا الله
 درک با آبا الحسن و بعضی در این مقام بیانه کرده اند بسیار مشین کرد و رساله قم
 یوسف خود زلفا و شوهرش و زلفا و شوهرش و زلفا و شوهرش و زلفا و شوهرش و زلفا و شوهرش
 گفتند که یوسف بر آن گله بوده چگونه میتوان در این شبهه کرد و مسلم بحال توقف
 ندارد بعد بیان میکند که اما یوسف میفرماید **هِيَ رَأَوْدَتِي عَنْ نَفْسِي**
سَفِيهَا بِرَبِّ الْيَقِينِ احْبَبْتُ إِلَى مِمَّا يَدْعُوْنِي إِلَيْهِ و اما زلفا میگوید
وَلَقَدْ رَأَوْنَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ و میگوید **أَلَا نَحْصَحَّصَ**
الْحَقُّ أَنَا رَأَوْنَهُ عَنْ نَفْسِهِ و اما شوهرش میگوید **إِنَّهُ مِنْ**
كَيْدٍ كَرَّ أَنْ كَيْدَ كَرَّ عَظِيمٍ و اما زلفا میگوید **وَأَمَّا زَنْهَاءُ مِصْرَ** میگویند
أَمْرَأَةُ الْعَزِيزِ تَزَارِدُ قَنَا هَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَفَفَهَا حُبًّا
إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و گفتند خاشا لله ما علمنا
عَلَيْهِ مِنْ سُوَّةٍ و اما شوهرش میگوید **فَتَهْدِي شَاهِدٌ مِنْ**
أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَبِيضُهُ تا آخر و اما شهادت خداوند بر قول او گذشت
لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
 و اما قول بلبلان که میگوید **لَا غَوْبَتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمْ**
الْمُخْلَصِينَ بر آن قرار کرده که یوسف را اغوا نکرده پس باین بحال میگویند

که اگر از اجتماع دین خدا هستید شهادت خدا را بپذیرید و اگر از اتباع شیطان
 هستید افراد او را بظهارت یوسف قبول کنید پس جای شما میان اینست و الحمد لله
 و از جمله متشابهات این است **أَتَيْهَا الْعَبْرَاءُ كَسَمِّ لَارِقُونَ** است و حال آنکه
 در آن موقع از آنها سرقه سر زده بود و حضرت صادق علیه السلام میفرماید
 که برادران یوسف را ان یعقوب زنده بود و مقتضای ایتها نمیشد که بگوید
 آنانکه گفتند چه کردید و بد جواب دادند **نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمِلَالِ** و گفتند
 سرقه صواع الملال که شما صواع ملکر از زنده اید بلکه مقتضای همان سرقه
 یوسف است و از این گذشته که این حکم خداست که میفرماید **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**
وَدَّرَحْمَ خَدَا اِحْقَالَ غَلَا فَنَمِرُ دَوَابَّ خَدَا كَرِهَ خَلَا مَ مَحْنٍ سَكُونِ كَمَا اَعْصَمَ
 از باب زاری خود فرمود اینجا که او را بعنوان رقیب میفرستند از باب تفتیه بظلم
 از آن حضرت سر زده و همانند تفتیه از جمال امت داشته اند و عجب در آن نیست
 و بعضی نقل کرده اند که برادران یوسف بزبان خود با او سخن میگویند و بسیار
 بجهت میسندن زبان آنها را بر گشتند یوسف که اگر از او بر وقت نکردی تو را بکشم
 پس حضرت ناچار اقرار کرد و اکثر مفسرین بر اینند که برادران یوسف بسیار گفتند
 این غلام ما است که بجهت پسرها خریدند و یوسف شاک شد و سکون هم میفرماید
 دلیل رضایت بلکه ممکن تفتیه باشد **فَصَلِّ** و از جمله آیات این
 باب یونس بن عقیل میفرماید **أَنَّا نَزَلْنَا فِي الْوَيْدِ وَذَا التَّوْنِ إِذْ دَخَلْنَا مُغَاضِبًا**
قَطُنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ قَنَادِي فِي الظُّلُمَاتِ و حضرت رضا
 علیه السلام در جواب مامون فرمود که ظن در این مقام بمعنی استیقام است و ظن بمعنی

نصرتی مثل اینکه می نماید و اما از ما استنباط نمود و علیه و زنده
 صیق و مراد اینست که رفت و بر قوم غضب داشت و یقین داشت که ماردن او را بر
 ناک نمیکند و اگر معنی این بود که کان کند که ما قادر و بر او هستیم که هر شبهه را فرستد
فصل در جمله ایابست که در باب حضرت داود علیه السلام نازل شده و
 در مجلس مایون علی بن محمد بن محمد عرض کرد خدمت حضرت امام رضا علیه السلام که میگویند
 حضرت داود در محراب خود نماز میفرمود و در این بین ابلیس بر او متوسل میشد بصورت
 مرغی که هیزه از همه مرغها بود و داود نماز خود را قطع فرمود و درخواست که مرغ را بگیرد
 و مرغ بهر آن وقت بصحن خانه و حضرت باثر آورد و مرغ بنام پرواز کرد و حضرت
 در غلبه او را گرفت پس مرغ افتاد بخانه او و باین حثان پس داود را با مرغ مشرف
 بر خانه او باشد و در این وقت زن او را غسل میکرد و داود او را دوست داشت
 و در این وقت او را با بعضی از جنکها فرستاده بود و نوشت بضاحت آن که او را
 و این پیش جلت کن پس مقدم شد و ظفر یافت و مشرکین پس مرداد و صیقل مد و در
 مرتبه نوشت که او را انام نابوت بدار پس مقدم شد و کشته شد و رحمت الله و داود
 زن او را فروغ کرد پس حضرت امام رضا علیه السلام دست خود را بر پیشانی زد و فرمود
 و ما لله و انا لله و ارجعون نسبت داد بدیو پیغمبر از پیغمبران خدا که اینقدر
 طاوون بناز خود داشته که از او نکرده و عقب مرغ رفته بدینست تا خسته و او بد
 بعد نسبت عرض کرد باین رسول الله پس خطبه داد چه بوده فرمود و بجا آورد
 جان کرد که خداوند خلیفه را از او علم نیاورد پس خداوند و مملکت بیوه او فرستاد که
 امدد جلو محراب او و عرض کرد که در نزد من میم که بعضی را بر بعضی ظلم کرده پس حکم

کن میان ما بحق وجود مکن و هدایت کن ما را بر راه مستویان بر از هر ایست که فیه به پیش
 بر این پیش بر میگوید که آن بیکرام من دانند که من صاحب صد پیش شوم و عین
 پیدا کنم دو خطاب بر تعجیل فرمود داود علیه السلام مدعی عاقله فرمود که ظلم کرد و بیکار شد
 میکند نتیجه تو را که ختم نبیها خود کن و از مدعی سوال بپند فرمود بر این مطلب
 رو بمدعی علیه نکرد که بفرماید تو چه میگوئی پس این خطبه رسم حکم بود نه آنچه شما
 بپوشان رفته اید ایا نمیشود قول خدا عز وجل را که میفرماید یا داود انا
جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ انا
 ابر عرض میکنم همین هم که فرموده است این خطبه رسم حکم بود همین هم خلا از نفی
 و مدارات مدعیان نیست و منظور این نیست که نموده بالله خطا در حکم فرمود
 نمی بیند که استدلال میفرماید یا بشار که انا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ و اگر داود حکم بظلم وجود میکرد خلیفه خدا
 نمیشد نمی بینی که بعد از آنکه حضرت بر هم علیه السلام از خداوند سوال فامر او
 بعضی از بهر خود میکند خداوند میفرماید لا یسأل عرثک الظالمین عیبه
 من بظالمین نمیرسد پس اگر داود از ظالمین بود خلیفه خدا نمیشد پس این همان
 خطبه رسم حکم است انهم نه بحسب دفع بلکه بحسب ظاهر شرع نسبت بضماع خلوت
 که خاک مرگاه خودش علم بواقع داشته باشد از روی صحت میتواند بعلم خود حکم کند
 سوال بپند و در شرع اسلام هم این مطلب جایز است باین قول جمیع ولو اینکه رسم حکم
 و نظا هر اینست که از مدعی سوال بپند کنند و از مدعی علیه بشوند که چه جواب بگوید
 بعد از آنکه اگر خاک مرگاه بواقع داشته باشد میتواند بدو تا اینها حکم کند و در شرع ل

داود معصومان حکم بوده است که کار به علم خود حکم میفرمودند و چند حدیث داریم
که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه میفرمودند که تشریف میآورد به حکم ال داود حکم
میفرماید یعنی علم خود و سوال پیشه نمیکند پس نمیکند که حضرت داود در این مقام
بجای خود علم میفرمود و خود میفرمود است و بقیه اینطور هم بوده اما چون
مشارف در بیان خلق حکم میکنند بوده است از رسم معروف حکم تجاوز
نموده و همین که خداوند نه پسندیده باشد و نه اولاد است نه اینکه بنویسد با الله
و حق میگوید و نه باشد و نه که بعد از آن حکم بین الناس میفرماید و لا
يُخَالِفُ الْمَرْءُ قَبِيلَهُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ این هم دلیل این نیست که آن
مشایخ میگویند که باشد و نه خداوند از امری خود را باید بفرماید و ارشاد میکند
اما از اینکه پیشتر بخلافان رفتار شده باشد یا نه باشد یا نباشد اینها بینه که مثلا
خویش را شریک و فواحش دیگر هم میکند و البته اینها بر میآید و نه باید بفرماید
که همه بدانند خلاصه که بعد از آن عرض کرد قصه او با چیت حضرت فرمود
که در ایام داود بنابر این بود که زن همسکه شوهرش میبرد با کشته میشد دیگر زوجه
قول نمیکرد اند و اول کسی که خدا بر او بیاح فرمود که زوجه کند زیرا که شوهرش
کشته شده حضرت داود بود و همین شد که بر مردم ناگوار آمد از قتل او و با بعضی
مخالفان از پسران موسی بن علی السلام روایت کرده اند که فرمودند میآوردند مردی را از
من که گمان کند که داود زن او را اگر گرفته مگر اینکه او را و حد بزنم حد برای
نیوت و حد بر او سالم و روایت میکنند است از آنحضرت که فرمود هر که حدیث کند
حدیث داود علیه السلام انفعول که گفت کویان روایت میکنند حد و شصت نازبان

با و خواهم زد خلاصه که اینها خدا سلام الله علیه هم معصومند و محظوظند و ابدا
عصیان از ایشان سر نزده و منتهی اینست که گفته شود و نه اولاد ایشان سر
زده باشد که انهم عدول از حق است بجهت نه اینکه عدول از حق بیاطل باشد
و اگر چشم بصیرت بنگرد خواهی دید که همین هم از حکمهای خداست که اینهم
اینها و سلار و ان زشان برام فرستاده و ان ام اهل بیت پیش از این نداشته
اند و با خداوند نمیشناسند پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را که معصوم کلیت
در همان اول خلقت بدینا بفرستاد البته میتوانست و فرمود ما است گفت
بنی آدم بین الماء و الطین را گردانید بوالیه و اولی هم از او صادر میشد اما
معدن مصلحت در همان بوده که کرده است و اعتراض را نمیتوان کرد چنانکه
الآن هم با اینکه همه معتمدیم که حجت معصوم حق و موجود است و در رعایت حد و
و حفظ نواب امناء خود هم احوال نمیشد باید چنانکه خود حجت معصوم صلوات الله علیه
و تعالی الله فرجه میفرماید انا غیرهم بلین امر انکم و لا ناسب لکم ذکر بعضی ما
در مراعات شما احوال نمیکشیم و از باد شما فراموش نمیکشیم پس بیضا همیشه دست
بر سر دست و دل نواب حج منصوب از جانب خود دارد و فرمودند ان لنا مع کل ولی
از نا شامعه عینا ناظر و لنا ناظرنا یعنی برای ما است با هر ولی از خود که شریک
شناو چشم بینا و زبان گوینا بر این در حفظ و جان ایشان غفلت ندارند و در
موقع لزوم اینها را از خطا و سهو و نسیان هم حفظ میکنند و درین خدا را ناقص نمیکند
و حجت خدا را بر خلق تمام میکنند بعد از آن چون مصلحت مقتضی نبود که بعضی مقدس
خود ظاهر در میان خلق باشند اینست که پرده عیبت را بر روی خود کشید و از

علاء حجاب مانند آفتابیکه از پشت حجاب بر نور بر زمین میآید و از خود رکنی
 زمین منوال ایشان هم ناپدید نمیشود و خاک را به صاحب نگاه دارد و اندکی
 که چشمهای ما ضعیف است و زمین ماکر و مکرر میکنیم که گوشت و پخته شنبلیله و این
 زمین را از محرم میرویم تا بکریه نمودن الله که ما را در ریاض و آبادندان و زمین خود
 بدد تا اگر در کرم و ضاعت باشیم و از باران و زمین و همیشه مفضل بجهل و بیای
 و نظر و رحمت و شامل حال ما باشد بحول و قوه خداوند از شر این کرمکان محفوظ
 بمانیم و غرض از اینست که خداوند هر قدر بجهت مصلحت بایستد کان خود رفتار میکند و
 هرگز مغلوب خلق نشد و نخواهد شد و همین قدر در دفع تشابه از متشابهات با
 هم در خصوص اینها افتضار میکنیم **و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم**
سَلِّیْ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرِیْنَ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ علیهم اجمعین تمت خاتمه
 مصیبات مستغفره لیلۃ السابغ و العشرین من شهر ذی الحجه سنه خمس و ثلثین و ثلثمائیه
بَدَلْ لَیْلَیْنِ الْحَجَرِ عَلَیْهَا صَلَوةٌ وَ السَّلَامُ وانا العبد المکین
 ابن محمد کریم زین العابدین عفا الله عن جرائمه
 بحق محمد و آل الطیبین صلوات الله
 علیهم اجمعین

قد وقع الفراغ من تدوید هذه الاوراق الشریفة بعد اقل العباد طاهرین الروح و الجاه
 عبد الرحمن غفر ذنوبه یوم السبت ثامن عشر شهر ربيع الاول من شهر سنة اربع و اربعین
 و ثلثمائة بعد لایف من الهجرة النبویة علی هاجرها الاف
 الحجة و الثناء

کتاب
 مستطاب
 فی الاوصیاء

اثر شیخ ابی قحطیة حنفی

العالم الزبانی
 الحکیم الصمدانی النافی عن غیر الله
 شرفنا لغالبین و انما الابطالین و اولی الجاهلین
 محمد لا یزال فی الله فی الانام و مولانا ف ملاذنا
قاضی حاج زین العابدین خان کرمانی
 مع الله المیلین بطول بقاءه و یوم تصدیف باقدیری
 بر حسب خواست خدایت طلبا قاضی حاج میر علی اکبر
 بافتدحی خلف الصید مرعی و میر حاج محمد
 ضیائی جوایز انبیا علیهم السلام

اول
 ابرار
 ۱۳۴۴
 اوایل
 حجاب
 تبریز

کتاب
تفسير
الاصناف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى و بعد چنين گوید بنده مسكين
بن محمد كرم زين العابدين كه چون مرسله رسيد از يكي از برادران عظيم
الشان صانهم الله من طوارق الحدثان كه از ديگره از اخوان كه حشره باد بگوان
داشتند است نقل نموده بود كه يكي از اهل بدعت ميگفت كه باي ممكن است از ظاهر
استخراج نموده كه امام عصر عجل الله فرجه حكما بايد از زير پيغمبر صلي الله عليه و آله
باشد بعه زير متصل كه پسر حضرت امام حسن عسكري عليه السلام باشند و گمان
ميكنم كه اسم هم ميگفت استخراج شود و از اين ناچيز خواهرش نموده اند كه چنانكه چيزي در
اين باب بيايد برسد كه استدلال از ظاهر قرآن بر اين مطلب شده باشد عرض كنم و خوا
بجول و قوه خداوند و بر كاث خود حضرت حجة عجل الله فرجه و سهل عجره و صلوات
الله عليه و آله بانه الظاهر من يقدر بميؤد استدلاله از طواهر قرآن بر اين مطلب بنام

و چون رساله ديگر در اثبات عصمت انبياء از طواهر قرآن در جواب بعض از ميهين
مبدعين نوشته ام كه از استقامت تميز به الانبياء نموده ام اين اهم بناسبت تمهين
الاصناف بنام نهادم و لا حول و لا قوة الا بالله و اگر چه معاومت كه كسانكه قصد
شان تعنت است و خروج از دين هر چه از اين قبيل اند كه و برايهين هم بر ايشان نامه
يشود باز داشت از كفره الخاد خود بر نميدارند و همين نزالات و اهم از باب شقاق و
نفاق ميكنند كه اينطور قلم داده باشند كه ما طالب البصير اما چون دليل بر اقامه
نشده است اين است كه متوقفيم بامكر و اخبر الخاد و انكار ايشان شبيه نميشود
گفتند ثوبالزباد بشت عمامه و ان الحقت به فانك غاربه دليل
مطابق از كتاب خدا ندانيد با خاتمت خاتم انبياء صلي الله عليه و آله از ظاهر
كتاب خدا ندانيد كه ميفرمايد مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ
وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ كه مدعي شما ادعاي نبوت
كرد و از او پند و فريد و ابا اعجاز قرآن و اينكه مثل ان آورده نخواهد شد و اگر كن
و انش جمع شوند و خواسته باشند مثل ان يا مشله سورة ازان بلكه يك سؤازان
بلكه يك حديث ازان را بياورند نمي توانند و نخواهند آورد چنانكه در چندين
ايه از قرآن اين مطالب صريح و ظاهرا فرموده است اينهم ندانيد و نشنيديد
با تفهيميد بد كه باز مدعي شما ميگويد كتاب من مثل قرآن است بلكه اشرف از قرآن است
و هم قرآن را در يك كلمه بابك حرفان خاد داده ام و من خرافات چند بهم ميبانند كه
بچه ما معلم خانه ها ايا ميكنند كه اينگونه كلمات نسبت بايشان داده شود كه از نشاء
انها باشد و شما ندانيد و فهميد با اعتدال نشاء فهميد كه خطا ميگويد از او ميگويد

و تصدیق میکنند پس باینکه مقصود او و شامه به دینی بوده و همین عبادات را هم
 بعضی کولیدن عوام مسلمانان بگویند و اگر میدانند که شرک است و اشغال مادی و طلب
 بدنی بپایانند و باینکه چیز جمع میشوند اینقدر زحمت را هم مدعی شمام میکنند
 و شمام نمیکشند و به خودشان که میدانند اصل غرض به دین است اما برای بعضی جماعت
 مسلمانان که اعتقاد به مذهب طایفه ای باشند و عقیده لیل و نهاره بگرداند بطور
 جلوه میدهند و به خرج میزنند که هر قدر بپایانند بیرون و حفظ خداوند کول شمار
 بنحویند و اگر ذات بگویند و واقعا اگر دلایل از ظاهر قرآن اقامه شود بر اینست
 حجة بن الحسن صلوات الله علیه ما قبول میکنند و کول پس هر از ضاع بگذرانند
 بنحویند و بیکجا انکار و غایب او را بیکجا بر آید ظاهر قرآن را کلمه حجة بن
 و حقال بطلان در آن ندیدند چنانکه فرمود آن آیه کفر بالذکر و انما لیکما
 قرآن لا یابیه الباطل من بین یابیه لا من خافیه فی حق حجة بن الحسن است
 پس مبادات که فرموده مثل قرآن آورده نمیشود چرا و البتة با الله باطل شده و مثل
 آن و بهتر از آن را بر عوام شما آوردند و اگر باطل است و لهذا اعتماد به باین آیات نیست
 که به بگویند و استدلال بر اینست حجة بن الحسن علیه السلام از قرآن چه
 ثمر دارد پس همانا که اصلا درین ندارند و کافر بقرآن و اهل قرآن و منزل قرآن همه
 هستند و همه غرض بر آن و هر که ان نمودن عوام مسلمانان است که بلکه با جمعی کول
 بنحویند و کافر شوند چه میشود که کافر شوند اولئک الذین انبأهم
 الکتاب والحکم والنوہ فان کفر فیها هؤلاء فقد
 وکلنا فی قومنا لیسوا بکافریں خداوند این را دانست و

امتحان را ایجاد فرموده بعضی مبنی که هر که میخواهد ایمان بیاورد و هر که میخواهد کافر
 شود و خداوند را بآیات از آن نیست بلکه استفاده از ایمان مؤمنین هم فرموده و فرموده
 است و موبکفر فان الله غنی عن العالمین و فرموده و من کفر
 فان الله غنی عنهم بلکه عن العالمین فرموده که مؤمنین هم فرض نکند که خدا
 محتاج بایشان است بلکه مستغنی از همه عالمها و اهل عالمها است خلاصه که کفای
 از این جماعت که اصلا درین ندارند که هر چه از این قبیل سوالات و ایرادات نمایند
 از باطنی و رد کردن است چون اصلا درین داره امر است که خداوند فطره
 تمام مردم را داده چنانکه فرموده فاقم وجهک للدين حنیفاً فطری
 الله الی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الذی
 القیم و مراد از لا تبدیل لخلق الله بکلی نفی تبدیل نیست که مقصود این باشد
 که همه با دین بر فطره دین دارند زیرا که در آیات بسیار فرموده که بعضی مؤمنند
 و بعضی کافر شده اند و بعضی هدایت یافته و بعضی گمراه شده اند بلکه مقصود
 نفی است یعنی لا تبدلوا خلق الله یعنی تبدیل نکنید فطره دین داره را و چون این
 امر را در وسیع اختیار بینندگان قرار داده بود این است که از امور تکلیف قرار
 دارد و فرمود که تبدیل نکنید خلق خدا را اما بسیار از ایشان بر حسب اخبارشان
 کول شیطان را خورده و تغییر خلقت خدا را دادند چنانکه از قول شیطان فرمود
 و لا امرهم فلینفیرن خلق الله پس این جماعت فطرت دین دارند و اینها
 داده اند و خودشان میدانند که برخلاف فطرت کار میکنند و میدانند که کجایند
 هنوز بر فطرت باقیند با چون از بواطن خبر دارند نیستند قیاس بر نوع میکنند و

اظهار و فطرت دین داره بانه فرض میکنند این است که هر چند خودشان عمداً فطرت
 را تغییر داده اند بخواهند امر را بر دیگران مشبه کنند و خود را مشدین و طالب حق
 قلم دهند تا باعث طعن و سکون بپاوه ضعیف مشدینین شود و اقول و هله
 از افغانقرت و دور نکند پس الفاء شکوک و شبهات خود را نموده ماها را هم از
 جاذبه دین داره خارج کنند پس از باب و ستم و خیر خواهی باخوان خودم عرض میکنم
 که ملکت این نکات باشند و کول این جماعت را بخورند که اینها اصلاً دین ندارند
 و اینقدر هم که ذکر کرده از کتاب است ما میکنند و مطالبه دلیل کتاب بر اثبات امامت
 حضرت حجت بن الحسن صلوات الله علیه بنمایند نه از باب دین داره و طالب حق
 است بلکه فقط غرضشان این است که امر را بر تو مشبه کنند که تو اول و هله نگوئی که تو
 اصلاً دین نداری و من گوش بکلام تو نمیدم و جواب تو را نمیگویم و او را مشدین و
 مستفید بکتاب فرزند که ناخورده خورده الفاء شبهات خود را نموده و عقیده فلیه تو
 هم از تو بیکر و تو را هم بصورت خود کند و از باب تمثيل و ارائه سبیل تضلیل انها
 عرض میکنم نا اشاء الله تعالى قدری مشهار شوی و ملکت کبد و مکر افغان باشد مثلاً
 در همین موقع میگوید که تیرین است که اصل اینها را بجای هر امت نیست و عاقله
 با کیشان منفرد با امامت ائمه اثنی عشره نیستند پس باید اثبات این مطلب را بدی که
 متفق علیه کل مسلمانان است نمود تا بر عاقله حجت شود و ان نیست مگر کتاب خدا که جمع
 علیه است و البتة این مطلب در کتاب خدا باید باشد بلکه هوشتانل و بنیة بلکه هر چیزی
 کتاب خدا باید باشد زیرا که در کتاب است **وَلَا رَطْبٌ وَلَا لَیْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مبین**
 انوقت بنام میکند همین سوال و سؤالات دیگر مثلاً از جن نبات احکام شریعت نموی

که اینها در کجای کتاب چه ابر بیان شده و معلومست که بیان این جن نبات در ظاهر
 کتاب نیست و اگر باشد در کجای کتاب که نیست که استخراج نماید پس بنام میکنند مثل کیه
 نبات شوق بداد و عقبان در کتاب خدا کشتن و از تو هم استمداد و استمانت میخواهد
 که بیایه بینیم در کجای قرآن دلیل این مطلب هست ناخوب تو را ما بوس میکند که از
 ظاهر قرآن بیرون آید پس باز بدیج پیش میاید پس معض این چیست که خدا فرمود
وَلَا رَطْبٌ وَلَا لَیْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مبین پس اگر ماده تو را مستعد بر این
 کفر و الحاد خود دید که اصلاً تک سب کتاب صاحب کتاب بنماید و اسوره میشود
 و اگر دید که خبر تو هنوز حاضر بر این قبول ان نیست باز ناقص میکند و میگردد
 پس اینها که در ظاهر کتاب نیست ممکن است در باطن کتاب باشد و من و تو نمیفهمیم
 و ممکن است مفاد ظاهر و باطن برخلاف یکدیگر باشد انوقت خورده خورد
 الفامیکند که او لا ممکن است این ابیات کتاب که در آغاز قرآن رسیده مغایر دیگر
 داشته باشد غیر آنچه ما و تو میفهمیم پس خورده خورده الفامیکند که بیان اسم
 همین طور کتاب است و انهم هم چیز در باطنش هست و انهم مجزایست بجان معنی که
 قرآن مجزایست نبات ما نمیفهمیم چنانکه از قرآن نفهمیدیم خلاصه که بلی مثال
 ما و تو که از عهده جواب بر نمایند خوب است اصلاً معاشرت با انها نکنیم و دین خود را
 انقدر بیکدست آورده ایم و ایم خود نگاه داریم و کول این دزدان راه زنان را
 که در ظاهر رفیق قافله و دزد باطن شریک دزد هستند بخوریم اما چون این عبارت
 را از تلبیس انها گفتیم حجاب مخصوص هم میگوینم که عقد این شبهات در دل تو
 نماندان شاء الله پس در جواب بگو که اما امر اعجاز قرآن که چون اصل ان کتاب است

گرفته شود از کتاب گرفته شده زیرا که هر یک کتاب است و شرح مجلات کتاب چنانکه
 ابو جعفر از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از قول خدا عز و جل **اطيعُوا**
اللّهَ وَاطيعُوا الرَّسُولَ وَاولِيَ الْاَمْرِ مِنْكُمْ فرمود در علی
 ای طایفه حسن و حسین علیهم السلام نازل شده میگردد عرض کردم مردی میگردد
 که چرا اسم آنها را نبرده است در کتاب خدا فرمود جواب بگویند که نماز هم بر پیغمبر صل
 الله علیه و آله نازل شده و اسم برده نشده سر رکعت یا چهار رکعتی تا آنکه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله تفسیر کرد و زکوة هم بر او نازل شد و اسم برده نشد که از چهل در
 بیت در هم تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر کرد و حج هم بر او نازل شد و عمر
 هفت شوط طواف کند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر فرمود هم چنین
اطيعُوا اللَّهَ وَاطيعُوا الرَّسُولَ وَاولِيَ الْاَمْرِ مِنْكُمْ هم نازل شد و در
 ایشان نازل شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من کنتم مولا
 فعلی مولا تا آخر حدیث شریف پس خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مفسر مجلات
 کتاب است و همچنین ائمه اطهار علیهم السلام که اهل ذکرند و راسخون در علم
 مفسر ابیات کتابند چنانکه در پیاریحان مسائل استدلال با ابیات کتاب فرموده اند
 و مفاد ابیات از قرآین ایشان معلوم میشود پس همین دلیل کتاب است و سایر
 ابیات هم که با بظاهر فهمیده بودیم از مشافهات اهل لسان عرب فهمیده بودیم
 و بر هر منصفی ظاهر است که آنچه از تفسیر ابیات از کلام اهل بیت علیهم السلام ظاهر
 شود بمراعات آنچه از تفسیر مفسرین یا تصدیق اهل عرف دانسته شود محکمتر و معتبرتر
 است بلکه اگر قول مفسرین یا اهل عرف مخالف کلام ایشان باشد ابد اعتباری

براه آن نیست چنانکه در هر جا که قول مفسرین مخالف با قرآین ایشان شد در
 ما بکلی متروک است خلاصه که پس خود این استدلال بکتاب است که با اخبار یک
 از کتاب فرموده اند بگویم بلی ممکن است که در بعضی استدلالان از بواطن ابیات
 قرآین فرموده باشند و عرض اینمردم استدلال از ظواهر ابیات است و این است
 که ما هم بجهل و قوه خداوند سعی میکنیم و استدلال خودمان از ظواهر نیکند ویم
 و در حدیث شریف فرمودند من لم يعرف منام القرآن لم یکنک الفتن به
 هر که امرها را از قرآن نشناسد از فتنه ها بیرون نمیرود یعنی گرفتار آنها میشود
 و اگر اخبار هم در بین است نباید که موافق همانکه از ظاهر فهمیده شده و لا
 کند که البته از آن نمیکند ویم خلاصه پس اولاد و نوع خلق ملاحظه میکنند که
 مختلفند و این اگر چه از ضروریات و بدیهیات اولیاست و لم یعد ذلك خداوند
 در ابیات بسیار تصریح بان فرموده پس فرموده است **اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ**
وَأُنْثٰی وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ اَتْقٰیكُمْ بعضی خلق کردیم شما را از مرد و زن و قرار دادیم
 شما را شعبه ها و قبیله ها بدینست که گرامتر شما در نزد خدا کسی است که تقوا
 او بیشتر باشد و نیز فرموده است **وَمِنْ اٰیٰتِهِ اِخْلَافُ السِّیْنِیِّكُمْ**
وَالْوٰحِیِّكُمْ از ابیات خداست اختلاف زبانها و شما در نیکوهای شما
 و البته اختلاف در خلقت موجب اختلاف در اخلاق و احوال است و موجب
 چنانکه فرمود **وَلَا یَرْوٰی الْوَحْیَ مَخْلُفِیْنِ** الا من رحم ربك یعنی
 هر همیشه اختلاف دارند مگر هر که خداوند رحم با او فرماید پس هر که اختلاف میکند

و در آن وقت که در این راه فرمود خارج میشود از دشت خداوند در میشود
 و باعث فساد است چنانکه باز صحرای فرموده است و آن کثیر از خلطاء
 الی بعضی بعضی شلی بعضی در بار از کسانیکه با هم مخلوط و مشورتند
 بر یکدیگر میکنند و اسباب فساد و هلاک یکدیگر میشوند چنانکه فرمود و لو
 شاء الله ما اقبل الدین من بعدهم من بعد ما جائتهم
 البینات و لیکن اختلفوا فیهم من امن و منهم من
 کفر یعنی اگر خداوند میخواست مقاله میکردند کسانیکه از ایشان بودند
 بعد از آنکه بینات و معجزات بر ایشانها آوردند و لیکن اختلاف کردند پس بعضی
 ایشان ایمان آوردند و بعضی ایشان کافر شدند و این اختلاف البته موافق
 رضای خدا نیست و غی از آن فرموده چنانکه میفرماید و لا تـ کونوا
 کالبن نقر قوا و اختلفوا من بعد ما جائتهم البینات
 و اولئک هم عداب عظیم یعنی بنایند مثل کسانیکه تفرق
 شدند و اختلاف کردند بعد از آنکه انبیاء معجزات از برای ایشان آورده بودند
 و این جماعت برای ایشان عذاب عظیم است خلاصه پس خداوند برای رفع این اختلاف
 و نزاع و تمام حجة بر خلق حکم برای خلق فرموده است که چنانچه بر حسب
 اخبار یکدیگر بانهاده خواسته باشند با اتفاق و اتحاد سلوک کنند اسبابان
 جمع باشد چنانکه فرمود کان الناس امة واحدة فبعث الله
 الرسل بالبینات مبشیرین و منذرین و انزل معهم الکتاب
 بالحق لیخرجکم بین الناس فیما اختلفوا فیهِ و ما

اختلف فیهِ الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات
 یعنی باینکه بعد از آنکه الله الذین امنوا لما اختلفا فیهِ من
 الحق یأذنه و الله یتدی من یشاء الی صراط مستقیم
 یعنی مردم امة واحد بودند پس فرستاد خداوند پیغمبران را که بشهر و اندازند
 و کتاب با ایشان فرستاد بحق تا اینکه حکم کنند میان مردم و راجعاً اختلاف در آن
 دارند تا اخیار و از انطرف بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید فلا ورنیک
 لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی
 انفسهم حرجاً مما قضیت و لیسلوا تسلیماً یعنی پس نه وقتیم بحق
 بودند تو که ایمان نمیدادند تا تو احکم قرار دهند و آنچه مشاجره و
 اختلاف بین شان واقع شده و در پیش خود تنگی از حکم تو نه بینند و تسلیم
 نمایند اما حال غالب مردم این است که اگر محاکمه میکنند و زاهد جور و ظلم
 و طغیان میکند چنانکه فرمود یدون ان یحاکموا الی الظالمین
 و قد امرنا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم
 ضلالاً یبیدا یعنی اراده دارند که محاکمه بسوء ظالمین نمایند و حال
 اینکه مامورند که کافر با طاعت شوند پس معلومست که باید حاکم عادل و دان
 باشد که حق هر دوی را بادرشاند و این است که فرمود و لکن کن
 منکر امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون
 عن المنکر و اولئک هم المفلحون یعنی باید باشند از
 شما آنکه بخوانند بسوء خیر و امر بمعروف و نهی از منکر نمایند و این جماعت

رستکاران هستند پس معرفت این امت را برستکار به فرموده و بعضی رستکار را
 در بابات دیگر فرموده که **يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَلَا يُفْلِحُ الْغَائِبُونَ**
وَلَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى و **أَتَقُولُونَ**
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
لَا يُفْلِحُونَ پس در این ابیات و غیر اینها بیان فرموده که ظالم و مجنون و کاه
 و کافر و ساحر و مفتی و دروغ زن و رستکار و نادرند پس معلومست که
 کسی که باید دعوت بخیر کند و امر معروف و نهی منکر نماید حقیقتا باید معصوم
 مطهر از هر صفات زشت و اعمال بد باشد و البته این جماعت هم از ایشانند
 زیرا که هر صاحب فلاح نیستند و خدا هم فرموده بعضی از شما باید چنین باشند و
 گفتند شود که خداوند فرموده باید چنین ائمه باشد و یا مکتب یانیت معین
 زیرا که در چند آیه بعد از این فرموده **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**
تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
 یعنی هستید شما بهتر همان بعضی که در آیه سابقه فرموده **هَؤُلَاءِ أُمَّةٌ** هستند که
 بهترین آورده شده برای منفعت مردم که امر معروف میکنند و نهی منکر
 میکنند و ایمان بخدا دارند و از این ایه ظاهر میشود که ائمه را بسیار برای
 صلاح مردم بهترین آورده اما این امت که در آخر الزمان بهترین آورده بهتر
 تمام آنها است پس لالت دارد بر اینکه ائمه را از تمام آنها و اولیا که سابقا
 برای هدایت مردم بهترین آمده اند بهترند و بدانکه چند حدیث معتبر وارد شده
 که امت در این دو ایه ائمه بوده و تصحیف نموده اند و قول اینطور بوده

و **تَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ وَكُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ** و بنا بر این که هیچ درائمتا طهارت بوده و
 نظام معروف هم که بکبریم ائمه که باید بنص قرآن اهل فلاح و رستگاری باشد
 بطور حقیقت البته باید معصوم و مطهر باشد و مخصوص بائمتا طهارت خواهد
 بود و البته مفتی نیست و دروغ بر خداوند نمیبندد و خداوند فرموده **إِنَّمَا**
اللَّهُ وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ پس بنا را بر این فرموده که با راستگويان باشیم
 که ایشانند راستگويان که ایشان را اهل فلاح خوانده و فرموده که مفلح دروغ
 نمیکند و باز فرموده **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ**
مِنْكُمْ پس امر با طاعت خود و رسول و اولی الامر فرموده و ایشان بودند
 اولی الامر که امر معروف و نهی منکر و دعوت بخیر میفرمودند و عجم الزمان در
 بیان وصف ایشان از قرآن هشتم تا بعد از ششم ایشان را بشناسیم پس این ائمه که
 اولی الامر هستند و ما مو با طاعت آنها هستیم البته تمام امت نیستند زیرا که بعضی
 از ایشان ظالمند و خدا فرموده **وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** و
 بعضی مکتبند و خدا فرموده **وَلَا تُطِيعُوا الْمُكذِبِينَ** و بعضی کافر
 منافقند و خدا فرموده **وَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ وَالمُنَافِقِينَ** و
 بعضی از ایشان مشرک هستند و خدا فرموده **وَلَا تُطِيعُوا أَفْرَ الْمُشْرِكِينَ**
الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ لَا يُصْلِحُونَ و بعضی اشم و کفر بنه
 خداوندند و خدا فرموده **وَلَا تُطِيعُوا مَنْ أَفْرَ الْأَوْكَفَرُونَ** و بعضی
 از ذکر خدا باند و نافع هوا خود و خدا فرموده **وَلَا تُطِيعُوا مَنْ أَغْفَلُوا**
قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطَافًا و این

✱✱✱

Dr. J. A. McLaughlin

一、二、三、四

ہزار پانچ

ایشان مجتاهد خداوند هستند که در باب ایشان خود را مجتاهد خود خوانده
 که فرمود **وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجِيبُكَ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيُجِيبُكَ وَ**
يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْآخَارِ و در باره حضرت یوسف فرمود
 و در باره اسحق و یعقوب و داود و سلیمان و یونس و موسی و هرون
 و ذکر نوح و عیسی و اناس و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و فرود و کلا
فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخَوَانِهِمْ وَ
اجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس این جماعت هم که
 نامه ایشان فرمود **هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ**
مِنْ حَرَجٍ از این امت معلومست که در مقام از طاعت ایشان هستند که مجتاهد
 خدا هستند اما از این سابقه که فرمود **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**
 دانسته که شهادت این امت و ائمه ایشان از همه اینها و مرسلین اشرف و افضل
 خلاصه پس شهادت این امت الله از ذریه ابراهیم علیه السلام هستند که بدعا بر
 امامت در ایشان قرار گرفته و این است که باز نیست بحضرت ابراهیم علیه السلام
وَجَعَلْنَا كِلْتَا بَاقِيَةٍ فِي عَقِبَيْهِ لَعَلَّهُمْ يرجعون بَلْ
كَذَّبْتُمْ فَهَوْلَا وَآبَائُهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ
 پس این کلمه در عقب ابراهیم علیه السلام و ذریه او همیشه باقی است و هر امت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله هم که ذریه ابراهیم نیستند و لغات را که ذریه اسمعیل علیه السلام
 هستند و بدعا در این مقام عصمت و طهارت و عدالت هستند و چنین
 در این دو باره که نشانه حق در باره کسان که بخصب خلافت نمودند و خود را بویکر

مکرر گفت که من بعضی وقتان مخوف می شوم ملا است نما شد پس کسانیکه معصوم
 نیستند که اید امتحق این مقام نیستند و در باره جماعت معین ذکر عصمت است
 و خودشان هم مدعی بوده اند اما از باب اینکه بصرف غایت و نماند نمیکنند
 و علامت مخصوصی هم در شمای ظاهر و برای عصمت نیست چنانکه در اخبار
 فرموده اند پس ناچار باید بنص خداوند و نص صاحب عصمت معصوم شناخته شود
 پس ملاحظه میکنیم که خداوند هم بر طبق مدعا شیعیه بلکه شیعیه و سنی اثبات
 عصمت در باره اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که میفرماید **إِنَّمَا**
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 و تظهِیرا پس رجس را بیکه از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله دور کرده و
 ایشان را پاک و پاکیزه نموده است و باجماع شیعه و سنی این اهل بیت که در این
 امر مذکورند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که صاحب بیعت است معصمت
 امیر و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم واحد
 با ایشان شریک نیست حق ام سلمه که در چندین سند و روایت خود را نقل
 میکند که عرض کردم من داخل تحت کلاه نشوم و رسول خدا فرمود عاقبت تو بخیر
 و تو اهل بیتی پس این است که در اوقات دعوت ابراهیم علیه السلام معصوم شد
 پنج نفس مقدس که ایشانند عدول معصومین و پاکان و پاکین از جمیع کافران و
 این گذشته که باز بنص ائمه میامده که فرمود **قُلْ نَعَالُوا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ**
أَبْنَاءَ كُرْ وَاوْنَاءَ نَا وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَكَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ هر پنج نفس

مقدس بحکم پیغمبر صلی الله علیه و آله با جماعت امت حاضر شدند برای بنا نهادن پیشگاه
 امیر علیه السلام را بجایه انفسا آورد و حضرت فاطمه را بجایه ناما و حسن بن علی را
 را بجایه اندا و آقا و اکابران را صادر قین شمرده که لعنت بر مخالف خود که کاذب
 بودند میمانند و خداوند فرموده **اتَّقُوا اللَّهَ وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**
 پس باید با ایشان بود و معتقک بجهل ایشان شد و ثانی آنکه ما امیر المومنین علیه السلام
 بنظر این آیه مبارکه نفس پیغمبر است صلوات الله علیه بنا و الهما و کسب بقدر پیغمبر
 که اولایه بمقام او باشد از نفس خود پیغمبر و البته نفس او اولی است و این است که
 باز فرموده **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ**
أَنْ يَخْلَفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ
 یعنی نیست و اما حاصل مدینه و کثانی که حول ایشان هستند از عراب که تخلف از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله کنند و نیست برایشان که اعراض کنند با نفس خود از نفس
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و خود همین آیه شاهد این است که این نفس غیر از نفس خود رسول
 خدا است زیرا که او را که اول فرمود که آن از او نکند و بیک چه حاجت بود که بفرمان
 و غیبت از فضل و متابعت پس این همان نفس است که در آیه بنا نهاد فرموده **وَأَنْفُسًا وَأُولَئِ**
هَاجِرًا علیه السلام است که در حدیثین حدیث تصریح باین مطلب فرموده **عَلَّاهُ**
 بر این که خداوند فرموده **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**
الَّذِينَ يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ
 و اجماع است است که این آیه در باره حضرت امیر علیه السلام نازل شده ان روز که
 در خال کوع خاتم نبوت پس تصریح بولایت و امامت آنحضرت فرموده و بعد از

آنحضرت ذکر نشاء نامست و فاطمه زهرا سلام الله علیها هم یکی از معصومین است
 و شبهه نیست **وَأَنْتَ الْأَخْدَى الْكَبِيرُ** و نیز **اللَّيْثُ** و از باب آنکه
 خداوند فرموده است **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ**
اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ با وجود اینها نمیتوان ان معصوم را مقدم برایشان
 شمرد پس ان در بر زکوار مقدمه و بعض قول خداوند ان صادر قین هم هستند
 که جرات بر لعن بر کار این داشتند و فرموده **كَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**
 پس باید با ایشان بود و در سارقان ایشان نکرد و هر دو حجت خداوند هستند و
 حضرت امام حسن علیه السلام برادر زکوار مقدم میباشند و افضل میدانست
 و ما هم تسلیم فرمایم او را و ادبیم و علا و در این که خداوند فرموده است **وَأُولَئِ**
الَّذِينَ آمَنُوا بِالْآيَاتِ و بعضی هم اولی است بعضی هم در کتاب الله و برادر زکوار
 البته اولی از کوچکتر و مقدم را و است و این است که فرمودند **الْأَخِ الْأَكْبَرُ** و از باب
 و اینست که جواد که غصه پدید آید برادر زکوار و اندکی حضرت امام حسن علیه السلام مقدم بر
 حضرت امام حسین علیه السلام است و هر دو بنا بر ذریه پیغمبرند و فرق ان دو
 بر زکوار با هم مثل فرق با سایر ائمه نیست چنانکه از اخبار ظاهر است و در سده
 نهم و ده و در ذریه پیغمبرند که این تطهیر شامل ایشان شده و خداوند باز
 میفرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا**
بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و کدام ذریه را از حسن بن علی و امام حسین است پیغمبر و حضرت
 بیشتر متابعت نموده است و حضرت از هم علیه السلام نو عا فرموده **فَمَنْ يَتَّبِعْ**
فَأَنَّهُ مِنِّي چه جای آنکه تابع از ذریه باشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد

و مناجات و هم با عذر و جبر کرده باشد تا جائی که خداوند او را معفو و شمره باشد
 و این تطهر و زبانه او نازل فرموده باشد پس یقیناً هر روز و روزگار ملحق به پیغمبرند
 و مکرر ایشان را از خود و باره تن خود پیشتر و فضل ایشان از کلام پیغمبر صلی الله
 علیه و آله معلوم است و در باره حضرت مهدی علیه السلام که در مکرر و مکرر حسین
 علیه و آله و ائمه منجین فرمود و در نزول این تطهر هم که با جبر و زور و نادر و برادر و صلوات
 الله علیهم خاص و شریک بود و عصمت کلیه برای او ثابت و محقق شد این است که
 با وجود آنحضرت بعد از حضرت امام حسن علیه السلام و دیگر امامت متعلق به ربیع حضرت
 امام حسن علیه السلام نشد و مخصوص شد بپسند شهدا علیه السلام پس این برادر
 است امام بحق بعد از آن بزرگواران صلوات الله علیهم و در تقصیر و طمان و در
 این تطهر حدیث طویله از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده تا آنکه فرمود که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و صفت میکنم شما را بکتاب خدا و اهل بیت پس
 بدو شب که من سوال کرده ام از خداوند عز و جل که میان آن دو حدیث نیست از دوا
 وارد بشوند بر من سر عرض بر خداوند من عطا فرمود تا آنکه فرمود اگر رسول خدا صلی
 الله علیه و آله شاکت شده بود پس بیان نفرموده بود که اهل بیت او کسب هر آنچه
 فلان و آل فلان متعلق به این امر میشدند و لکن خداوند عز و جل نازل فرمود در کتاب خود
 برای تصدیق آنچه فرموده است الله علیه و آله انما برز الله لیسبغ عنکم
 الروح من الالبیت و تطهرکم تطهیرا یرای بود حسن
 و حسین و فاطمه علیهم السلام پس داخل فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ایشان را تحت کنا در بیت امیر علیه السلام عرض کرد خدا یا برادر من پیغمبر است و تقی

است و این جماعت اهل بیت من و ثقل منند پس ام سلمه عرض کرد یا من از اهل تو نیستی
 فرمود عاقبت تو بجهنم است و لکن این جماعت اهل من و ثقل من پس بعد از آنکه رسول
 خدا صلی الله علیه و آله رجعت کرد علی و آلای مردم بمردم بود بجهنم پس از آنکه تبلیغ
 فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره او را و او را بر پا داشت برای مردم
 و دست او را گرفت پس همینکه علی میگفت نه استطاعت داشت علی و نه چنین
 میکرد که محمد بن علی یا عباس بن علی یا احدی از اولاد خود را داخل در این مریکند و لا
 حسن و حسین میگفتند بعلی که خداوند تبارک و تعالی در زمان نازل کرده همچنانکه در
 نازل کرده و امر بطاعت ما فرموده همچنانکه امر بطاعت تو فرموده و رسول خدا
 و دوباره ما تبلیغ فرموده همچنانکه دوباره تو تبلیغ فرموده و در جسد این نابردم
 چنانکه از تو برده پس همینکه علی گفت حسن و آلای با من لا یت بود چون بنام
 بود و همینکه حسن و قات من خود استطاعت نداشت که اولاد خود را داخل کند و گویند
 نمیکرد این کار را با اینکه خداوند عز و جل میفرماید و اولوا الانحار بعضهم
 اولی ببعضهم فی کتاب الله پس نمیتوانست حسن که در اولاد خود قرار دهد
 و الا حسین علیه السلام میفرمود که خداوند تبارک و تعالی امر فرمود بطاعت
 همچنانکه بطاعت تو امر فرموده و بطاعت پدر تو امر فرموده و تبلیغ فرمود رسول
 در باره من همچنانکه در باره تو و در باره پدر تو تبلیغ فرموده و در جسد این
 برده همچنانکه از تو و پدرت برده پس با آنکه حسین علیه السلام را رسیده
 احدی از اهل بیت او که استطاعت داشته باشد که مدعی بر او شود همچنانکه او
 بر برادرش بر پدرش مدعی میشد اگر بالفرض میخواست که ادعای او را بپذیرد

و حال آنکه نمیکرد بعد از آنکه رسید بر ناو و پل این اولوالارحام
بعضی از اولی بعضی از کتاب الله جاری شد پس بعد از حسین علیه
علیه السلام متولد شد بعد از محمد بن علی و فرمود که رجس شک
است و الله شک در پروردگار خود نمیکند عرض میکنم حقیقت همین یک حدیث
در استدلال بظاهر قرآن کافی است خلاصه و سائیل هم از این بابها اظهار شده
نکرده بود الا اینکه میخواهند اینکه مقدمه باشد یک نحو از بعضی آیات استدلال
کردیم در انواع راهها میتوان استدلال کرد و مشایخ ما اعلی الله مقامهم در کتب
ذکر نموده اند و هر که خواسته باشد باز رجوع نماید و ناچار آنکه اسامی هم در آن
میکنیم که خداوند در سوره انفال میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا**
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ
قَالَ لَكَ مِنْكُمْ وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و باز در سوره
احزاب میفرماید **الَّتِي آوَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ**
أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ
اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ و این آیات حقیقت مخصوص با ائمه
علیهم السلام است و خاصه بیان اتحاد و یگانگی ایشان را بیک حضرت امیر
نفس پیغمبر است که میگوید **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ**

وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ قَالُوا لَكَ مِنْكُمْ و در واقع که همه ائمه
مصدقان آن هستند و در ظاهر نیز با همه ائمه السلام خصوصیت دیگر دارد
که جمیع اظهاریان با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است و از او است نفس
بعد بطور عموم در همه ائمه علیهم السلام میفرماید **وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ**
أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و دلالت بقدر اطلاق شامل همه قسم ولایت
است بدون تشریح و معذرت در این باب و لا اثبات ولایت کلیه را بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید که میفرماید **الَّتِي آوَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ**
أَنْفُسِهِمْ پس بر همه مؤمنین اولویت دارد از هر جهت چنانکه در این دیگر هم
فرموده است **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** و بعد در اینجا فرموده
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُفَيِّزُونَ الصَّلَاةَ وَيَتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ زَاكِعُونَ و دانسته که اجتماع امت است مخصوص حضرت امیر علیه
است و از عمر نقل میکنند که گفت گفتند آنکس در حال رکوع بخشد که
دوباره من هم چنین نه نازل شود و اگر نشد پس در حضرت امیر علیه خاصه که بشهر
نبیست اما در این آیه که از سوره احزاب نقل کردیم بعد از اثبات اولویت برای بنی
فرموده است **وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَى**
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ و این آیه مخصوص و بیان امرت و ولایت است چنانکه
در اخبار بسیار فرموده اند و در آن هم معلوم است که بعد از آنکه اثبات مؤلف
برای ازواج فرموده اولویت نیز مخصوص با اولی الارحام فرموده زیرا که بعد از
مقدار آنکه بنی امیة همه مؤمنین است و در بنی امیة پیغمبر است پس ولی

و در آن مؤمنین ابتدا و آلام همه مؤمنین هم خواهد بود چنانکه پدر و ملا و برادر
 خود هست و جد و بر پدر و فرزند هر دو خواهد بود چنانکه در شرع هم این
 ساله در جاء خود ثابت است پس بجه که آلام همه مؤمنین است از جاء از او که بعد
 او و آلام با و پند البته آلام همه مؤمنین هم خواهند بود و این اولویت را
 بخص امتام حسین علیه السلام بان ترتیب خاص معین آمده و دانسته اما بعد از آن
 هر یک که دیگر از اصحاب کساء و اصحاب باقر و زینب و غیره و دیگر که نمائند بوالله
 ایا اول الارحام و همه ایشان جاری خواهد شد و هر یک از ایشان که نقصی
 هم در باره او باشد و مانع دیگر از کتابت است و اجماع و دلیل عقل نداشته باشد
 البته و بعد خواهد بود پس این کلمه مبارکه در عقب حضرت سید الشهدا علیه السلام
 جاری میشود تا بقدری که هر یک از ایشان از پدر و مادر و بیرون شهر و ماضی
 حجة بن الحسن صلوات الله علیه که امر ولایت و امامت مرتباً آمده است و ممکن نیست
 که در هیچ طبقه از ایشان منتقل بدگر باشد و اما نسبت بنا بر مردم که معلوم است
 شهادت نیست و از هیچیک از ائمه صلوات الله علیه هم بعد از حسین علیه السلام
 منتقل بر برادر هم نخواهد شد زیرا که یا بودن فرزند و ولایت پدر خاص است
 و منتقل برادر نمیشود چنانکه در او ثبات با ولایت و دماء و سایر حقوق هر فرزند
 مقدم بر برادر است و شرعاً ابتدا شهادت در این باب نیست و چون این مورد از احزاب
 اولویت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر همه مؤمنین است این است که اولویت با ولایت
 هم در این مقام بر ترتیب معلوم راجع به این مطلب است و شهادت در این نیست و هر
 یک از این اولویت خواهند داشت و آلام جمیع خواهند بود و ایا از حضرت حجة

بن الحسن صلوات الله عليهم اجمعين بدو بگفتند که از تو چه انتظاری میشود و در ادامه قائل
وولات کلمه خواهد شد باز خبر اینهم نخواهد شد زیرا که او را یغیر خدا صلی الله
علیه و آله بقرقران فرموده است ما کنت يد عا من الرسل برب
بونیع شایر بغیران کند شده خواهد بود و باز خداوند میفرماید شَهِدَ اللَّهُ
أَنَّ إِلَهَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ رَبِّهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
و کلمه لن نفی ابد میکند که هرگز نیست خداوند بدل نمیشود و منقلب
نخواهد شد و نیز فرموده است لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بمرحبه
در ارم شالقه بوده است در این است که خواهد بود مگر هر چه بدلیل قطعی خارج شود
و از جمله شتهاء جاریه این است که خداوند در بناسل سبل و عدد در رؤساء ایشان
فرموده وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
عَشَرَ نَبِيًّا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ
آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّيْتُمْ أَوْفُقَهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا
حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ
مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ و در این دیگر باز بیان اتباع
انصار میفرماید وَقَطَعْنَا هُمْ اثْنَيْ عَشَرَ سَبَاطًا ثُمَّ وَأَخْبْنَا
إِلَى مُوسَى إِذْ أَسْنَقَاهُ قَوْمَهُ إِنَّا خِزِبَ بِعِصَاكَ الْحَجَرَ
فَانْجَحَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا نَذِ عَلِمَ كُلُّ نَأْسٍ مَنَ شَرِّهِمْ

پس طاعت امام این است هم در آن ده طبقه خواهد بود و عموماً هم که برایشان جاری میشود
 دوازده چشمه خواهد بود و اگر چه مآد رسد استلال به بواطن نیستیم ولی بمناسبت
 این کلمه را بشو که این دوازده چشمه حقیقت دوازده نفر استند که بآب
 علم خود سقايت امام را میکنند و در این امت هم چنین منوال جاری است و این است
 که در بواطن این مآد که فرموده است **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا**
فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ در اخبار فرموده اند که مراد غیب است امام عصر عجل
 الله فرجه است که اگر غایب شد کس که مثل او امام بیاورد و در حدیث
 بابواب ائمه تا و بیل فرمودند که اگر غایب شدند کس که علم امام را برایشان
 بیاورد و در رسد بواطن نیستیم الا اینکه غرض همان بود که اسباط دوازده
 سبط بودند و نقباء و رؤساء ایشان دوازده بودند و چشمه ها عاب آنها دوازده
 چشمه بود و نیز جاری عیسی علیه السلام دوازده نفر بودند پس در این امت هم
 امر همین منوال جاری شده و اجتماع امت است که ائمه دوازده امامند و سوا
 ایشان ائمه نیست و اگر چه باین اندازه از معنی ظاهر خارج است ولی چون قرینه
 در ظاهر دارد میگوئیم که باز خداوند فرموده **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ**
اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ
أَنفُسَكُمْ و بدیهی است که این عدد مآد ظاهر که اولاً بعد از
 خلقت آسمان و زمین و گردش آسمانها بر گرد زمین معین شده است و در
 روز خلق آنها وجود عینی نداشته است و ثانیا اینکه مطلب عمده نیست که

مبتنی باشد و راجع بدین مآد باشد که باین مآد خداوند جبرئیل ذلک
 الدِّينَ الْقَيِّمُ و مآد اهل دینان مختلفه مآد را دارند و اختصاص ندارند
 پس مآد ما مطلب دیگر است و تعبیر از چیزی دیگر آورده اند که ما نمیدانیم و بعض
 قرآن رجوع باهل ان میکنند که فرمود **فَأَسْأَلُ أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ**
لَا تَعْلَمُونَ و رجوع بر این سخن در علم میکنند که فرمود **لَا يَعْلَمُونَ إِلَّا بِمَا**
أَلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ که در اخبار بسیار فرمودند مآد اهل
 ذکر و ما نیز راسخون در علم و صفة امام و ام از قرآن دانسته که شاهد بر خلق
 ایمان و زمین است چنانکه از مفهوم قول خداوند ظاهر شد که فرمود **وَمَا**
أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسُهُمْ وَوَمَا
كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصِيَّةً و مراد فرموده و **وَكُلُّ شَيْءٍ آخِصٌّ بِمَا**
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ پس به بینیم در تا و بیل شهر فرموده اند که مراد ائمه هستند
 و عدد ایشان که این است دین قیام چنانکه در تا و بیل فرموده اند
 که مراد ائمه هستند و مکان و زمان هر دو تا و بیل با ایشان میشود خلاصه که
 غرض از آن است که عدد ائمه دوازده نمیکند و در تا حضرت حجة بن الحسن علی
 الله علیه السلام که دوازده ایشان است عدد ائمه ختم شده است و از حضرت سید
 الشهداء علیه السلام از مرید راجع پرسیده منقول شده است و چون هیچ زمانه در
 دنیا خلایق از امام نمیدانند چنانکه فرموده **يَوْمَ تَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ لِيُشْهِدَ**
وَجِيهًا بَكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا و فرمود **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ**
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و امامت هم که با جماع شیعه و پیار از غایت

منفصل بحضرت جعفر بن الحسن صلوات الله علیه شده است پس البته باید حق و
 در دنیا باشد و غیبتا و مناف با وجود نبیست چنانکه در زمان ظهورشان هم انمار
 در یکی از شهرها بود و اگر مردم آن شهر را میدیدند از شهرها غایب بودند
 حضرت هم در غیبت خود در یکی از شهرها است و معدود کمی از و اولی او در خدمت
 هستند و از شهرها غایب است چنانکه فرمود سخن بود بقال طاکره و ما باقی
 من و حش و فرمودند آن حضرت داد و غیبت است که در غیبت اولی می بیند و او
 مکرر اقصیه شبیهان او در غیبت ثانیه می بیند او را مکرر اقصیه موالی او این
 خارج از محل سوال است الا اینکه بمناسبت ذکر می شد و غرض آنست که حضرت جعفر
 الحسن علیه السلام بنقض قرآن نیست مکرر و صریح بود و طوری که بحضرت امیر علیه
 مکرر در حسنین علیهما السلام که اخوین بودند و پانزده امام دیگر نیست بر پشت هستند
 که فاصله بین ایشان نیست و ممکن نیست که از غیر ایشان آمده و بنقض قرآن
 و اما اینکه اسم آنحضرت چه باشد این مطلبی نیست که از طریق ظاهر یا باطن است لای
 بران شود و علمان در زمان نبوت خاصه که آنچه بر ما محقق است این است که از زمان
 که نقصان بسیار بر قرآن وارد آمد و بسیار از آن از دست ما رفت است و بعضی
 امام علیه السلام اگر قرآن را آنطور که نازل شده بود میدیدیم انتم را با اسم در قرآن می یافتیم
 و از آن قبیل آیات قرآن انداخته اند و استدلال بر اسم ظاهر ایشان مشکل
 و این مطلبی است که نمی خواهد داشت زیرا که اگر ما اسم ظاهر را غیر ملفوظات
 که با این اسم اشخاص بسیار در عالم بلکه در بیضا شام بوده اند و قطعاً امام نشده اند
 و بصرف ظاهر این اسم که بر امام نمیتوان خواند اما علامه های ذابنه ایشان که

اسم و صفت ایشان است که همانها است که بعضی شان از بابا است که دلیل محض
 ایشان است که اشاره بانها شد و بعضی علاوه بر اینها است که در قرآن بسیار است و
 خلاصه که حضرت جعفر بن الحسن صلوات الله علیه بنا بر اغلب اخبار منحصر بفرستاد و
 بر این نداشت که اسباب شبیهه باشد و بگوئیم متماثل بفلان امام است همان یک نفر
 بوده است و همان یک نفر امام بوده بل و خبر از همین بن میزبان نقل میکند که آنحضرت
 برادر می داشت و سببه نام و در برادر هم که اتفاق دارند و کوچک نیست به بزرگ
 نمکین و شبیه دارد و مدعی مافقه نیست باز مثل یک نفر خواهد بود و شبیه نمیشود
 و حاجت بدقیقه برای اسم نیست که از قرآن استخراج شود بلی اسماء و عینه مثل قائم
 و مهدی و امثال اینها را ممکن است از قرآن استخراج نمود و چون صادق بر کل آن
 است و بقریناتش خودشان همه قائم یا مرآت هستند و همه یک هستند و همه متماثل
 سبب و وارث سبب هستند که در اخبار فرموده اند این است که اگر بعضی از این اسماء را
 هم از قرآن استخراج کنیم چندان مهم نیست و بموجب اخبار و دلالت آنها بسیار از اینها
 را ممکن است استخراج کنیم پس آن بزرگوار پیغمبر جعفر بن الحسن است و حیات و حیات
 و چون بعضی مبدءین دعا و باطله کرده اند و اسم آنحضرت را بر سر خود گذارند
 اند میخواهیم و لا حول و لا قوة الا بالله بعضی از صفات و علامات او را از کتاب خدا
 استخراج کنیم که بعد از اینهم که تشریف میاورد بان صفات شناخته شود نه که هر کس
 مدعی این مقام شد از او پند برفت شود چون نظام ایشان هر چند که ثابت و محقق
 است و تغییر پذیر نیست اما بعد از آنکه آنحضرت غایب شده و ظهور میفرماید و
 صلب و روحی میفرماید نیست که بدانیم از نسل کی متولد شده بلکه موافق اخبار حضرت

بمدان بدین صورت چون هم ظاهر خواهد شد و خود این نشان در کمال است که
 این باب ششم را جماعت خواهد شد بلکه در این باب جماعت خواهد بود
 که توانستیم به آن نشانی را با هم آوریم و بخوانند چنانکه بعضی از اصول این نشان را
 دارند این است که باید صفات و علامات خاصه از قرآن دست پیدا ویم که اگر
 بان صفات ظاهر شد از او بدینیم و بقیه کنیم خود آنحضرت است و الا که کول نفوس
 و بعد از قرآن و چنانکه انتظار که همه چشم را بپایند و بخود و عده را بهیم که خواهد آمد
 چنین و چنان خواهد کرد که نشان بدین خدا نشان محول و قوه و فضل خداوند
 نشویم چون شیطان از کمال عداوت که با ما دارد و اولاد و زمان غیبت و ما را
 بجهل و امید دارد و طول زمان غیبت و در میان ما بوسه میزند تا جائی که بسیار
 التماس با الله اعطاف بوجود او را از دل جماعتی از نابینان میرسد و اگر جماعتی بر این
 اعطاف باقی ماندند نشانی از این میماند که بناحق مدعی این مقام بشوند و ما
 که تشکی زمان غیبت را بدیده خود با الله ساری را بماندشان میدهد و مثل و مجمل
 میکند که اب فرودفته ماهی است که برین آمده و ما را دروان دروان و با و میرسد
 و هر چه که بدویم معلوم است باب نهمیم و سلبیکه از نظر عموم میشود اما طایع
 ما را بفرمایند و عصبیتها را جاهلان و امید دارند که اقرار بخطای خود نکنیم
 و همان بیابان خشک خالی که نماینده سرب شده بود و بعد از آنکه رسیدیم به بحر خال خشک
 شوره زار و نمی بینیم همان را مستحکم باب کرده و عوض اینکه باب دست آورده و بنوشیم
 و دفع عطش ما شود خاک بر سر کنیم و خود را از تشنگی هلاک نماییم و حضرت الهی و الاقر
 ذلك هو الخذلان المبين نمایانم یار میرسیم بخداوند که می بخشاید مهران که

ما را بفضل و کرم خود حفظ فرماید و بعد از این همه انتظار میباشد باین نشان و بقیه
 تمام و صلوته علیهم خلاصه بدانکه فضایل و مقامات و صفات الهی علیهم السلام
 که در قرآن بیان شده پیش از حد و حصر و مقدار معرفت تمام خلوقات بعد از خدایت
 و از ادراک آنها عاجزیم مگر اقل قلیلی که از پشت پرده های بسیار دیده باشیم و همانها
 هم در جات و مقامات است و کلیه صفات آنها را بدین جاداد و ان علامه این خلق و دولت
 که احتیاج بانها و ترفیع بانها برای عامه مردم میباشد است زیرا که ادراک آنها را کج
 و بعضی از آنها را لوید رجبه باشد که ممکن الادراک باشد از صفات و کالات لازم وجود
 ائمه است صلوات الله علیهم که مرکز منفک از ایشان نمیشود و از این گونه صفات با
 معرفت شصتیه حاصل نمیشود زیرا که همه دارا این صفات هستند چه اینکه معرفت ایشان
 باین صفات باز کار هر کس نباشد و همان قدر که ممکن است برای معرفت انانیت
 خوب است اما چون در این زمان ما انتظار شخص خاصه از ائمه را داریم علاوه بر صفات
 نوعیه علامات خاصه را هم دست پیدا ویم که شخص او را محول و قوه خداوند بشناسیم
 اولی است و اگر چه این صفات نوعیه هم در شخص مریدان ایشان است اما باده معرفت
 ایشان بان صفات نوعیه مشکل است تا صفات شصتیه مثلاً اگر بنا باشد علیه را
 تو بعلام بشناسی مشکل است تا اینکه معرفت او را بقدر قامت و شایان ظاهر او کرده باشند
 زیرا که تو اهل علم نیستی که با آن از آنرا بشناسی اما قد قامت و شایان ظاهر را همین که
 دانستی و چشم داری هر قدر که غایب باشی با آن میتوانی از آن راه بشناسی و این است که با
 خصوصیات از این قبیل آثار و علامات و از قرآن استخراج میکنیم که برای عوام خوا
 هم محول و قوه خدا نشان باشد که از آن راه او را بشناسند پس عرض میکنم که خداوند

علیه السلام فرموده و فرموده **عَلَى رَبِّكُمْ أَنْ يَحْكُمَ** بینه نصرت کند
 شما را بر دشمن شما بعد باز رویت امتیه کرده و فرموده است **وَإِنْ عُدْتُمْ عَدَا**
 بینه اگر شما باز سغیان بیاوردید ما هر قاشم ازال محمد صلوات الله علیه را بیاوریم
 عرض میکنم به بین تاریخ وقایع اسلام است و آنچه نسبت بال محمد علیه السلام
 کرده اند و جرئت استقامت که سابق کشیدند تا در آخر که صاحب الامر صلوات الله علیه
 بیاورد و انتقام بکشد و در بعض اخبار رفت و در مرتبه را بقبل حضرت امیر و امامان
 علیهم السلام تفسیر فرموده اند و عو کبر رایت هارث سید الشهداء علیه السلام قرآن
 معانی بسیار است و نیز اجالا فرموده است **وَمَنْ غَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوِّقَ**
بِهِ شِمَّ نَجِي عَابَهُ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ و در تفسیر آن روایت شده است
 که من غاقب بینه رسول خدا صلی الله علیه و آله که مراد آنچه در دید و چنین و
 امثال آن از جنکها اعتقوبت فرمود باشد **عِثِلَ مَا عُوِّقَ بِهِ** یعنی آنچه نسبت بیاور
 درمکه کردند تا و قیله اراده قتل او را نمودند **شِمَّ نَجِي** علیه لیتصرون الله بتمام
 من و آله علیه السلام که مراد آن ظلمها که تا از آنها نسبت باهل بیت و خاصه نسبت بسید
 الشهداء علیه السلام نمودند خداوند نصرت را بایمانم از اهل بیت او خواهد فرمود
 و نیز فرموده است **وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا**
فَلَا يُزِفُ فِي الْقَتْلِ باین حکم نوعی است و خاصه در اخبار بسیار فرمود
 اند که مراد حضرت سید الشهداء علیه السلام است که مظلوم شهید شد و
 او صاحب الامر علیه السلام است صاحب سلطنت که اگر اهل زمین را بخون بید
 الشهداء علیه السلام بکشد اسلاف فرموده است و بنابر همان حکم نوعی که ملاحظه

کنه خداوند بر آله و اولیاء مقتولین این سلطنت را قرار داده ایام بر آله ال محمد علیه السلام
 این سلطنت را بر آله و اولیاء ایشان قرار داده که باید خون همه ایشان هدر باشد و
 از اولیاء ایشان بخونخواهی ایشان بر غنیمت چنین نیست بلکه در سایر مقتولین
 بسیار احتمال استحقاق قتل می رود که اگر بظاهر مظلوم شمرده شوند در حقیقت
 داشته باشند برخلاف آل محمد علیه السلام که از فرط عصمت مظلوم معروف هستند و
 و اگر بگویند که مثل غدار و سفاح مثلا نایک درجه نخواهی کرد و در عرض میکنم اولی
 که از اولیاء ال محمد بودند و تا بنا عرض نمائیم هم نایک درجه داشتند و اگر
 خونخواهی صرف بود در باره غدار و مثلاً اقوال و روایات مختلفه نقل نمیشد و
 نیز سلطنت را مقابل بود و باغراض خودشان کاری کردند غایب از جهتی موافق
 افتاد و این است که در اخبار فرموده اند که مگویند **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْ نَصْرِي**
لَدَيْكَ و همین بکن دید زیرا که ممکن است خداوند بدست شتر خلو خود را نصرت
 جوید مثل اینکه بیضا نصرت نصرت حاجت بلکه باز بگویند و لا نسبند لپی
 غیره زیرا که بوی حق نصرت میجوید و بدلیه بر اعدا و اصحاب و نیست خلاصه
 است که و به سایر آل محمد امرونی صاحب الامر صلوات الله علیه است که البته باید
 سلطنت او اظهار شود و خونخواهی اجداد ظاهرین را بفرماید و خداوند دانایا
 متعدده از اراده حقیقه خود خبر داده و وعده داده است که این مطلب را انجام دهد
 و البته خلف هم بنفر نباید چنانکه فرمود **إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُ الْمُبْعَادَ**
بِرِ فرموده است **وَيُرِيدُ أَنْ يَمُنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي**
الْأَرْضِ وَيَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَيَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و يمكن

میدهد و باید قبی غلبه کند که در جمیع قریه های زمین صدای اذان بلند شود
 و امر اسلام جنان قوت بگیرد که احد نتواند مخالفت کند و در اول ظهور شاید
 امر بلیه انحصار و تمکین و تسلیم و صلح تمام ملل را در دل و قبول جزیه و صفای
 ... آنها بگذرد و در میان زمان قلیلی که تخلف از شرایط صلح کند تمام را قتل
 کنند مگر که ایمان بیاورد و باز خداوند فرموده است **هُوَ الَّذِي ارْسَلَ**
رَسُولَهُ بِالْحَدِيثِ فِي دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس البته باید غالب بر کل دین شود و تمام ادیان باطله را
 بالاخره از عالم بردارد و از صد اسلام تا کون ابد این وعده های خداوند
 انجام نکرده بلکه اگر ملاحظه کنی بدو و خرابی را قول اسلام شده و همان جزیه
 غلبه بر کفار و جن پر که بر بعضی آنها گذارده شده بود باقی نمانده و همه در دل و
 ملل نظام غالب بر اسلامند پس چگونه میخاد خداوند انجام گرفته است و کی
 است اسلام متکثر از امثال امر خداوند شده اند که فرموده است **وَقَالُوا**
الْمُشْرِكِينَ كَأَفْكَارًا يُقَاتِلُونَكُمْ كَأَفْكَارًا و در راه از حضرت
 صادق علیه السلام نقل میکند در این امر که فرمود باید مقاتله با همه آنها کرد تا
 مشرک نماند و کل دین بر ایم خدا باشد و فرمود تا و بپای این ایمان آمده است و اگر کسی
 ما برخواست زود باشد که بر بپند هر که او را درک کند انچه از او بپای این ایمان خواهد
 آمد و هر کس برسد البته دین محمد صلی الله علیه و آله بهای که شب سیه تابانند
 شراب پرست زمین نمانند چنانکه خدا فرموده **يَوْمَ لَا يَنْفَعُكُمْ** چنانکه خدا فرموده و بعضی
 همچنانکه باز خداوند فرموده **وَقَالُوا لَهُمْ حَسْبُنَا مَا نَكُونُ فَنَسُوا**

بگویند **الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ بِهِ سَعَاتِهِمْ** و بگویند که فرموده
 است **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ**
يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و مراد از فرموده بود و او را و علیه السلام است
 و ذکر موافق حدیث نوع کتب شافعه است و عباد صالحون قاشم و اصحاب ان حضرت
 هستند که باید کلیه وارث زمین و مصرف دوزان شوند و چقدر بجا مانند
 کسانی که دل خود را بمنزله قاشم و اوبلاش جاهلان خوش میکنند و مثل این و قاشم
 خاصه ما را که ظلم و جور عالم را فر گرفته که همان طور که در اخبار فرموده اند اسم
 خدا را نمیتوان برد و همه امور دین و العباد با الله حرفهای قدیمی و کهنه پرست
 شمرده شده پس تا اوقات باطله بگوئیم که بین چه تمکینی برای اهل حق حاصل
 شده و چه غلبه بر کل ادیان نموده اند و چگونه خوف و تقیه اهل حق را بپوشانند
 و هر چه فتنه دل خود را خوش کنند و باطل بر ایند و خداوند میفرماید
وَلَكِنَّ آخِرَ نَجَاتِهِمُ الْعَذَابُ إِلَىٰ مَتَىٰ مَعَدٌ وَذِي الْقَبُولِ
مَا يَجِبُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ
بِهِمُ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ و هم چنین فرموده است **أَفَأَمِّنَ**
الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ إِنَّ يَخِيفُ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ
أَوْ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ **أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي**
تَقْلَبُهُمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ عرض میکنم و همه اینها اشاره بر آن وعده ها است
 که البته باید بشود و همه اینها در زمان قاشم علیه و بر دست ان حضرت و اصحاب او

خواهد شد و او است عذاب خدا بر ایشان که خواهد آمد و خشمها و وزقان او و
 پیش از ظهور او واقع شده و خواهد شد و این ناولات مملکت و الله نخواهد گشت
 و هر کسی که از اهل بدعت خود را اهل حق بشمارد و گمان میکند که عدل هم این
 حرفها را بگوید و کند شنه و استخلاف حاصل نموده اند و دشمنان ایشان از ایشان
 در قتل و هلاک شده اند اگر با انصاف نظر کند میبیند که هر کسی این ناولات
 را بر آید نمیتواند بکند و فرقه در میان نیست بلکه البته دیگران اولانند بلکه
 این ناولات را در باره خود بنمایند و از خود این جماعت مبدعین انصاف برسم
 که با سایر مسلمانان و انظار اسلام و عقاید خود اسوده و تو این ترند با شما که قتل
 بعد از هشتاد سال در اسلام مسلمین نمیتوانند مسلم خود را بلفظ معروف ببرند و
 بپرده خود را با ایشان نسبت بدهند و هنوز که شده بزرگان شما محبوسند و در
 بلاد مسلمین نمیتوانند علنا راه بروند و تورا بحق خداوندند اگر اقرار بخداوند دارند این
 است نمی نمکن و نمکن و این است اختلاف و این است غلبه بر یکدیگر این که اگر این باشد
 هر مانی و هر جماعتی میتواند همه اینها را بخود نسبت بدهند بلکه بطریق اولی
 و وضعی است و است و جفاست برای شخص عاقل که گوی جماعتی خارجین از دین
 بخورد و این منخرافات دل خود را خوش کند و والله که همانکه در دل دارد و اصل
 معتمد باین آیات و اخبار نیست و همه را فاشانه بشمارد بهتر دانستن و بر و بر
 عتلا نزد بکثر است تا اینکه بظواهر و در نفاق قبول میکند اما همه این وعده ها
 ناول بوضع حاضر خود نان میکند و خدا میداند که پادشاه باری اطفال خدا
 از این ناولات باطله بیشتر است باز آنرا از بزرگان اطفال متعرض غنا نیستند

میگویند بگوید باز می کنند تا بزرگ شوند اما شما بپاره ها که یک توبه از این
 طرف بچوید و یک بر کما از آن طرف و بعضی ان کشته میشوند بدون اینکه در
 بیرون آورده باشند و بعضی ان حبس میشوند و عموشان چنان گرام و غیر میزدند
 که در ملا مسلمین کشته ناخن می شود و بعد از آن عمرمانه بیکدیگر میگویند بیهوش
 سلطان برای ما فراهم شد و چه عزت و شوکت و غلبه دست آورده ایم حقیقت
 این سلطنت و عزت از آنکه خود شما باشد دست از سر سلطانان بپاره بردارید
 ضمنا و احوال خود بگذاشتن و الا با انتظار رسیدن این وعده ها دلخوش باشند
 بعد از همه اینها باین حرفها مفت نکند وند و ما بوسه فاشند و روزگار بچهر
 از این نشوند عجل است و الله از عداوت شیطان با ما که راغبه بین قد و دلخوشی
 ما بچهر قد و دلخوشی که ما با انتظار یک روزی دل خود را خوش کنیم نشود و عقیده
 ما را نیست باین ناول میکند مثل نظر و مسدود فرض کن عجزین صادق بیا خبر داد
 اند که چند دیگربار میباید در دختان سبز زرع میشود و از زمین انواع نباتات
 و دریاچین میرود و بیلان بر دختان میخواتند و در دختان باران بر زمین میرود
 و اقسام بوجات دست میباید که مثلا اگر سبک بر سر بگیرد و زرد دختان راه رود
 و مانند مسافه سبک تو از انواع بوجات و کار نک از بار دین دختان پر میشود
 و طغاه نمیشماران میشود و نگاه بشود و عزیز قاهر قدیر و از آخر نشان بر سر
 استحقاق اهلان زمان هوا منقلب شود و در عدد و برق و باران شدید و برف
 نکرک و در ضمن ضاعقه هاهم از انسان بریزد و زلزله های متوازم در زمین حادث
 شود و خانه ها را خراب کند و جمع کثیری را هلاک نماید و خونها جاری شود و دختا

بشکند و انواع بلاها حادث شود در این بین بعضی حق تعالی که هنوز اجلشان رسیده
 و گوشه یار میباشند بیکدیگر نشانهات کردن و هر يك از این انواع بلاها را با اسم یکی
 از آن وسعه قلماء جاری میخوانند و طبایع شاعر هم که مزخرفات میسریند تشبیهات
 بسیار میگویند و بعضی از علما هم در این بین واقف بر مخفیان این شعر از جاهل شوند
 و در این حق خداوند بین در نظر عقلا این مزخرفات که میگویند چه اندازه قباح است
 شاعران خواهند داشت که شخص اینقدر جاهل باشد که بلا را از جهت تمیز ندهد
 جلیب های ملکه و صواعق محرقه را با اسم آن نعمتهای جاری تلقی نماید و در حق
 و دانسته که همه این جماعت را سزاوار خواهند خواند بلکه بجا این خواهند شناخت و
 الله هم الفطره ملایمت هستند در همین خال باین سواد و ان مغاره که بر زبان
 و از دهان میصدند بایشان میرسد معدنك شيطان هم از سخن آنها دست
 نمیدارد و باین مخفیان مزخرف و ایجاد کرده بین چه نعمتهای فراوان در دهر
 بماعطاشند و نمیکند ارد که بچاه هار و بجاوند و اولیای او بنمایند و توبه انابه کنند
 بلکه بلا را بردارد و مانند قوم بولس از آنها انجات دهد و بگذران روزگار و بگذران
 بار و در روزگار چو شکر آید و در این حق آنکه بکه ما را از عذوب جو آورده بین این نایاب
 جاهلان بهیچیز دیگر غلبه میکند که فتنه مانده و الله که بین همین است نه ما هم نفیست
 نذاعنها هم بر از فتنه امتیها تمام ترفع شده ظلم و جور و عصیان عالم را فرا گرفته
 بآن کلمه حق را از دست جری بیرون نمیتوان گفت اسم خدا و پیغمبر ائمه صلوات الله علیهم
 از زبان کفر عالم را گرفته سلبین عقاید اعمال سلاطین خود را که برشته اند خارج
 اگر بخواهند تمام دهری شده اند معتمد باین نایاب نیستند چه با خاتم و بر حسب تحقیق انواع بلاها

عالم را فرا گرفته و در همین اسم خود را نمیشناسند و بیز چاه این که صاحب طاعت
 و قوت باشند محال بگوئیم که بین چگونه موعدها که از ظهور ائمه داده اند بر
 کرده و قدرت و سلطنت او به عقلی رسیده است همه اینها حرفهای سینه پاره و
 مزخرفات جاهلان است خداوند متعال را بش و معرفت خود را میباید خلاصه بر این
 وعده ها که خداوند در ظاهر صریح قرآن فرموده البتة باید بشود و بدلیل موعظه
 حس اگر بالفرض هیچ هم نباید بشود مگر همین وضع غاری در روزگار و دیگر این
 نازه بر این مخفیان بنمایم همین طور بحال خود بگذرانیم و اقله اگر روز خوش نیایم
 انتظار شراداشته باشیم که بهتر است و انتظار الفرج فرج اقاما بوی صفت خود را بداند
 است که مولد همها و نعمها و بلاها عظیم است چون میبیند که از سلامت خود مایوس
 شود و تن بمرگ دهد و اخلیل ناست که بمرگ و آثار غریب بر او مایوس است حتی
 فعل میکند که طبیعی مدعی شد که من هم موم و از علم و دایم بهشت اسم و علاج و راه
 دایم میخواهد بخرم که بگوید طیب بگو گفت من خاصه و بلا امتحان و چهل روز است
 خلتان شخص مشغول بگو بیدن ها و ن شد با اسم این که تشبیه می نماید و روز عجل
 که خاص شد بر امتحان شریع ایشا العز و دوست او داد و او خورد و هر چه
 مکر کرد و دقت نمود طم و دایم از آن نفرسید و بر خود هم کند او بود که با و نمیدانند
 و علاج خواهد کرد پس همینکه نفرسید که چپش از علاج خود مایوس شد و افتاد و
 بر مایوسه بسیار بدست و این است که خداوند در کتاب خود می آید از آن فرموده
 وَلَا تَبْتَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
 الْكَافِرُونَ بر تمام اگر موعدها که خداوند در قرآن داده همین با اخلیل

قسم یکم الله یاب ما یوسر از ان نعمها شوم و ما یوسر بسیار بدست و با غایت
 که مکرر می نویسم از فرنگان کمال از صنایع زمانه دلالت میشود و ما یوسر هم
 که بخاطر دیگر ندارد پس خود را هلاک میکند و این از نتیجه ما یوسر است
 یار و دانا از راه دیگر عرض میکنم که او را ضرر و عسل است و خاصه مسلمین که
 اینها را و اینها صاحب عجزات و خوارق عادت و علم و اطلاع از غیبی نبوده و گن شده
 و حال و پند و صلاح فیض را بسیار بوده اند و مکرر خبر از تنبیهات میدادند و تذکره
 را مودعانه شنیدند و هر چند که بمقتضای عادت غالباً سلوک میکردند و اندک
 را به تعریف نفس خود و اتمام حجت بر خلق مکرر اظهار بسیار از معجزات را میفرمودند
 و در اخبار خود زمان اگر تفتقر و تنبیه نام شود شاید صد هزار حدیث در معجزات اینها
 و اولیا و ائمه هدی قلم یافت شود که در هر رفته قطع حاصل میشود که باین شدت
 قوا و بزرگی ب مکرر نیست بلکه بقدر این که شاهد و یقینه بر صدق نوع آنها باشند
 و سبب است که بعضی عالمها استعجاب باشد باین قدر اینها را در دنیا و در هر کجای
 جز از این نیست عداوت و برابری که در کتب و اخبار و با عوام و بابا و بنیامین مثلا
 از اشتقاق قرین و خبر میدهند و هم چنین از هلاکت بر هر دو سوای که برای خرافات
 کردن خاسته اند بودند و خداوند آنها را بر ما بجا و بجهل از چنگ ابابیل
 هلاک فرمود و هم چنین خبر از زنده شدن بر علیه سلمان بن داود و پوشیدن نون
 علیه السلام میدهند و هم چنین از معجزات حضرت ابراهیم علیه السلام و موسی و عیسی علیه السلام
 بسیار خبر داده است و هم چنین اخبار غیبی که در خود قرآن از امور خفیه و اشیاء مکرر
 داده است که یک و دو نماند و اگر بیک تفاسیر نظر کنی از این قبیل افرادان بی بی

تا جائه که نقل میکنند که منافقین و مشرکین طوفاً این مطالب را دانسته بودند که
 خودشان جلو گیر از سخنان بکد بگر میکردند و میگفتند که نگویید که از غیب خبر
 بدهید مگر ساری سخنان فاش میشود و اگر اندک عرق مسلمانان در تن گیر باشد ابتدا
 شبیه در صد و معجزات از پیغمبر و ائمه اطهار نمیکند و کلیه خداوند فرموده
 وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتُ بَلْ يَلِيهِ الْآفَافُ جَمِيعًا وَنَزَّلَهُ
 مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و توهم که اظهار
 عقیده بظاهر فراموش میکنی پس چرا انکار معجزات را داری و از این گن شده که در
 برابر اینهمه دشمن از کفار قریش و یهود و نصاری ممکن است که انسان مداکره
 این همه معجزات در همین قرآن یاد خارج بکنند و مدعی باشد واحد انکار و برادر
 نکند و نگویند چرا دروغ میگوئی باین امر و مثلا میگویند که کجاشق الف و راقع
 و چرا دیگران نقل نکرده اند اما از روزی که شنیدند از پیغمبر است انکار نکرد زیرا که
 با حضور خودشان واقع شده بود و نمیتوانستند علانیه منکر شوند و خود را
 در واقع دلیل بزرگی است بر صدق این معجزات که شخص با داشتن طرفین قوه
 در این کتاب که مدعی است که لا یأبیه الباطل من بین بکیده و لا من خلیفه
 نقل بگونه وقایع و معجزات بکنند و هر دروغ باشد واحد انکار نکند و نهایت
 انکارشان همین باشد که بگویند صحیحی در صورتیکه صحیح را شایع بوده است
 و اگر صحیح بود دیگران هم میبایست نقل از آنها را بیاورند و از آنکه نقل نشده که در
 برابر معجزات ایشان کار می بکنند که بطلان آنها را ظاهر کند و در واقع همین قولنا

که اینها سحر است و دلیل بودن سحر است زیرا که اگر هیچ نبود که جواب پیش از این نمیخواست
 اگر کسی بداند و بداند و بداند پس معلوم است که مسلم اعمال خارق عاده بوده که آنها را
 مستحق سحر میگرداند خلاصه پس بدلیل کاینکه مستحق و طایف موثوق بها و دلیل مثل
 و غیره است اسلام بلکه ملل این مطلب معلوم و محقق است که انبیا و اولیا صاحب سحر
 بوده اند و معنی آن چون یقین مردم بسیار است و شک و شبهات بسیار است
 شاید دلیل و غیبه حسنه میگویند که خواه یقین داشته باشند یا نه عقل حکم میکند که
 تا همه کس را ندیده که صاحب معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق حسنه و سایر
 صفات مختصه ایشان باشد کول بخور و خود بخورد نمکین منازیرا که اگر واقعا محقق
 باشد و یقینا همین طور است که مسلم ناکم باین صفت نیامده من اطاعت از مثل
 خود بایست ترا خود چنان کرده باشم و چرا مشرک بخدا می خود شویم که امانه غیر از
 ان امانه که خدا قرار داده بر او خود برتر باشیم و تمکین از او نمایم و بجهت دیگر بدو
 رجحان بایست مطاع باشد و من بدو حجت بایست مطیع باشم چرا برعکس نباید باشد
 چرا و از ادب نباشیم و هوای خود رفتار نکنیم و اگر واقعا همین نباشد و خلاف آن
 صورت نمیکرد که باز همین منوال رجحان دیگر بر ما از چه حجت است اگر معجزات که
 همه عاجزیم و اگر محصل است که همه خا همیم و اگر نفی است که همه فقیهیم و اگر ذلت است
 که همه ذلیلیم و اگر ضعف است که همه ضعیفیم خلاصه این صفات خلفیه مشرک
 که رجحان بر کسی حاصل نمیشود و اما علم و قوت و قدرت و عزت و غنا و غیره آن
 از صفاتی که برای ائمه شیده ایم که در اینها نیست و بسیار در آنکه خود تو هم از آن
 داری مثل علم و قدرت و انقدر در راه که بدو روغ مدعی بشویم دیگران هم میتوان

مدد غ مدعی شوند پس چه حجت دارد که تو را مقام دانند خلاصه که اینقدر نیست
 و حقیر بودن پسندیده نیست و هیچ حجتی را خداوند خلق نکرده و حقیر
 عنورا هم که خلقت فرموده و در جاه خود پسندیده است اما بیجا قیاس است مثلا بکبر
 کون از اینکه کوچک و ذلیل و مطیع اینگونه اشخاص که مثل تو غوغا بایست تراز تو
 هستند بسیار خوب است و خدا فرموده **لِلّٰهِ الْغَنۡیُ وَ لِلّٰهِ السُّلۡطٰنُ**
 و انسان را غنا و عزت خود قرار نداده که خود را بجهت ذلیل و پست نزد خدا کر
 نماید تا مردم از این مضایقه ندارند و هر تکلیف زشتی را هم که بانهایا بدیده باشد
 اما همینکه دعوت انبیا و اولیا حق بانهایا میرسد که میبویند و سرکشی مینمایند و
 همه اینها از عداوت شیطان و مکر است که اینها را انسان را راههای باطل و ابدا
 که خسر الدنیا و الاخر شوند و بدینا فایده نیندند سهل است که همان قدر هم که در دنیا
 اند ستمشان گرفته شود و خوب است ما و تو بوعون الله و هدایه مشایرا باشیم
 کول اینجوره اشخاص را بخوریم و چون رسائل متعدده و الحمد لله روان مطالب
 نوشته ایم چندان حاجت بنفصیل نیست و همین جا کلام را ختم میکنیم الا اینکه
 جناب شائل سائله جزئیه دیگر سوال کرده اند که چون ختم کلام بیان از امام میکنیم
 ان شاء الله و ان از پوشیدن انگشتر است که حلقه آن طلایه فرنگی باشد
 صورتیکه معلوم است که نصف پاکتر یا بیشتر از غیر طلا است که باطل و غلو باشد
 و در جواب عرض میکنم اما در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم که ذکر کرده اند ذهب
 معشورینند بدین وجه که طلا در صدق است و در عین پس اگر خلیط آن بقدر
 است که عرفا از صدق اسم ذهب بفساد است که البته لیسان برای مرد جاهل نیست

اگر اوصاف و اسم و ده باشد و حدیث و بیون کردن و احاطه طریق بخانه است و بعضی
 از مشائخین بودند که معصوم بودند و اینک اینها طلائع است و موضوع فی واقع نمیشود
 ولی مولای من اعلی الله مقامه مرعوفان حاج محمد خان نور الله مضجعه جناب
 و از دست نمیدادند و بعضی حلقه از قطع نموده از نفره میبایستند و نگین خا
 را بجای خود میبگذارند و هر حال که هر چند حکم بحیث شود احاطه مرغوب
 والله العالم بحقایق احکامه + تمام شد این رساله بدست بنده مسکین
 ابن محمد کریم زین العابدین در یوم عرفه از سنه ۱۳۳۴ هـ و بسبب
 وجهل و بیگانه و غافل و مستغفل را جاعل
 ربه +

قد وقع الفراغ من تلویف هذه الاوراق الشريفة بيد اقل العباد طاهر بن المرحوم الحاج
 عبد الرحمن غفر له في يوم الجمعة ثمانية عشر شهر ربيع الثاني من شهر سنة اربع
 وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الالف التحية والثناء ۱۳۴۴



از دشمنان فیوضات حضرت مستطاب العالم الشریف و المحکم انصهار
 والفرد الذی له کس له ثانیة حجۃ الاسلام و آية الله في الانام مولانا الموقر
 و ملاذنا المسددان حاج زین العابدین خان کماله
 اجل الله شأنه و انوار برهانه زبور تصنیف بافته بود
 بر حسب خواست ناظرین اهل شار الیه و قد صدق الله
 لمراضیه بلع کردند

چاپ اول

ایران

اردبیل

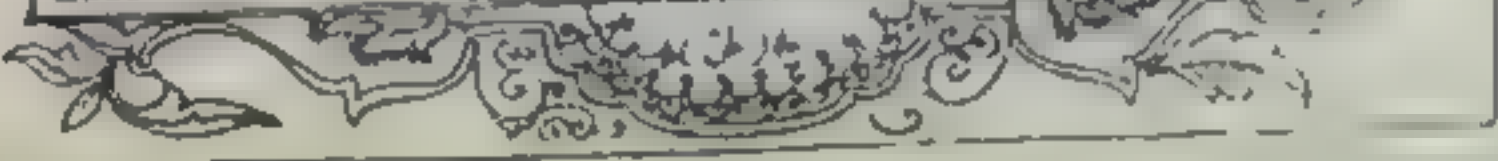
تبریز

۱۳۴۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد چنین گوید بنده اشیر
زین العابدین بن کویم که رقیبه ملاطفت شمه در ویدار آذین باج
وقام الله من شرو الانس والجان از طرف جناب مجتهد نصاب بحث انتساب اشرف
الخاص لا تقاب راد ویکو سراج مبره علی اکبر افاد بد غره شمه بجزایح خلفه الله
مرجوع میرد و مغفور خاص محمد صادق ناجو وای طاب ثراه و جعل الجنة مثواه که بعد
از نامه ای هم دوستی خوال نموده بودند از بعضی شکلات ابیات قرآنی و مسائل عرفانی
در این ناچیز علاوه بر اینکه خود را قابل حل اینگونه شکلات نمیدانم موانع و عواید
از الزمان که موجب خلل بال و پریشان حال و محروم از معرفت است بسیار
راشتم بدان قسمی که فی الحقیقه لازم است که قلب مجتهدی در فهم شکلات برآید
شخص خاص باشد بپیش نبود ولی از آنجا که جناب سائل دقت الله تعالی البتة عن



خلق خود سؤالی فرموده اند امید است که خداوند توفیق دار وفق فرموده عبادان که
موجب حل اشکال ایشان باشد بر قلم این ناچیز جاری فرماید فانه بالاجابة جدد و
علی باشاء قدیر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاه
فرمودند اول این شریفه در سوره مائده و انزل علیهم نبأ ابی ادم یحیی
الیه فاصبح من النادیهین بعد من یما یند من اجل ذلك کتبنا علی بنی
اسرائیل انه من قتل نفسا ینقش فی الخرابه شریفه ظاهر این مبارکه
مفهومش این میشود که بجهت قتل ناحق که از ذیل حضرت هابیل مانع شد
اسرائیل و اچنان امر فرمودیم که هر کسی قتل نفسی کند الله وجهه ظاهر ابراه مبارکه
البته قتل حضرت هابیل قبل از بعثت حضرت نوح علیه السلام و الله و علیه السلام نقلاً
افتاده و زمان حضرت موسی علیه السلام که مبعوث بر بنی اسرائیل بودند علی خطبه
روایات اقل (۳۷۰۰) سال بعد بوده بطوریکه قتل اینقدر سال قبل و باها را
(۳۷۰۰) سال بعد مجری شود و حال آنکه از این مبارکه قال معاذ الله ان نأخذ
الامن وجدنا متاعنا عنده انا اذا الظالمون و این صریحه مبارکه و لا
تزدوا ذرة و ذرا خری که ظاهر ظاهر مغایرت داشته مرحمت فرموده دفع اشک
بطور وضوح از بعد دلیل بفرماید جواب عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله
ایات مبارکه تمام اینها این است و انزل علیهم نبأ ابی ادم یحیی از قرآ
قریانا فنفی عن حدیما و لم یقتل من الاخر قال لا قتلک قال
انما یقتل الله من المنافقین لکن بسطت الی یدک لئلا یقتلنی ما انا
بنا سبط یدک لکن لا قتلک انی آخاف الله رب العالمین انی اید



اَنْ تَبُوْا بِرَاجِحِيْ اِيْمَانِكُمْ فَتَكُوْنُ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِيْنَ
 فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخِيْهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ
 فَبَعَثَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اِيَّاهُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَادِيْ سَوَادَ اَخِيْهِ
 قَالَ يَا وَيْلَتَى اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَادِيْ سَوَادَ
 اَخِيْ وَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِي
 اِسْرَآئِيْلَ اَنْهُمْ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ قَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَانَ
 قَتْلَ النَّاسِ جَبِيْهًا وَمَنْ اَخْبَا هَا فَكَانَ مِمَّا اَحْبَبَ النَّاسُ جَبِيْهًا
 و ترجمه فارسی باب مبارکه است که میفرماید بخوان برایشان خبر و پند و
 بحق و حق که قرآنی نمودند پس از یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد که مراد
 هابیل و قابیل باشد که چون حضرت آدم علیه السلام خواست بر حسب حق خداوند
 وصیت و اسم اعظم را هابیل بیاید و قابیل بزرگتر بود و حسد بر دین
 خداوند امر فرمود و قرآن کند و از هر یک قبول شد و مستحق وضایت
 باشد پس قرآن نمودند و قرآن هابیل قبول شد پس قابیل بغضب آمد و
 هابیل گفت مرا پنهان تو را خواهم کشت و هابیل فرمود که این است و جز این نیست
 که خداوند از هر یک کاران قبول میکند مرا پنهان اگر دست خود را بسوی من دراز
 کنی تا اینکه مرا یکی من دست بسوی تو دراز نخواهم کرد که تو را بکشم و من از خدای
 پرونده غائبان بهترم من را رده دارم که تو بر کمر با کما من و کما خود پس این
 اصحاب جحیم باشد و این است جزای ظلم کنندگان پس پند داد برای او و نفس او
 و پند شد و قتل شد و در این و در آن کشت پس صبح کرد در خانه که از زبان کاران بود

پس متحیر بود که چش هابیل را چه کند و در این وقت خداوند غراب را فرستاد که در دست
 بحث میکرد و حرف میزد و هابیل را با یکدیگر میباید و او که چگونه چش برادر را پوستان پس
 قابیل را گفت و گفت و او را با غراب بودم از این که در این علم مثل این غراب بستم
 پس چش برادر را پوستان پس صبح کرد در خانه که از زبان هابیل بود و در این باب نوشتیم
 ما بر بنی اسرائیل که هر که نفسی را بکشد بغیر اینکه مقول نفسی را کشته باشد یا فساد
 در زمین نموده باشد پس چنانست که هر مرد مرا کشته و هر که ایا کندان نفسی را چنانست که
 مرد را ایا نموده عرض میکنم آنچه مسلم است این است که این واقعه در میان هابیل و قابیل
 و خاتم شد و در این باب است که هر چه بعضی از اهل حق باشد از جهنم است که عاتق
 این واقعه را ببیند که حضرت آدم علیه السلام فرمود که هابیل و قابیل را که با او تو را فرستاد
 و تو را فرستاد و هابیل را که با او تو را فرستاد و تو را فرستاد و هابیل را که با او تو را فرستاد
 نیست و در این غایت است و در این باب است که هر که در این باب است و در این باب است
 که در ترجمه باب گفتیم که از این باب است بود چنانکه در حدیث دیگر فرموده است و در این باب
 این است که در هر اخبار دیگر بنظر رسیده و فرمودند که راه ایل و قابیل نموده اند و
 نیست و بعضی مفسرین چنانکه در تفسیر کزالد قابیل قتل نموده است گفته اند که آن
 دور و نفران بنی اسرائیل بوده اند که چنین کردند و از همین باب خداوند فرمود
 مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِي اِسْرَآئِيْلَ عَرَضَ مِیْکُمْ اَشْکَالُ جَنَابِ اِلٰهٍ
 این تفسیر میسر میشود چون وجه اشکال را همین نموده اند که میان قابیل و قتل
 و میان بنی اسرائیل مدینه مدینه بوده و چه حجت داشته که حکم آن دور را برایشان
 حمل نموده است پس این تفسیر این دو نفر هم از بنی اسرائیل بوده اند و اشکال

و مزایه که معاملات تحقیقی باشد که مثلاً خوار و بدست بخیر و تمجید بانند بد
 نموده و بعد شدند و مثال آن در شرع مناس بود تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله
 رجاعتی بخو فرمود که از این جهت نزاع و گفتگو داشته باشند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
 منع فرمود که دیگر این قسم بخیر و تمجید نفرمایید و هنگام نظر می آید و قتی از مولا
 و زکوارم آن شنیدم که فرمود در بعض اخبار غامه دیدم که انگشتی طلاد در شرع عام
 حلال بود و قتی پیغمبر در دست داشت تا یکی از مردمان فرمود باید و مجلس خبر شد
 و نگاه بدست مقدس پیغمبر میکرد و آنحضرت بگفت انگشت را اگر باند بطرف گفت
 که کفرینه دار باشد باز آنحضرت خبر شد و نظر میکرد پس حضرت حکم فرمود که انگشت
 طلا بر آن مردمان حرام باشد خلاصه که بسیار میشود که علانی برای حکم پیدا میشود که
 اما... این حکم ظاهر میشود و از آن جمله است این مسئله که چون قایل بر تکلیف این عمل
 شیع شد و پیغمبر و آن روز که خداوند حکم از ابرو و مو و خوار و فرمود و قتی
 پیغمبر را بر آن نهاد و در خصوص مقتضای نو پسند که این از جمله آیات است که ظاهرش
 خاتم است و تا ویش غام و حقا است و شاید که حدیث هم همین قسم وارد شده باشد و
 عرض آن است که مکی است که خداوند بر تمام خلق فرموده که هر که قتل نفس کند
 چنان است که هر مردم را کشته و هر که احیاء نفس کند چنان است که هر مردم را
 احیاء نموده و چنان میگفت چنانچه این چندین پنداشته اند که خداوند و زرع قایل
 بر پیغمبر است و نوشته است و بوجوب قول خداوند لا تَزِدْوا زُرَّةً و زُرَّةً آخری
 اشکال نموده اند و معنی این نیست و مقصود این است که چون خداوند
 و زرع و قایل قتل قایل را بقیل و سایر مردم نشان داد و بایشان فهمانید

حکم را بر غامه مردم جاری فرمود که هر که مرتکب قتل ناحق شود عقاب دین است
 هر که احیاء نفس نماید ثواب دین است و این باعث این نیست که و زرع کی بر دیگر
 حل شده باشد بلکه قایل زرع خود را دارد و غیر آدم هر که این کار را کرد بزر
 عمل خود گرفتار میشود و هر که نکرد و نکرد و اسود است خلاصه که عمل اشکال نیست
 بل بر قایل و زرع قتل جمیع قائلین نوشته میشود چرا که او این سنت بسته دارد
 عالم گذارد و فرمودند من سن سنت حسنة فله ثواب من عمل بها الیوم الفیئة
 و من سن سنت سیئة فله و زرع من عمل بها الیوم الفیئة و در حدیث شریف از
 حضرت امیر علیه السلام آمده است که لای بر همین مطلب از کتاب خدا همین آیه من اجل
 ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل آیه است لای فرمودم چنین و هر که
 را خیر بیل باشد جزای عمل او خواهد بود چنانکه فرمودند که اگر عمل کنند در
 شرق باشد و دیگر در مغرب را خیر بعمل او باشد نگاه او بر این نوشته میشود و قتی
 کثیر بر آن مسئله حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرده اند زیرا که را خیر بعمل
 آنها بوده اند و هیچ عمل اشکال نیست و نکته در این مقام نظریه است که چون
 ندیده آمد در جای پان شده باشد تذکره آنرا میکنم و این است که نظر می باید
 از قرآن پان شیخ او حدیث در جواب سوالی که عرض میکردند و حدیث شریف در
 فضل زیارت حضرت رضا علیه السلام وارد شده که تا زیارت حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام افضل است تا زیارت حضرت رضا علیه السلام و فرمودند که زیارت
 ابی عبد الله علیه السلام بسیارند و زیارت حضرت رضا علیه السلام منحصر در بخیر
 شمرده و کثرت زیارتان و این افضل است پس از شیخ او حدیث سوال میکنند که اگر آن

روز فرقه در این باب بوده و باین سبب بارت حضرت رضا علیه السلام افضل شمرده شده
 امری که فرقه نیست و هر دو بزرگوار زقار بسیار دارند پس باین افضل آن است
 است و عین سوال و جواب این نیست که مراجعه شود و نظر میناید که اینطور جواب
 میفرماید که مقتضای احکام هر چه روز اول جمع شد و حکم بر حسب آن جاری شد
 اگر بالفرض تغییر هم در بعضی مقتضیات جاری شود حکم برنگردد و فرمایش امام
 است که در حدیث شریف میفرماید لو كانت الايام اترک في رجل شتم فانه ذلك
 الرجل يات الايام ما لا کتاب التسنه و لکنه حتى یجری فیهم یعنی کما جری فیهم یعنی
 یعنی اگر بنا بر این باشد که همان که ابر در مرتبه نازل شود و آن مرد بمرد ابر هم میرود
 کتاب سنه خواهند مرد و لکن آن زنده است و جاری میشود در باز ماندگان چنانکه
 در گذشتگان جاری بود و کلیه بنای احکام شرعی بر عموم است و باین تغییرات
 جزئی تغییر نمیکند مگر اینکه اصل موضوع از میان بردور چنانکه مثلا امر را از غیر
 اند بجهت اسکا دان و اگر مد من الخ و بخانه رسید که دیگر خبری از او سکتاورد و باز بگر
 طعنا یا علاج مثلا از خرمش نشود نمیتوان گفت که خبری و حلال است بجهت اینکه
 حرمش آن بعثت اسکار بود و در این موقع اسکار نیست بجز اگر اصل موضوع خراز میان
 برداشته شد مثلا و متقلب بخل گردد بحدلال میشود اما برفع اسکاران در بعضی حلال
 نمیشود و این را که شاید در فرمایش شیخ آمده نبوده است ولی محض ناپدید عرض کرد
 و عرض آن است که از آنکه امام علیه السلام انوار حکم فرموده که زقار حضرت
 امام رضا علیه السلام بعلت قلت زقار افضل است حکم همین سوال جاری میشود و بنا
 گفت که امری چون زقار بسیار دارند حکم رکنه است و عرض میکنم که از این بیان

که ما خود از فرمایش آل محمد علیهم السلام است منکر نکنند از تغییر باین بیان که شد
 که بجهت جفته فرموده است که هر که قتل یک نفر کند چنان است که هر مردم را کشته
 باشد اگر چه در حقیقت علل احکام بختا نیست و علم آنها از خدا است اما در
 این واقع که قتل قایل قایل را ملاحظه کنیم از لایحی است قمع معلوم است که اینها
 و او بسیار بمنزله نفس تمام خلقتند چنانکه خداوند در باره پیغمبر فرموده است
 قد جاء کر رسول من انفسکم عزیر و در باره حضرت امیر علیه السلام
 و زاینه بناه انفسنا و انفسکم فرموده و انفسنا باخبر منکم مع انفس
 راجع تمام مسلمین میشود و انحضرت که وحی پیغمبر است نفس تمام امت است و این
 مطلب در جای خود باین محکم ثابت است پس و لا ما یبیل که وحی آدم علیه السلام
 بوده است نفس تمام امت بوده و بقتل او تمام امت آدم علیه السلام کشته شده اند اما
 علت ظاهر هم در آن روز و این مطلب موجب بود که در کثرالذقاین از احتیاج
 نقل کرده است بسندش که ظاوس بنای حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد که ای امام
 کدام روز ثلث مردم مردند فرمود ای ابو عبد الرحمن هرگز ثلث مردم نمردند و این
 که ربع مردم را عرض کرد چگونه بود حضرت فرمود آدم بود و حوا و قابیل و هابیل
 پس قابیل هابیل را کشت پس این ربع مردم بود عرض کرد راست فرمودی عرض
 میکنم در این مقام بنظر میگویم اما آدم که رسول و حاکم من است و الله و آما
 حوا که زوج او بود و نفس او که فرستاد خالق لکم من انفسکم از او
 پس او هم ملحق بآدم بود همانند هابیل و قابیل پس قابیل هم که موضوع این حکم
 است که در حق او جاری میشود و سوا او غیر از هابیل نبود پس هابیل را که کشت

تمام مردم را کشته پس خداوند در حق قابیل بر زبان آدم علیه السلام حکم را جاری فرموده
 که تمام مردم مرا کشته است و باید جزای قتل هر را به بیند و ظاهر او باطن او را
 قسم بود اما بحسب باطن که دانستی هابیل و حصه آدم نفس تمام امتناست و انا بظن
 چون در آن روز غیر از این چهار کس نبود و آدم که حاکم من عند الله بود و حوائض
 آدم و قابیل هم موضوع حکم است و هابیل هم که مقول است بر قابیل تمام مردم
 تمام است و از آن روز کشت و عقوبت این کار بر او ثابت شد و جهنم را به او
 معین شده است که اگر تمام اولین و آخرین دلام بکشد بجا نجامه رفت چنانکه در
 اخبار فرموده اند و حق صادق علیه السلام در جواب قائل میفرماید که وادعه است و
 جهنم که اگر هر مردم دلام بکشد انجا میرود و اگر یک نفر دلام بکشد انجا خواهد
 رفت خلاصه پس چون باین علل ظاهر و باطنه بر قابیل عقوبت قتل تمام مردم
 شده است این است که او هم که از میان برود بر سایر قاتلین عالم همین عقوبت
 میشود و رفتن قابیل از میان باعث نسخ حکم نمیشود پس خداوند میفرماید که از
 این جهت بر بنی اسرائیل بلکه سایر خلق هر بنظر و نوشتیم و حکم کردیم پس هر که نفس
 را بناحق بکشد چنان است که تمام مردم را کشته است مثل اینکه قابیل آدم را
 کشت و این عقوبت بر این قاتل ثابت میشود چنانکه بر قابیل ثابت شد و بدانکه
 علل حکم احکام پیش از حد فیه و احصاء ما است الا اینکه چون شائل و تفقه الله
 هم همین یک شکل را سوال نموده اند در صحت پیش از این قسم و خداست عالم
 بخفا این احکام خود را علل آنها فرموده اند و میفرماید که انعام الله شریفه و
 از قول ابراهیم لایسیه اذ را انین احسن ما ایتة ایتی ارباب

و قَوْلَكَ فِي ضَلَالِ ابْنِ
 علیه و علی نبینا و اله الصلوة و السلام بت پرست و در ضلالت بوده و از انطرف آیه
 مبارکه که نظم و اخبار متواتره میگوید که نظم اینها علیه السلام پاک و پاکیزه و خالص
 از فزائت و باثرت معر فذ و ارب که میفرمایند اندامی که گنیم نورانی الاضلاب
 الشاعرة و الاضمار المظفرة اله اخر که حضرت امیر المومنین علیه السلام در جواب حضرت
 اگر مصلی الله علیه و اله و سلم بوده و نظمه بیان که شان بموجب ظاهر این شریفه
 که از یک ظاهر و وجهانی حضرت ابراهیم بوده و در بیت پرست و ضلالت بوده چنانکه
 مطابق دارد لطف فرموده با جواب شایع عوامانند و دفع شبهه را بر زبان عرض
 میکنم اما جواب عوامان که بهر حال است و با بر اهل علم و تتبع و اصداع شاف و کاف
 نیست و بموجب عوامان رفیع اشکال نمیشود و با با جواب داد که اطراف مسئله معلوم
 و حل اشکال شود اما جواب عوامان این است که در کثر الزاد قیاسی و سبب که در کتب
 توارخ ثبت است که اسم پد ابراهیم نارخ است پس گفته شده است که هر دو نام را
 هستند مثل اسرائیل و یعقوب که هر دو علم ربان نفر هستند و گفته شده است که علم
 نارخ است و از دو صفت است و معنی از شیخ معوج است بعد بگوید که صحیح آن است
 که نارخ پد ابراهیم بود و از دو علم انحضرت بود یا جند ناد و ان حضرت و عرب جند و
 باسم پد میخوانند پس اینچه از دباسم پد خوانده شد و این بجهت اجاع ظاهر است
 اینکه ابلا پیغمبر صلی الله علیه و اله تا آدم همه ایشان موحدین بودند و روایت ایشان از
 پیغمبر صلی الله علیه و اله که فرمود لولا ان یخلف الله تعالی من صلاب الطاهرین الارض الطاهر
 اخر جبهه عالم که خداوند بدین اسم را بر او نهاده و اگر در باب انحضرت کافر بود و

[illegible]

سلاطین عجم بودند که میخواستند نظام را مشرک بخشدند و حضرت صادق علیه السلام
 مادرشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر ام فروه اسحاق و دختر عبد
 الرحمن بن ابی بکر بود و این است که حضرت صادق علیه السلام فرمود و لدش من
 ابی بکر مرتین و در باره ابی بکر نمیدانم بگویم جز دو خدی بن بود یا مشرکین و خداوند
 بخت میداند و هم چنین بعد از آنحضرت موسی بن جعفر علیه السلام بنامه بودند که آنها
 را برائت علیه السلام هم بعضی از آنها بودند تا حضرت حجة علیه السلام که از بطن زجر و خن
 قصص روم که نصرتی بود و مشرک بخشدند یا مسلمین محاربه داشت بودند پس در
 صورتی که طهارت و ابا و امهات ایشان همه قطعاً مسلم است پس از این جهان
 میگویند و ابا امهات را چنانکه در سم عرب جاهلیت بود از سلسله نسب خارج میکنند
 پس چنین علیهما السلام چگونه فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرده میشوند و حضرت
 علیته چگونه فرزندان نوح ابراهیم در کتاب خدا شمرده شده پس ابا و امهات از
 سلسله نسب شجره بن آدم شمرده میشوند بدون شبهه و معنی که ملاحظه کرد
 که ابا و اجداد امهات ایشان بکان بوده اند و همان یک نفر ابو بکر کاغذ است خلاصه
 پس اگر زحمت کشیدیم و از دراکتفیم که عواست اجداد ما در کجاست اما جد ما در
 بودن که دفع اشکال نمیکند و اما عمو بودن اگر یک نفر از هم عمو بود باز دفع
 اشکال در کل از طرفین نمیشود پس باید بجواب این اقتناء که از جواب بر باطل
 گفته شده کفایت کنیم و با آنکه درست بحقیقت مسئله بر خوریم پس از آن باز جواب
 ظاهر دیگر میگوئیم تا بعد بحقیقت بریم پیش و بگویم که اولاً این نیست که فرزندان از
 فعل انشاء است چنانکه در اینجا فرمودند و شخص یا فرزندش میگویند و یا فرزند فعلی

خودش کافر میشود و ممکن است انسان از اول عمر خود تا آخر چندین دفعه ایمان بپاورد
 و باز کافر شود بلکه در یک هفته و یک روز هم این اختلاف حالات ممکن است ممانع
 ندارد و در حدیث شریف فرموده اند یکی از اصحاب که با بر تو میبکند در وقتی که در دل
 تو نکفر باشد و نماز ایمان عرض کرد چرا بیچاره و در میان مردم هم این حال را می بینم و میگویند
 بر سپید از این حال که این حال است که خدا بخواهد تا ایمان سپید دهد و اگر نکفر و اگر
 اختلاف حالات در دنیا هم ممکن است و نباید کمال به و بجا دهد تا نمود که ایمان انسان
 مستقر باشد و مستودع نباشد و دائمی و صمد از یاد ایمان و تکمیل آن و تحصیل
 بقین نباید بود و همیشه باید به داشت که متذکر و متوسل و معتمد و متوکل بر خداوند
 باشد که او را بر ایمان ثابت دارد و در حدیث شریف فرمودند که بعضی مردم را خداوند
 مستقر بر ایمان خلقت فرموده پس ثابتند بر ایمان و با ایمان خواهند مرد و بعضی
 ایمان نشان مستعار است و احتمال زوال ایمان در ایشان میرود پس اگر دائمی و عا
 کند و از خداوند بخواهد که او را بر ایمان ثابت دارد و الجابیت میفرماید و ختم امر او را
 بخیر میفرماید و اگر غفلت کند هیچ اعتبار ندارد که ایمانش العباد بالله از دست برود
 خلاصه که ذات انسان فزون ایمان و کفر است و این است که هر دو صفت ممکن است
 که در یکجا متصف شود چنانکه ذات توفیق قیام و قعود تو است و هر یک میتواند
 متصف شود و دیگری از تو سلب شود و همین حرف و صنایع درون در جبهه ذات تو است
 و میتواند یک روز بنجار باشد و روز دیگر حاد و روز دیگر صفار مثلا بلکه در دنیا
 نشان چینی است و ممکن است که جاهل باشد و تحصیل علم کند پس عالم شود و از
 تحصیل علم تا با جاهل شود چنانکه فرمود و منك من یرد الی الی ذل

الْعَمَلُ لِكُلِّ يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا و در میان حالات مختلفه قوتی هست
 زیرا که ذات قوت صفاش قوت اینها است و چنین است امر ایمان و کفر که بنص اخبار ائمه
 محمد علیهم السلام صفت فعل انسان است و ذلالت ایمان و انتقال بدیگری بر او
 ممکن است و در هر حال مرصعه را که بخود گرفته باشد حکم همان دارد و طبع
 جفا و متفرع بر همان حالات است که او است اما در ظاهر که بدیجی است انسان تا
 اسلام دارد احکام اسلام بر او جاری میشود و معامله اسلام با او میشود و همین
 مرتبه شد معامله او را با او میشود و اما در باطن هم باز تا در جبهه این مرتبه
 است و حق نیست که آنکس که بالمال کافر خواهد شد الا هم که اظهرا اسلام میکنند
 حکما در باطن نفاق و کفر داشته باشد بلکه ممکن است در باطن هم ایمان داشته باشد
 و چون هنوز امتحان کامل نشده همان اسلام ضعیف و در ظاهر باطن خود را از
 عبرت بگیر که بگویم با عورت صاحب اسم اعظم میشود و بعد باز کافر بخداوند میشود
 و در باره حسان بن ثابت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ما لک من یأبى و یؤبى
 ما دمت مائنا و ناصرا باللفظ قریب باین و در آخر جزو مرتدین بود خداوند
 ممکن است شخص ایمان ظاهر و باطنی هم داشته باشد اما استقرار نام حاصل نکند
 باشد و باز منقلب شود و ما دام که منقلب است حکم او میگویند منین است و طبع طهارت
 دارد پس چون این مقدمه را دانست خال بدانکه بعد از آنکه بدلیل بر همان بران
 و محقق شود که اجلا و اباء و اتم این چیزها اتمه اظهار همه باید مومن باشند
 معدلک در بعضی از این احتمال کفر یا یقین بان باشد و نمیتوانیم از آنچه بر محقق
 شده دست برداریم این است که میگوئیم ممکن است که این اشخاص در آن وقتی که در

این نظریه بنا بر اینست که انوشیروان که از ایشان خارج شده بود و در راه
 در ایشان بروز کرده باشد و بعد از آنکه آن نظریه از آن محل برود و وقت می شود
 و صوت دیگر و اینها می شود و این امری است که در این کتاب است و در این
 دلائل مردم ندارند اما خداوند داناست و ان شاء الله تعالی و البته
 بعضی موشطاد حکم بر واقع نباید کرد و اینها می بیند که خداوند در باره اینها
 میفرماید و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شیهة لهم بنک
 بظاهر شخصی که شبیه علی علیه السلام بوده است او را کشته بودند و قتل و صلب
 را و در زمانه بود و خداوند میداند که او علی نبود و شبیه او بود پس آن
 قول بی مورد و ناسازگار و میفرماید خال نام بعد از آنکه بگویند که این
 ابا و اعمهات ایشان هر یک باید مؤمن باشند و انکار نسبت را هم که الله شمر او
 عرفا نمیتوانند کرد این است که میگویند این گوشتها در آن خال که خدا را
 طبع ظاهر شده ان البته ایمان مستغایر داشته اند که محکوم بطبیعت و ان
 بوده اند و هر چند که ما خبر از واقع نداشته باشیم اما بعد از آنکه مشاهده کردیم
 ایشان از این خبر و حاصل شدند دیگر حق تر بدو شک و او را باید و یار ایشان
 نداریم و از جهات ثبوت این مطلب است که در اخبار مکرر داریم که از رسول
 محبت را با ابا میفرمود داشت و راضی بود محفوظ بماند و از سوغ و در نمیشد
 هو حق اظهار محبت خود را نباید خلاصه تصور کن مثلاً که ما از انست ایم سبب
 درخت سبب حاصل میشود و حفظ از درخت حفظ خال اگر ما سبب مشاهده
 کردیم که بدون شبیه سبب و ظاهر و باطن و طعم و رایحه و جیع از آن سبب

و کس بگوید که من میدم باشم که اصل قلم این درخت را از حفظ مثال آورده و از
 اینجا عرض کرد و اندون بود حفظ است اما هیچ غافل از او نبود و در کسب اثر
 حفظ بشود و همه عقلا خواهند گفت که البته همان درخت سبب بوده و قلم
 و شبیه سبب آورده و عرض کرد و اندون سبب حاصل شده پس اگر نظر ثاقب باشد
 طور که نتیجه را از مقتضات جمیع معلومه میتوان دست آورد مقتضات را هم
 از نتیجه جمیع معلومه است و در ذوق نمیکند باینکه بقیه که بعد از حصول نتیجه
 کمال بحث حاصل میشود مقتضات سابقه را در مرتبه حکمت است تا بقیه که از ظاهر
 مقتضات سابقه حاصل شود و شاید این مطالب از اخبار آن است که فرمودند که
 صبح کند و بروی جبار بر دل خود بنیاید پس باید حد کند خدا را بر بادی نعم عرض
 بادی نعم چیست فرمود طیب ولد و اخبار این سخن معتد است پس بهین کاد
 و البته که مرد در دل خود بهینه استدلال بکند که بدوان گذشته تو بخواند
 نکرده اند خلاصه که این بیان اگر چه باز از بیانات ظاهر نیست ولی از اینکه بعضی
 بگویند که از عمر ابراهیم علیه السلام بوده محکم است زیرا که احتمال اینکه جادوایی هم بوده
 میرسد و بنا بر این فرق نمیکند و بدلیل موعظه حسن میگویند که اگر واقع نفس الامر
 همین است که بمقتضای دلیل ظاهر شد قبلاً المالد و اگر بالفرض چنین هم نباشد البته
 یقین نادر باره محمد و آل محمد علیهم السلام محکمتر از این است که این شبهه بتوان
 از عقیده خود دست برداریم ثبتنا الله و یا که بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
 و فی الآخرة بحق محمد و عترته الطاهرة صلو الله و سلامه علیهم و در بیان حقیقت
 این مطلب و اخبار چند روایت میکنیم و بعد از آنکه خداوند خواست باشد ان

مدلول آنها بیان کرده میشود و لا حول ولا قوة الا بالله پس بعض اخبار که گذشت
 واذن قبل از درو زيارت پيغمبر صلی الله علیه و آله بخواند و او بعد از اصلا ب اخطا
 و نفلت مني الله الارحام المظهرة لطفامتك له و تحننا منك عليه ذر كلت لصونه
 و حواسنه و حنفله و حيا طنة من قد رنك عينا غاصية حجت بها عنه مدائن اله
 معانيك لتفلس و تيز و زيارت روزا و بعين است اشد هدايتك كنت نوراني الاصل
 الشاخره و الارحام الطاهرة في تحبك الجاهلية بانجاسها و لم تلبسك الملائكة
 من شياها و تيز و يكي از زيارت انحضرت است كنت نوراني الاصل الشاخره و نوراني
 في ظلمات الارض و شايه عبادت بشارت در كتب مزبور و اخبار از اين قبيل
 و چون عمل انكار نيست حاجت تفصيل ندارد و من جمله قرائت پيغمبر است
 حديثي كه بختر پيغمبر بايد تكات القينة في صلبك دم و نور و نور و نور و نور
 عنبه فما زال ذلك النور ينقل بيننا عين النبيين و المتجيبين حتى وصل النور
 القينة الى صلب عبد المطلب فاقترن نصفين في اخر و در حديث ديكر نيز بعد از آنكه
 بدخلفشان را بيان فرمود فرمود پس هر چه ما را بايان نور در صلب ما دم پيغمبر
 منتقل ميشد از اصلا ب ارحام از صلبه بصلبه تا اينكه فرمود واقع شد بام عبد الله
 فاطمه پس جدا شد نور بدو جز جزه در عبد الله و جزه در ابيطالب پس اين است قول
 خدا تعالى و نقابك في الساجدين بعنه و در اصلا ب نبيين و ارحام نساء ايشان پس اين
 منوال بخاريه فرموده خدا تعالى ما را در اصلا ب ارحام و فاشده اند ما را با و فاشده
 از زاده ادم عليه السلام و بدانكه كه فينت خلق ايشان و بعد از اينجاد و تتركشان و دعواي او
 سرتب ملك ما باين عالم و اخبار و الفاظ و اخبار و مختلف بيان شده است كه در صلب

احسان همنانها در اين مختصر نيست فقط يك حديث نقل ميكنيم انحضرت صراف
 از يكي از كوارش از جد خود از پدرش از علي بن ابي طالب عليه السلام كه فرمود بدو رسيد خدا
 ليبارك و تعالى خلق فرمود نور محمد صلي الله عليه و آله را پيش از آنكه اسنان و زمين
 و عرش را خلقت فرموده باشد تا اينكه فرمود كه خلق فرمود از او و از ده حجاب
 حجاب قدره و حجاب عظمت و حجاب بيت و حجاب حش و حجاب عبادت و حجاب كرامت
 و حجاب منزلت و حجاب هدايت و حجاب بخت و حجاب نصرت و حجاب هيب و حجاب
 شفاعت بعد عيس فرمود و بعد از حجاب قدره و از ده هزار سال و او ميگفت
 سبحان ربه الاعلى و در حجاب عظمت هزار سال و او ميگفت سبحان عالم
 و در حجاب بيت ده هزار سال و او ميگفت سبحان من هو قائم لا يهوى و در حجاب
 رحمت نه هزار سال و او ميگفت سبحان الرفيع الاعلى و در حجاب عبادت هشت
 هزار سال و او ميگفت سبحان من هو دائم لا يهوى و در حجاب كرامت هفت هزار
 سال و او ميگفت سبحان من هو غني لا ينفقر و در حجاب منزلت شش هزار سال و او
 ميگفت سبحان العالم الكريم و در حجاب هدايت پنج هزار سال و او ميگفت سبحان
 ذي الشرف العظيم و در حجاب بخت چهار هزار سال و او ميگفت سبحان ربه العز
 عما يصفون و در حجاب نصرت سه هزار سال و او ميگفت سبحان ذي الملك و
 الملكوت و در حجاب هيب دو هزار سال و او ميگفت سبحان الله و بحمد و در
 حجاب شفاعت هزار سال و او ميگفت سبحان ربه العظيم و بعد ظاهر فرمود اين
 بر لوح پس چهار هزار سال بر لوح بود بعد ظاهر فرمود او را بر عرش پس بر ياق عرش
 مثبت بود هفت هزار سال تا اينكه خداوند عز و جل او را وضع فرمود در صلب
 علي اله السلام بعد نقل فرمود از صلب دهم صلب نوح بعد از صلب يسيه تا اينكه

آدم علیه السلام نظریاتی عرض کرد و انوار ایشان را مشاهده نمود که میفرماید قُلْ
 اَدَمُ مِنْ رِبْدَةٍ کَیْمَاتٍ قَنَابٍ عَلَبَةٍ وَاِذَا بَخِیْعَکُمْ اَنْتَاخْتُ بِصَلْبِ
 آدم علیه السلام چنانکه در آخر حدیث فرمودند و چون کلام با بختار رسید باز حدیث
 دیگر بنظر رسید که اشاره بهین اصلااب و ارجام ظاهر میکند و اگر چه طولانی
 است باز نقل میکنم از مختصر موی بن جعفر کذاظم علیه السلام که فرمود بدو سبک خدا
 نیارند و تعالی خلق فرمود نور محمد صلی الله علیه و اله را از نور محمد خضاع فرمود از انوار
 حضرت و جلال خود را و نور لا هوته بود که ابتدا از لاه شد بود یعنی از الهیت از اینست
 انچه که ابتدا از ان شده و تجلی فرمود برای حقین عمران علیه السلام بآن در طور سبانه
 پس قرار گرفت برای او و طاقت رفت او را بنیاد و ثابت همانند انکه انوار غوث
 کرد و این نور نور محمد صلی الله علیه و اله بود پس چون اراده فرمود که خلق کند محمد صلی
 الله علیه و اله را از ان قسمت فرمود ان نور را بدو شطر پس خلق فرمود از شطر اول
 محمد صلی الله علیه و اله را از شطر اخر علی بن ابیطالب علیه السلام را و خلق فرمود از ان نور
 این دو را خلق فرمود خدا بنیاد ان دو را بدست خود و رسید بدان دو بنیاد خود
 از نفس خود برای نفس خود و مصور فرمودند و را بصورت داد و ان دو را اما خود
 قرار داد و شهداء بر خلق خود و خلفاء بر خلیفه خود و عین خود بر ایشان و لسان خود
 بگویشان بود بعد که انست در ایشان علم خود را و تعلیم فرمود بان دو بیان را و
 مطلع فرمود بر غیب خود و یکی را نفس خود قرار داد و دیگری را روح خود که قائم نمیشود
 یکی از ان دو بنیاد صاحب ظاهران در شریعت است و باطن ان دو لا هوته است و ظاهر
 شدند برای خلق و باطن ان دو را انکه طاقت و رفت ان دو را بنیاد و ندادن قول

خداوند است وَلَیْسَ اَعْلَمُ مَا یَلْبِسُونَ پس ان دو مقام را با الهی
 و در جواب خالق خلایق اجمعین بان و انشاع نموده بدو خلق و بان دو غنم میفرماید ملک
 و معاد پس بعد از انکه فرمود ان نور محمد قاطبه در خلایق را هر چنانکه اقتباس کرده بود
 او را از نور خود و اقتباس فرمود از نور قاطبه و علی حسن و حسین را مثل اقتباس از غنما
 ایشان خلایق شده اند از انوار و مشغول شده اند از ظهور و بظهور و صلی علی و از ان
 روح و طیفه علیا بدو نجات بلکه نفی بعد از نفی نه از ان شاء من این منطقه خشریست
 مثل سایر خلقت بلکه انوار بود که مشغول شدند از اصلااب طاهرین با و خام
 مطهرات بجهت انکه ایشان صفو صفوه اند که برگزیده ایشان را برای نفس خود و قرار
 داده ایشان را حقان علم خود و نشانندگان از خود و بگو خلقت ایشان را قائم مقام
 نفس خود قرار داده بجهت انکه بدو نمیشود و در ان کرده نمیشود و شاخه نمیشود
 گفت او نه انیت او بر این جاعند ناطقون مبلغون از او و متصرفون در
 امر او و فی او پس ایشان ظاهر میشود قدس او را و ایشان دیده میشود ایاات و احکام
 او و ایشان را از ایشان شناسانید است نفس خود را بنیاد خود و ایشان ظاهر
 کرده میشود امر او و اگر ایشان نبودند خدا شاخه نمیشد و دانسته نمیشد که سبک
 عبادت کرده شود و حق بر خداوند بخار میکند امر خود را هر قسم که بخواهد لا
 یَنَالُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسَلُّونَ تمام شد حدیث شریف و بعضی اختلاف
 جز بین این حدیث و حدیث حجب است که مشاغل حضرت قاطبه علیها السلام بیشتر
 از حسین شمره اند و این ملاحظه ظاهر در نهات و الا نهایی چنانچه همان است که از
 حدیث حجب استخراج نمودیم و ائمه تقدم بر حضرت قاطبه اند و الرجال قوامون

عَلَى النَّاسِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِثْلَ الْبُكَدِ
وصفان نور فرموده است که این همان نور است که برای موی بن عمران علیه
نجا فرموده یعنی بعد از منزل بسیار که از مقام خود فرموده و بر صحنه کروی بین رسیده
است که قوه از تبعیان ال محمد علیهم السلام هستند که خداوند خلف عرش خاندان
فرموده که مراد حقیقت خود مختص موی علیه السلام باشد نه اینکه مقام ذات این نور
برای موی بن عمران علیه نجا فرموده باشد خلاصه پس در این حدیث شریف صریحا
اشاره باین اصلاط ظاهره و ارحام مطهره فرموده است که ایشان در طبقه علیا
هستند و از مقام همین در طبقه و در مثل سایر خلق نیستند باین اشیان غیر این اصلا
طاهره اند که از طبقات سفلا نیستند باین اصلاط ارحام همان در جات مجرب مراتب
ائمه اطهار صلوات الله علیهم است که خداوند در کتاب مجید خود فرموده است وَ
وَضَعْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا و در حدیث شریف فرمودند
که نشان پیغمبر است و والدین حسن و حسین هستند پس عجیب نیست که بگویم
ائمه اطهار و اصلاط ارحام غیبه رسوله و صلوات الله علیهم هستند نسبت بجلوه که در
این عالم فرموده بعد از سپردن و از ده حجاب بعد از نزول در لوح خلاصه عرش
اینست که اصلاط ارحام حقیقت ایشان که بدین هیچ شائبه رجس است این اصلا
ط ارحام است و شبهه در این مطلب نیست و این است کتاب الهی که لَا يَمَسُّهُ
الْمُطَهَّرُونَ و هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ و اگر گویند
باشد زبان علی هم بیان این کتاب را عرض میکنم که اصل ماده و صورت اجزاء و
ثقی هستند و حقیقت ثقی فوقان رو است مثلا در مولود انسانه و احوال حقیقت

او است و عقل و قوه ماده و دارد در نفس او مقام صورت او و بالفرض که ماده را
رکن اقوی میسریم قوه از صورت است نه احوال حقیقت اجزاء و جوهری البتة است
تزارث هستند یعنی اجزاء را ترکیب میکنند که صورت جامعها را دارد است بنا بر این
معه او است که صورت جامعها فضل و اشرف از اجزاء آن است و اگر ندان بود و اجزاء فضل
بودند تو اکتفا بهمانها میکردی عقیدت را و آخر نیز پس بدون شبهه اجزاء
ثقی اخس از صورت جامعها است پس ماده و صورت ثقی که اجزاء آن است از خود او است
است و این مطلب هم در جات ثقی معلوم است که ماده مولود از طرف پدر است بلکه
ان پدر است و صورت مولود از طرف مادر است که خداوند فرموده بِصُورَةِ كَرَفِ
الْأَرْحَامِ كَقِفْ بَشَاءً بلکه خود صورت مادر است و پدر و مادر حقیقتا
خود ماده و صورت هستند بلکه پدر ظاهر را هم که پدر میگویند محض همین است که در
و خامل ماده انسان است و مادر ظاهر را هم که مادر میگویند محض همین است که در غایب
است و قالان و الانفس و مواد و اتم او و همین است منصف حقیقت فرمایش
پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودوا التحید من حدیث بطن امه الثقی من ثقی بطن امه
یعنی بعد از جد است بصورت رخا و خود که کتاب کرده و ثقی ثقی است بصورت
شفا و خود که کتاب کرده چنانکه حلیط طهارت سر که بصورت است و پیش
و نجاست غیر بصورت آن است با اینکه ماده شاید یکی باشد که منقلب شود خلاصه
که ماده و صورت که پدر و مادر حقیقت ثقی هستند اجزاء و جوهر و اجزاء البتة
حقیقت جامعها نیست ترند پس چون این مطلب را دانست عرض میکنم بدانکه برای خدا
صلی الله علیه و آله هم اجزاء وجود است و ماده و صورت که پدر و مادر را مختص در

الله فالق الحب والنوى بر جنت طیف مؤمنین است اینچنان طیفی که خداوند
 محبت خود را بر آن القافیه و نوری طیف کافرین است که در دوزخ خیره شدند
 نوری را نوری که اندر دوزخ میسوزد و هر کس که در دوزخ خیره شود و فرموده خدا
 عز وجل يخرجنا من الجنة و يخرجنا من الجنة من الجنة بر جنت مؤمنین است
 که بیرون میاید طیف از طیف کافرین است اینچنان که بیرون میاید از جنت آن کافر
 اینچنان است که بیرون میاید از طیف مؤمنین بر جنت مؤمنین است و طیف کافرین است
 قول خدا عز وجل او من كان ميتا فاكذبناه بر موت و اختلاط طیف
 اوست با طیف کافرین و جنة او در جنة است که خداوند عز وجل نفرین میکند
 آن دو بکلیه خود و چنین بیرون میاید و خدا عز وجل مؤمن را در میلاد از
 ظلمت بعد از دخول در آن بگویند و بیرون میاید و کافر را از نور بگویند ظلمت بعد
 از دخول آن بگویند و این است قول خدا عز وجل ليس من كان ميتا
 ويحيى القول على الكافرين و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
 است که خداوند هر گاه اراده فرماید که خلقی فرماید مؤمن را از مؤمن و مؤمن را
 از کافر بفرماید بلکه را پس میگرداند و از این مژگان طیف کافرین است و در هر یک
 از این مژگان از آن میخورد و این مؤمن از آن است و نیز از آن حضرت است که فرمود
 جنت درختی است که اسم آن مژگان است و گاه اراده کند خداوند که مؤمن را خلق
 فرماید قطره از آن میچکاند پس بگوید یا مژگان نمیدرسد که از آن مؤمن میخورد و کافر
 مگر اینکه خداوند عز وجل مؤمن را از صلابت بیرون آورد و نیز فرمود که قطعه مؤمن در
 صلابت شریک میباشد و هیچ از شریک نمیدرسد تا اینکه در دوزخ مشرک واقع بشود و هیچ

تا اینکه بر زمین بگذارد و از او زمین کرد و وضع نمود و هیچ از شریک نمیدرسد
 تا اینکه تمام با وجود و نیز جنت است که در جنت خلد و رسیده است عین به عین
 بهشت از الحسن و قلیله عرض کرد که من رسیدم ام از دعای ابی عبد الله علیه السلام
 با زمین و از لا و پس فرمود یا ابا عبد الله نیست نظیر که خیال این است و این
 نیست که مؤمن در صلابت فرموده است است که در دشت باشد با زمین میاید و
 خشت را میبشود و هر کس که بخواهد در دشت و از این جنت روایت شده است که گفت
 شد سعد بن عبد الملك و حضرت ابی عبد الله علیه السلام از سعد الخیر نام کردند و بود
 از و آمد عبد الله بن مهران بن یونس بن یونس و نام گاه از و میگوید شریک را
 پس حضرت فرمود چه چیز تو را میگوید از و میگوید و چگونه نگویم حال بنده را
 معلوم در قرآن حکمت پس فرمود نیست و این توانم که از او آید و این
 قول خدا عز وجل ان كان حكايت از او میگوید و این است که در هر مریضی
 و نیز حضرت امیر علیه السلام فرمود که پس من است از این که بگویند این عین است
 که بعد از این بگویند شد و نیز فرمود عز وجل و ان حكايت انكم که فرمود نام
 عالم کاوی بود یعنی شاعر در خبر بود و این بیان ضامین و آنچه را جمع نمایند
 اعتدال احصاء خارج است خلاصه او لا بد آنکه نیست بلباء و امهات متصله نیست
 باینکه و آنچه که عمل سخن نیست که نمود با الله کافر یا مشرک باشد و چنین چیز است
 بنظر رسیده است فقط محل سوال از و نیست بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که است
 اخبار و تواریخ دانسته که بداند انحضرت نبوده است و هم انحضرت بوده با حجت مآد
 انحضرت و بداند انحضرت تاریخ است باینکه در این راه و امهات که فاصله داشته اند

و جزا جدا بوده اند پس بعد از آنکه بموجب اخبار و خاصه حدیث اول که مفصلا
 بیان اختلاف اینها را فرموده اند به پیغمبر که دلیل امکان این مطلب است و صریحا
 فرموده اند که مؤمن از پشت کافر و مشرک بیرون میباشد و هیچ ضربه بجای او نمی‌رسانند
 بلکه مانند حصاه از خشت آسم جدا میشوند و هیچ ضربه بجای از خشت حصاه نمی‌رسد بلکه
 توالتی است حقیقه بین حصاه و خشت نبوده است و العزیز این دو را به هم ^{انداخت}
 اندوختن است که نبوت مؤمنین و کفار در وقت فرود است **جَنَّتُمْ مَوَاقِفَ**
كُلَّكُمْ خَلْفَنَا كَمَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ فَرَّوْهُ است **يَوْمَئِذٍ لَا أَتَابُ بَدَنِكُمْ**
وَفَرَّوْهُ است **يَوْمَئِذٍ كَسَلُ كُلِّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ**
كُلُّ ذَاتٍ حَمْلَهَا وَ كُنْتُمْ كَذَرًا در وقت مطلقا نسب نیست بلکه نسبت
 عرض منقطع میشود و نسبها ذاتی بجای است و این است که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود و هر سببی که منقطع است در وقت مکر سبب من و نسب من و فرمودند
 المؤمن اخ المؤمن لا بینه و الله ابوه التوراة الرخصة خلاصه پس این نسب حقیقی است
 که هر که انقطاع ندارد و اتمام نسب نبوی که از اعراض دنیا است و صریحا حاجت بجای
 عرضیه است در نزد خیر صبر بر باد عمل خیر نیست تصویب در مثل همان مثلی که افقا
 علیه و آله اند فرضا عوس حصاه ^{الجنة} خلاصه باشد که بعد از آنکه از معدود زنده
 در خاک افتاده و زیر و رو میشود است مثلاً چنگ در میان تل خاکی بوده بعد
 دیوار چینه از خاک این تل بنا کرده اند بعد از آن چینه را نرم کرده خشتی از آن خشت
 اند و از آن خشت عمارت ساخته اند بعد از آن امده و عمارت را خراب کرده و کلها
 را شسته ذات طلا در میان آنها نمودار شده است خالی که در این حال از تو

نسب این طلا را بر سر چه خواهد گفت اگر چه نظام و نظر سطحی ملاحظه کند البته میگوید
 این طلا فرقند حاصل از این عمارت و از این خشت است و خشتها حاصل از آن چینه و
 چینه حاصل از آن تل خاک و تل خاک را سابقا از معدن بیرون آورده اند و در هم
 ریخته اند پس حاصل از معدن است و دیگر خبری از جای ندارد و بحقیقت بدین
 اتما اگر از حکم خبر صبر رسیده بود هیچ نظریه باین خالان و اوقات گذشته عرضیه
 این طلا نداشت و میگفت طلا فرقند بخار و در خان است که خداوندان در وارد
 معدن مکنون فرموده بود و اول بخار می بود فقط و بعد عمارت آفتاب را از کرب
 و بعضا از طویات آن را تحلیل برد پس خاک از نفس همان بخار حاصل شد
 و بعد بر آن بخار شد که میفرماید **خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا** بعد
 همان آن دو فعل و انفعال حاصل شد و بعضا اجزاء آن دو با قبضه از تراب
 بمنزله اعتدال ترکیب و طلا از این سه حاصل شده است پس بخار نادر این است
 پدران و دغان صورت این است و مادران و قبضه تراب هم همان است که ملک
 میان نطفین میریزند بام خلد وند و سبب الف بخار و دغان میشود و این بخار
 اگر چه کم و بکر رسیده بگوید عین واقع است که این شخص گفته اتمام در جاهل که
يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ
 همان تراب بود که اول دیده و شنید اند حفظ نموده و تکرار میکنند و غیر از آن
 ضرورت و بداهت میباشند و چیزی چند را در سلسله نسب این طلا میبینند که
 هیچ ربطی بان ندارد و هم چنین فی المثل اگر مراد بد را که از دیار بیرون است و
 بعضی از آنها را آن در خاک بریزند و آن خاک چند می پلوید در یار چینه باشد

بعد از این صورت عمارت بنا زند بعد از آن باید و عمارت را خوب نماید و از آنها
مراد بد و خالک پیدا شود پس این جاهای پیرسند که نسب این مردان بد چیت خواهد
گفت که اینها حاصل از این عمارت و عمارت از نخل خالک و نخل خالک مثلا از دریا بیرون
آمد و اینها حوضهای جاهلان است و اگر از عالم پیرسند میگوید صد جویان است
در دریا که همین که باران میاید بالامیاید و شکم خود را میگذارد و قطرات باران
در آن میریزد پس شکم خود را میبندد و تیر دریا فرو میرود و متصل زمین میشود و
بسیار در و خورده خورده قطرات باران بناسبت صد منعقد میشود و بصورت
مراد بد میشود و اصل این مراد بد از اینجا است نهایت بالعرض چند در خالک افکار
در خالک نهاده و خالک این کیفیت که عرض شد در مقامات جاری میشود و اینها در
اولیایم که گرفتار این لغت و ناچار در مخاطبات باید قی میفرمایند که خلق معقل
کنند این است که الفاظه و عبارات را دایره میگردانند و غالباً غرضشان همان معانی حقیقه
است تا شنوندگان غالباً حیل بر معانی ظاهره سطحیه میکنند و از حقیقت غافلند
و این است که گاهی از ایشان باصل مطلب میسند و شیخ او حدیثی از امامیه مقامه بیان نماید
این مسئله میفرمایند در رساله فقهیه اینها که بیان میفرمایند که فاسق چگونه متولد
اما میشود با آنکه فلان چگونه یکی از پدران آن حضرت خواهد بود و مسائل دیگر که در
ان رساله شریفه مناسب این معنی است که من جمله سوال میکنند که نظیر عیسی بن مریم علیهم
در این امت کجاست و بیان میفرمایند که همه اینچه دوام سابقه بوده است البته باید در
این امت باشد و بوده و هست اما اگر همه اینها همان صورت گند شده واقع شود اما
واقفان باطل میشود و چون همه این امور برای امتحان خلق ایشان است که بعضی

تفسیر در صورت ظاهر داده میشود بمقتضای قول خداوند در عمل حق سبحانه
تبارک و الهام عرشه ما انتظر اهلند بی ام تگونی من الذین یفقدون
نامعلوم میشود که آنکه هدایت میشود کجاست و آنکه گمراه میشود کجاست و خلاصه
معنی اینک مثل ای فلان را بیک از سلسله نسب محمد خارج میکنند و استناد
فرمایند بقول حضرت ابراهیم علیه السلام من تبعنی فانه منی و بقول خداوند
خطاب حضرت نوح علیه السلام در باب پیرسند که ان الله لیس من اهلک
انه عمل غیر صالح و اگر درست ملتفت مطلب باشی انعقد دارد و
براهین از او فرمایند اهل بیت سلام الله علیهم خاصه در انساب چه خود
و انساب شمنان ایشان خواهد دید که احصا کرده نمیشود و در کتاب المیزان در باب
بند شمس و بیاری از آنها مذکور است و خلاصه مطلب این است که اناد و مؤمنین
از شمس ایشان که بدلائل اخبار بسیار ممکن است که بظاهر مؤمن از کافر و مشرک پیر
نیاید و مادام که در صلب و بارجم او صلواتی از او بخورند و نمیرسد مگر در بعضی از
ضعفاء مؤمنین که سحر از طیف کافر و طیف مؤمن بنامند و بزرگوار و لو نام ملک باشد
زایل میشود و اما در اقویای و کلمه این از همان ابتدا شری غایب آنها نیست و بنظر واقع ان کافر
باشند بیک از سلسله نسب و خارج است مثل محمد بن ابی بکر که فرمود محمد بن ابی بکر
و در حدیث دیگر ولد ناصح عالم فرمود و ای بکر ذکر نکرد پس بیان نمود که
عرض غرض بعضی از مؤمنین شود اما خیر و خیال ایشان نمیکند و همه رجوعشان
بنیای علی خودشان است تا آنکه امر میسر شود و انتم و انبیا صلوات الله علیهم و ابی
و آنها متصله ایشان که دیگر فرموده انبت ایشان نمیکند و اگر از کفر و شرک دیگر اثر

در ایشان بنامند تصور کن از اول طلوع فجر که افق با لامپا بد ظلمات بنام کند که شد
 تا افق طلوع میکند و مفارن طلوع افق با بکر از ظلمات شب اثری نیست مگر با نماند
 انحراف و اوجیه و طوبیانه که در هوا از شب باقی مانده است که هم که افق است بعد شد و
 باطل و مضمحل میکند و در رابعه النهار کمال روشن و حاصل میکند و چنین است
 مدایع و امانات ایشان البته مؤمنین کاملین خواهند بود و بدو در
 عصمت کلیه ایشان نمیرسد مگر در دو مورد مقدس خود ایشان که بمقتضای قول خدا
 اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
 يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا این عاقله حال سلسله نب ایشان منحصراست
 با صلاب طاهرین و از طاهر و طاهر است اما در عالم اعراض چنانچه جز اینکه جلوه
 مناسب عالم اعراض خود بگیرند چنانکه از اوج ایشان که مخلوق از انفس ایشان بوده اند
 البته پاک و پاکیزه بوده اند اما معذرت اعراض ظاهر مقتضی میشود که غایب و خفیه
 هر یک کوفه بهمت زوجیت قبول بفرمایند و صاحب لایم از ایشان در شوند و مثل
 فاطمه زهرا سلام الله علیها از یکی از اند و متولد شود دیگر ممکن نیست چنانکه عرض کردیم
 که ممکن نیست انساب بکر نیز از غلبه مثل ظلمت شب طالع شود بلکه مدتی قبل از ظلمت شب
 قرار میکند و در نا افق باطل میشود و در پادیه بر این خاجب تفصیل نیست و اگر در دنیا
 فی الجملة کنکانه سخن گفتیم البته معدوم میدارید و اگر در بیانات شیخ او حد آمده
 ملاحظه کنید ببینید که تنظیم این سلسله را بجه انداز فرموده اند و نمیتوان توضیح
 بیش از این که فرموده اند و گوید سوره مبارکه اعراف شریفه کَلَّا رَجَعَ
 مُوسَىٰ اِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفًا قَالَ بَنِيَّ مَا خَلَقْتُمُونِی

مِنْ بَعْدِی اَعْلَمْتُمْ اَمْرَ رَبِّکُمْ وَاَلَمْ یَاۤءَ اَلْاَوَاحِ وَاَخَذَ بِرِاسِیْهِ
 بِخَرْقِ الْبَیْطِ الاخر این مبارک از ظاهر این شریف چنان مستفاد میشود که حضرت
 موسی علی نبینا و آله و علیه السلام الواح که کلام حضرت احدی جل شانه بود انداخته
 و بعد حضرت هرون را آن حرکات معلوم و اجریم فرمودند و از مثل حضرت موسی
 علیه السلام بفرموده و العزم و مقتضی چه طور این حرکت صادر شود که کلام حضرت
 جل عظمه را بپایان داند و تا نباشد حضرت هرون که بنابر معصوم بوده اند اگر انصاف
 بالله مقتضی بوده چطور باریالت و عصمت موافقت دارد و الا به نقض می شود
 این بحث که حضرت موسی علیه از چه باب بوده انشاء الله بدل محبت فرمود این
 حضرت عوام را با جواب شافیه کاف حل اشکال بفرمایند جواب عرض میکنم و رحمه
 ظاهر این شریفه ان است که بعد از آنکه حضرت موسی علیه برکت بویه نور خود را با
 که غضبان بود و مخزون از اینکه قوم شرک در دین کورسالمه پر شده اند فرمود که
 خلافت مرا بعد از رفتن من بکوه طور با تحویل کردید و مرا خداوند و الواح را انداخته
 از شدت خشم که بر من خداوند داشت و گرفت سر را در شریفه موسی و ابراهیم
 خود میکشد و تنه این است قَالَ اِنَّ اَمْرًا اَلْقَوْمَ اَسْضَعُوْهُ
 وَكَادُوا یَقْتُلُوْنِیْ فَلَا تُنْمِیْ فِی الْاَعْدَاءِ وَلَا تَجْعَلْ
 مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ بفرموده که در این سر را در و مخصوصا باسم
 مادر خواند با اینکه از یک پدر بودند محض اینکه محبت برادران پیشتر بوده
 مادر است و خواست بد کرد و در این بودم میان کند پس عرض کرد ای پسر
 بد و سبک نور را ضعیف نمیدانند و مقهور نموندند و از یک شدنند که مرا یکند

پیشانی ایشان ماند و باقی مرتفع شد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم که
 کتاب الفاتحه میخواند بعضی را تحریف کردند که بعضی از آن نماندند
 و بعضی از آن مرتفع شد که نمیدانستند چه بوده و خودشان اعتراف داشتند که چیز
 ایات قرآن که مدتی جماعتی از صحابه بود که از ایشان رفته بودند و گشته بودند
 و کسی ندانست که چه بود چنانکه در جنگ پامه جمع کثیر از صحابه کشته شده بودند که
 ایات بسیار از قرآن میدانستند که بعد از ایشان کسی نمیدانست مگر اهل بیت سلام
 علیهم که از ایشان هم اعراض داشتند پس بعضی از قرآن باقی ماند و بعضی مرتفع شد و بعضی
 شک و مخوف شد چنانکه هر یک را اخبار بیان شد علامه که عرض این است که از
 باب اینکه آنچه در آیه های سابقه بوده در این امت هم هست نظیر این سال هم بینما
 هست و این الفا ختم نیست که آن طور که فرض کرده میشود باشد و ممکن هم هست
 ظاهر که حضرت موسی علیه السلام از شدت غضب موسی علیه السلام چنان اضطراب در حال
 و عرشه در دست انحضرت پیدا شده باشد که اخبار الواح از دست او افتاده باشد
 و قول خداوند که بعد از این میفرماید **وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ**
أَخَذَ الْوَاوَحَ مؤید همین معنی است و در حدیث شریف وارد شده است از
 پیغمبر که خداوند در دست کند بر او موسی را نیست خبر داده شده مثل کسی که معاینه
 بر بیند هر آینه تحقیق که خبر او را خداوند بفرستد قوس دانات که آنچه پروردگار
 خبر داده حق است و معذرت که ممکن باشد آنچه در دست داشت بود یعنی الواح را نگاه
 داشت پس برکت موسی قوس و انوار پدید غضب کرد و الواح را انداخت عرض کنیم
 این فرمایش هم مؤید همین است که بعد از آنکه حضرت خال قوس را مشاهده فرمود و از شدت

پیشانی ایشان ماند و باقی مرتفع شد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم که
 کتاب الفاتحه میخواند بعضی را تحریف کردند که بعضی از آن نماندند
 و بعضی از آن مرتفع شد که نمیدانستند چه بوده و خودشان اعتراف داشتند که چیز
 ایات قرآن که مدتی جماعتی از صحابه بود که از ایشان رفته بودند و گشته بودند
 و کسی ندانست که چه بود چنانکه در جنگ پامه جمع کثیر از صحابه کشته شده بودند که
 ایات بسیار از قرآن میدانستند که بعد از ایشان کسی نمیدانست مگر اهل بیت سلام
 علیهم که از ایشان هم اعراض داشتند پس بعضی از قرآن باقی ماند و بعضی مرتفع شد و بعضی
 شک و مخوف شد چنانکه هر یک را اخبار بیان شد علامه که عرض این است که از
 باب اینکه آنچه در آیه های سابقه بوده در این امت هم هست نظیر این سال هم بینما
 هست و این الفا ختم نیست که آن طور که فرض کرده میشود باشد و ممکن هم هست
 ظاهر که حضرت موسی علیه السلام از شدت غضب موسی علیه السلام چنان اضطراب در حال
 و عرشه در دست انحضرت پیدا شده باشد که اخبار الواح از دست او افتاده باشد
 و قول خداوند که بعد از این میفرماید **وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ**
أَخَذَ الْوَاوَحَ مؤید همین معنی است و در حدیث شریف وارد شده است از
 پیغمبر که خداوند در دست کند بر او موسی را نیست خبر داده شده مثل کسی که معاینه
 بر بیند هر آینه تحقیق که خبر او را خداوند بفرستد قوس دانات که آنچه پروردگار
 خبر داده حق است و معذرت که ممکن باشد آنچه در دست داشت بود یعنی الواح را نگاه
 داشت پس برکت موسی قوس و انوار پدید غضب کرد و الواح را انداخت عرض کنیم
 این فرمایش هم مؤید همین است که بعد از آنکه حضرت خال قوس را مشاهده فرمود و از شدت

غضب مثل اینکه با اختیار شد و الواح انداخت و این عیب نیست که شخص از مشاهده
 منکر طور متعجب و مضطرب شود که رعشه با نام او بیفتد و می که مثلا الواح که در
 لوح تواند نگاه دارد و عیب در این و عیب در آن نیست و اما آنکه فرموده است اخذ
 بر اسیر خبیثه یحیی که بحسب ظاهر تفسیر میشود که موی سر را گرفت
 و بوی خود بپاشید متعجب گفته اند که بوقلمون که هرگز کوناه در منع ایشان از
 عبادت عمل نموده باشد چنین کرد و هرگز در سال از موی علیه السلام بزرگتر بود
 و غول و این بود و همین جهت بنی اسرائیل او را دوست و میب داشتند پس حضرت موسی
 بوقلمون که شایسته است از عمل ایشان و هرگز منکر نموده است این قسم با او سلو
 فرمود و عرض میکند و گاه بشود در مقام بیاض و آنکه شخص باید با کسی که خلافت
 سختی میکند تا بزرگان حساب کار خود را داشته باشد مثل اینکه روایت شده که حضرت
 امیر کثور عقده مراد را از عبادت بنی رافع که خنجر دار بود در خدمت حضرت
 امیر علیه السلام بعارف مضبوط گرفت که در یکی از عبادت زینت کند و حضرت امیر علیه السلام
 ملاحظه فرمود و اعتراض سخت بر این باری رافع و ام کلثوم هر دو فرمود و نظر میباید که نسبت
 بحسب نام حسن علیه السلام و فایده است که وقفه از باب جزئی علیه که از بیت المال گرفته
 بودند همین قسم اعتراض فرمود و سختی و فشار که نسبت بعقیل برادر خود وارد
 از باب اخافه حقیقه که بسبب قیام و پشیمان میخواست معز است و در اخبار وارد شد
 و اغلب آنها از باب بیاض است مثلا آنکه آنحضرت نسبت بخا صان خود وارد میباید
 دیگران طمع در حیف و میل آنحضرت نکنند با آنکه مثلا حضرت امیر علیه السلام نسبت
 بعقیل میتوانست فرمایا افعال خود را مرجع کند و حضرت امام حسن علیه السلام

بیت المال را در تصرف میکرد و هر چه را از خود و خداوند و پادشاهان میباید داده
 اتاد و سیاحت ملایمان نیست و بدینسان غافل از این قسم سلوک کند پس حضرت
 موسی علیه السلام با هر دو بنی اسرائیل سلوک میفرمود که سایر بنی اسرائیل را بخود را بکنند و ضعف
 بنی اسرائیل را بر خلق متعجب همین است چنانکه ملاحظه کرده که طفل مثلا خلافت میکند
 که صلاح و نیست اما بنی اسرائیل و متعجب نیست که اعتراض بر او بکنند این است که بزرگتر
 مخاطب میکند در حضور طفل که تو چنین و چنان کرده و از تو چنین و چنان مواخذ
 خواهم کرد و بر حسب شکی که در عرب مشهور است ایاک اعنی و اسمع یا جاره و نیز مثل که
 در عجم مشهور است در بنو میگوید دیوار تو بشو و اینجام با بزرگتر عرض میکند که کوچکتر
 حساب خود را بکند بلکه مکرر میشود که ضعف بنی طفل بد وجه است که بزرگتر
 باین الفاظ تعرض میکند که چرا چنین و چنان کرده نمی بیند که این طفل چه بزرگتر است
 که هرگز از این کارها نمیکنند با اینکه خلاف را همان طفل کرده و از بزرگتر خلافت
 معذرت ضعف بنی طفل متعجب است که او را بر همه از کارها بشمرند و بزرگتر اعتراض
 کنند که چرا چنین کردی و او اینکه هیچ خلافت نگرفته باشد و این دروغ هم نیست زیرا
 که فرمودند کلام بر سر قسم است یا صدق است یا کذب یا اصلاح و صدق آن است که
 موافق با واقع واقع و اعتقاد باشد و کذب آن است که مخالف باشد و اصلاح آن است که
 بر فرض که خلاف واقع باشد و خلاف اعتقاد اما وجه صلاح در او ملاحظه میشود
 که بر حسب مصلحت ناچار باید چنین گفت پس در موقعی که غایت ضعف بنی طفل
 میشود از باب مصلحت خلاف او را نسبت به بزرگتر میدهند و او اینکه خلاف نکرده
 باشد و از او مواخذ میکنند یا تهدید و عید و مواخذ میکنند و خود بزرگتر

غافل است و میداند که مقصود شخص او نموده و بر خود هوا میکند که این تعرض را بدین
خلاصه نیز در حدیث شریف از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که عرض
کردند یا سرافراز را گرفت و بوی خود می کشید و ملجأ ایشان را خواست و او حال اینک

بوده است معذرت بصورت ظاهر می داد و در آن حال که فعل باطن را نیکو نمیداشتند
بر قلم او ایشان را عبودیت میدادند و حقیت را پند می نمودند و علی السلام خاله بان فرمود که او
ندارد که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند و محض زینب با کمال پریشانی کرد

که بران حضرت عیسی و کریم و زاده و معجزه کثیر بود زیرا که هر بنی اسرائیل که عباد
 عجل نکردند و اقامت پیغمبر هر شان الا سه نفر را چنانکه در عبادت عجل نمودند و از
 همین باب بود که آن وقت که آنحضرت را بان قسم برای بیعت میبردند و گوید
 صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم یا بن امی ان الغور استضعفونی و کادوا
 یقتلونی و این همان جواب است که فرمودن بختی و بیعت علیّه داده خلاصه
 عرض این است که عمل فرمودن هم موافق رضای خدا بود که حضرت امیر علیه السلام بمنزله
 نایب با و کردیم اتمام عدل شد تا نکار منکر که حضرت موسی علیه نبی است با این
 شیخ فطیع داشت مقتضی همین بود که این قسم غضب کند و مواخذه از هر دو نفر نماید
 چرا صبر کردی در حقیقت اعمال بدیاء و اولیاء و ابدا نمیتوان قیاس بنیاء بر خلق
 کرد و آنچه بنیاء را از اعمال دیگران میشود از عمل ایشان استنباط نمود مثلا با
 آنکه نظام را با طنا فرود دستور العمل هم از موسی علیه السلام داشته که همین سوال
 سلوک کند و البته داشته چنانکه در موعظه حضرت علی علیه السلام بامیر المؤمنین علیه السلام
 دستور العمل میدهد و میفرماید که ای برادر زود باشد که توانا بهمانه بعد از من زود
 باشد که ملاقات کنی از قریش شدت را و از نظایر ایشان بر تو و ظلمشان نسبت بشوی
 اگر اعوانی بر ایشان یافتی با ایشان جهاد کن و مقاتله کن با هر که مخالف تو را کرد و هر که
 موافقت نمود و اگر اعوانی نیافتی صبر کن و دست رویم بکنار خود را بیهلکه میاندا
 که توانی بمنزله هر دو نماز مؤمنی و برای تو هر دو ناسو و حسنه است انوقت که او را قوی و
 ضعیف شمرند و ندانند که بود او را یکشند پس صبر کن بر ظلم قریش و ظلم ایشان بر تو
 که توانی بمنزله هر دو از موسی و هر که تابع او بود و ایشان بمنزله عجلند و هر که تابع

(۴۴)

(۴۵)

آن بود خلاصه که کار با کافران قیاس از خود میگیرد و احتمال دیگر نیز داده اند مولا میفرماید
 که در حواله قرآن میگویند که اصلا محتمل است که حضرت موسی علیه السلام برادر زاده
 و بی خود میگوید بر این بود که با او نبویه کند از کیفیت واقعه سوال کند و لو
 بصورت ظاهر قسم دیگر هم جلوه بدو شد مثل اینکه در سوره طه نیز که از همین واقعه خبر میدهد
 لا اینکه فرمودن عرض میکند یا بن امی لا تأخذن لی جنتی و لا برای امی
 خشیث ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب
 قولی مولا من آن مقامه میفرماید آنچه حاصلش این است که حتم نیست
 فرستادن بر من و در آن گرفته باشد و بیو خود کشیده باشد بلکه این کلام است
 که شایع و مستعمل است که یکبار از دیگر مطالبه دارد میگوید با دست از سر برداش
 دست از دوش من بردار از من چه میخواهی مثلا و با اصلا دست بر دوش او هم
 در آن نکرده باشد و این کلام مستعمل است که در این موقع استعمال کرده میشود
 خلاصه بعد از همه این عرضها که کردیم بنیاء از حکمت در این موقع باید کرد که هر
 تقدیر که باشد دفع اشکال شود و این است که حکمت پروردگار بر این قرار گرفته
 که جمعی که بیو خلق میفرستد بنظر هر شیعه مثل ایشان باشند زیرا که اگر حجت با ایشان
 نمائست نداشته باشد انتفاع از او حاصل نمیکند و مذاب نمیشوند و این است که
 خداوند خطاب فرمود به پیغمبر صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ
 یوحنا ای و فرموده است ما از سلسلای من رسولی الایلیان
 قومیه و فرموده است و لو جعلنا ملکا لجعلنا رجلا و
 لبنا علیهم فایلبیون و مکن آیات و اخبار بیکه دلیل این مطلب

است از حد احصاء خارج است و چون مشبه بهیچ است حاجت تفصیل ندارد پس
 ناچار حجتی که بر بشر مبعوث میشود باید بشر باشد چنانکه حجت مرقوم و هر خلیفه از
 نسخ خود ایشان باید باشد و بعد از آنکه از نسخ خود ایشان شد پس البته او را می بینند
 و کلام او را می شنوند و با او معاشرت و مباشرت حاصل میکنند پس مباشرت از او می بینند
 و او مباشرت از ایشان میشود و فعل و انفعال در میان ایشان پیدا میشود و همین آن
 معنی مماثلت قایده مماثلت و اگر یکی غیر این باشد معلوم است که مماثل یکدیگر نیستند
 و در این هم شبهه نیست که چنانکه از هر حجتی مماثل یکدیگر باشند که هیچ فرق در
 میان نباشد باز حجتی بر ایشان حاصل نمیکند و مانند یکی از ایشان خواهد بود
 مثل و نفر از سایر خلق که از هر حجتی مشابه و مماثل یکدیگرند و هیچ یک حجت بر دیگر
 نمیشوند و رفع حاجت دیگر را نمیتوانند نمود پس البته باید با وجود مماثلت آثار و
 صفاتی از پروردگار عالمیان در او بروز داشته باشد که باین سبب هایت استحقاق
 حجت بر دیگران داشته باشد اما جایز نیست که در جمیع حالات همان صفات و
 ملکات و جوهریه و فنای نماید زیرا که لازمه اثر این است که مماثلت از ایشان بروز و
 آن مرتفع گردد و این است که حکمت پروردگار اقتضا کرده است که حج خداوند مماثلت
 با خلق را نوعاً محفوظ داشته باشد و معذرت گاه هم از صفات و جوهریه بقدر امکان
 حجت رفع حاجت خلق را نتوانند پس این است که آثار مماثلت و تاثیر و تاثری که در
 امثال و اقربان مشروط است تا در حجت که منافیه و مضرت بحجت حج نیست باید در ایشان
 بروز کند و امثال در این مقام عرض میکنم تا اینکه نزدیک بمطلب بشوم مثلاً اگر حجت
 در میان جماعتی باشد که بعضی از ایشان از شرط جهالات که دارند حرکات ناشایسته بکنند

که کرد و غبار بسیار از زمین برخیزد البته همانطور که این کرد و غبار بسیار هر یک از
 جماعت نشینند و به پیله و چشم آنگاه میرود و اسباب حجت و از پت میشود و اسباب
 چشم و بینی آنها میریزد حجت هم که در میان ایشان است از پت این کرد و غبار و بار میزند
 بلکه باینجه لطافت مزاج و قوت در آنکه که دارد احسان از پت را از دیگران پیش میکند
 چنانکه کسی که همیشه در خاک کار میکند و گرد و غبار بسیار به پیشد مانوس میشود
 و کمتر صدمه بخورد از کسی که همیشه بنظافت راه میرود و همچنین اگر بالفرض جاهل از
 ایشان بچیز متعقبن خود را الود نموده و باشد و در آن محضه خاصه در عفو است و
 این مقام را تقییر میدهد و شایسته خاصه این همه شایسته میشود و حجت خدا هم که در آن محضه
 باشد البته صدمه خواهد خورد تا جائی که مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید در
 سیر که من اکل هذه البقلة الخبيثة فلا يقرب من جدينا و الله بان اهتنام و سدا و حجت که
 انحصار بر استعمال عطریات داشت پیشتر از سایرین که با عفو و تاوان مانوس بودند
 صدمه بخورد و ممکن اگر غوغا و ضوضائی در میان جماعت بلند میشد که اسباب
 زحمت بود و زحمت و ملالت و از توجاه شخص حجت که با کمال عقل و مناسبت است بیشتر
 خواهد بود و بالفرض در این مجلس که مثلاً گرد و غبار بلند شده و لباسها و چشم و گوش
 و پیله و سر و پیش همه را لوده کرده البته نسبت بحجت خدا هم این زحمت دارد شده
 و در آن موقع که باید این کرد و غبار از البسه و بدن خاصه پنهان کرد و البته اول
 لباس شخص حجت که مقدم بر هدایت تکان داده میشود و این خاصه کرده سر و دست و
 او داشت و شومید هندی بعد لباس برین میزدند و چند که شخص او را بطعم کمال
 نظافت داشتند و پاک و پاکیزه بوده و لایق کم این گرد بلند شده بقدر سایرین

نشده زیرا که آنها از سابق خودشان الوده بودند و این کرد و بخار و الان هم اضافه
 بر آنها شد و شخص و کمال نظافت را داشته و الان هم بخار که دامن گیر اوست اما
 معدن آن از بخار و از این بخار و قلیل از هر بیش تر است زیرا که منافه با طبع نظیف است
 و دیگران مانوس با این کثافتند و پاک ندارند بلکه بنا بر بعضی خوشوقت باشند از آن
 حال و باینکه که از سابق دارند خلاصه که بعد از آنکه بنام دفع این بخارها میشود
 اول از لباس سر و صورت او دفع میکند و بعد بنابرین میبرد از اندخال بعد از آنکه آن
 امثال را دانسته عرض میکنم چنانچه که در میان خلق هست بعد از آنکه خلق گرفتار عصبانیت
 میشوند و مستحق بلائی یا عقوبتی میشوند اگر چه شخص تحت خودش سبب مصیبت نبوده
 بلکه مانع هم بوده است اما بعد از آنکه بخار این عصبانیت بلند میشود بلباس و اعضا
 و جوارح او هم بپاک اندازده نشیند هر چند که قلب او و لسان او و بدن او و اعضا او
 اما بعد از آنکه در غایت جهالت آنها را میفرماید و آنها را بیکه بخود و نمیکند و از این
 ایشان بیرون نمیرد البته بخار و عفونت این مصیبت اثر ظاهر و عریض نیست با او هم خوا
 داشت و البته بعد از آنکه بنام مؤاخذه میشود چون بالعرض از این کرد بدامن او نم نشسته
 این است که بپاک اندازده مؤاخذه که میشود شامل او هم میشود چنانکه در نوع خلق فرموده
 که کسی که در میان قوم و عضای باشد که خداوند بلا برایشان نازل کند و او اینکه خود
 اهل مصیبت نبوده مع ذلک او هم مبتلا خواهد شد چنانکه روایت شده است که از قوم
 حضرت یونس علیه السلام شخصی بود که پدرش پاپیش در میان قوم فرعون بود و در هنگام زلزله
 بلا که قوم فرعون مشرف بر غرق بودند این شخص رگش بسوی ایشان که پدر پاپیش
 خود را از میان آنها بیرون بیاورد و کرد و این حال حکم غرق رسید و او هم با قوم فرعون

هلاک شدند و این مجبلا به یزید و از این است و از این که بخار میگیرد و خشک
 میشود و از این که کبریا است و غریب است و باطنش پاک و مستحق و غیر مستحق همه را غرق میکند
 غایت آنکه در میان از مؤمنین هست و مبتلا شده و خداوند را بجز این بلا را باو میدهد
 بلکه از آن میشود و همین است که علت بلائی اینها و اولیا که فرمودند البلاء للانبياء
 ثم للاولياء ثم للاهل ثم للاسافل و اینها را در حد خود ایشان بعمل خود مستحق بلا نباشند
 اما چون زمان دعوت دارند و گرفتار مقامات و معاشرت قوم هستند این است که
 و بنا بر این بلا هم شرکت ظاهر و عریض با آنها خواهند داشت بلکه بنا بر این هم میکنند
 چنانکه وقتی در مدینه نقطه و غایب الا گرفت و معصیت عناد و علیه السلام معاصران
 پیش خود در بغداد یک مائده خاصه داشت معدن بر پیشکار خود فرمود که چنانچه
 دارم بفرماید و ظاهر بامردم شرکت میشود سخت شد یعنی میکند و اینهم شد
 بستی بر حال که عید میفرمودند و اینهم شرکت در بلا باشند بلکه بر ایشان برجا
 است بدو جبار است که بشاه از بخان خود میفرزند و خلاصه است و از خداوند بخیر
 چنانکه معلوم است که حضرت عیسی علیه السلام عیسی علیه السلام و جبرائیل و میکائیل و
 همدان مصیبت را بخان خود بخیر و خداوند رسول خود میفرماید لَعَلَّكَ بَلِغٌ
 نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنَّ لَهُمْ نُومًا هِيَ الْحَدِيثُ
 اسفا پس شاید تو خود را هلاک اندمیکه بر عفت ایشان از عیب که برایشان از
 اگر ایمان با این حدیث نبی و از خداوند و اصل مطلب این بود که لازم بودن
 در میان قوم و این است که در میان اینها بلا بیاورد و اولیا بشوند و در مثل
 حضرت لوط علیه السلام نبوده است که شخص هم مبتلا شود و این است که در موقع نزول

بلا از شهر بیرون میرود با تو میفرستد که از اهل بیت او بودند و اگر مانده بود در میان ایشان و بلا نازل میشد اسبابی است بود و نکته خاصی که در این مقام هست این است که اصلا اینها را و لیا چون ابواب خداوند برای کلیه امت هستند این است که بلا بانهت هر چه بنا باشد بر ایشان نازل شود اول بروزه در ایشان خواهد نازل و لیا اینکه بلا نسبت با ایشان عرضی باشد مثلا اگر قحط و غلا بر امتی نازل شود پیغمبر خدا هم عذابا گرفتار خواهد شد با مثلا اراضی و مصائب بر ایشان وارد شود اینها هم گرفتار میشوند چون ایشان ابواب خداوند نیست همه آنچه بخلق میدهد و این است که فرموده است **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَرَدَّ** حدیث شریف فرمودند پیغمبر بموت علماء بعد از آنکه اهل زمین مستحق بلا میشوند علماء را از میان ایشان بر میداریم و هم چنین بنی اسرائیل مستحق گرفتاری بلیه می شوند و حضرت موسی علیه السلام با ایشان گرفتار میشود و چهل سال در تنگنایان نادرمان شده اند تا میسرود مثل اینکه بنی اسرائیل مردند مگر سه نفر که از اول مخالفت نکردند و نمیتوان گفت که معلوم است حضرت موسی هم شریک در عصیان ایشان بوده که مستحق گرفتاری بلیه شده بلکه قوم چون مخالفت موسی را کردند مستحق ابتلا شدند و چه کند حضرت موسی علیه السلام مگر اینکه با ایشان صبر کند اگر آنها را ترک میکرد همه هلاک میشدند و بین چه مدت عظمی دارند اینها را و لیا بر ما که بدون هیچ استحقاقی از طرف خودشان محض عذاب ما خود را گرفتار بلا می دانیم که هم بسبب معاصی ما نازل میشود میکنند و بر خود میکنند و صبر میکنند تا ملائکه را در هر ناله که بر ما محض طفل خود عذاب خود را بابت انش و جاهد میاندازد و لیا

ندارد و متوجه هم بر طفل نمیکند و ایشان هم همین طور بلکه فرار میترسند و لیا اینها هم نمیکند از بند بقتضای قول خداوند **لَا يَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ** **الْأَذَى** پس نیست میکنند از بند و از بیت میکنند و با کمال مرحمت از ناسپید **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ** و السلام عليهم و رحمة الله و بر کائنات پس اینها هم مستحق عذاب نیست بر این جهت اصلش همین بوده با اینکه از خود هر روز علیه ابداً اخلاف و تعصبی نبوده است اما لازمه همین که قرم فرموده و قوم را بخود دانگند و از عقب حضرت موسی علیه السلام رفتند این است که نابینا ندان با ایشان در مواضع شرک کنند اگر چه عذابا کلی را بپس بودن خود در میان ایشان مرتفع ساخته و لیا اندازد مواضع را در این موقع بر خود میکنند ارد و پیش از این خلاصه تفصیل نیست فرموده اند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** و اخبار و نوازه صریح صریح علی محمد زالی محمد علیهم السلام بمانکان و ما یکون که مستغنی از شرح بیان بوده بعضی از حضرات علماء در مثل این مکرز اسلام و تشیع عنواناتی بفرموده بودند و محمد زالی محمد علیهم السلام بعوام الناس که لا یتبعوا بل هم اصل الفارغ من انبیا مبارک در **سُورَةُ اعراف** که میفرمایند **قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا تَنفَعُكَ زَيْتٌ مِنَ الْخَبَرِ وَمَا مَسَّنِي السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** و نقل بحال و محافل نموده ان شاء الله توجیه فرموده حل و دفع شبهه و لازمه اناس خواهند فرمود جواب اول بعضی اینها دیگر هم که در این باب نازل

شده است نقل می کند و بعد بر پیغمبر که از آنها پند می فرماید و از اخبار و این
سلام الله علیهم که در تفسیر این آیات و بیان این عظیمه در شان ایشان چه معلوم می شود
پس این دیگر که محظوظ می شود بهین مناسبت اینست که در سوره انفطار می فرماید
قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ
لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَنْتُمْ إِلَّا مُبْحِلُونَ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَأَنَّهُ يُزِيلُ السَّاعَاتِ وَيَعْلَمُ
مَا فِي الْأَرْصَامِ وَآتَاكَ دَرِي نَفْسٍ مَا شَاءَ إِنَّهُ رَكِيبٌ عَذَابٍ
تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَازْجِلْهُ أَهْلًا سَاسَ دُرُودُهُ أَهْلًا
وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَنْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ
فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
وَازْجِلْهُ دُرُودُهُ نَمْلٌ مِثْرًا قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَانِ يَجْعَلُونَ
وَشَاءَ آيَاتِ دِیْگَرِ نِزَائِنِ مَعْنِیَ بَاشَد وَازْجِلْهُ آيَاتِ اسْتِ که بظاهری مَعْنِیَ
این دلالت می کند از جمله در سوره جن می فرماید قُلْ لَنْ أَدْرِي قَوْلَهُ
مَا تَوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَكَ رَبٌّ آتَاكَ الْغَيْبَ فَلَا تَظْهَرُ
عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ

بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَافِهِ رَمَلٌ وَازْجِلْهُ دُرُودُهُ الِغَمْرَانِ مِثْرًا قُلْ
كَانَ اللَّهُ يُظْلِمُكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لَكِنْ اللَّهُ يُجْزِي مَنْ
رَزَقَهُ مِنْ شَاءَ فَأَمَّا بِلِلَّهِ وَرِزْقِهِ وَإِنْ تَوَفَّيْتُمْ
فَأَكْثَرُ أَجْرٍ عَظِيمٍ وَازْجِلْهُ دُرُودُهُ تَكْوَرِ مِثْرًا قُلْ
يُجَنَّبُونَ وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ
بِضَنِينٍ وَازْجِلْهُ آيَاتِ اسْتِ که بضم کردن بعضی از اینها
ظاهری می شود پس از آیه فرموده است که در کتاب علم هر چیز است مثل
وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که امام مبین را در ظاهر کتاب
مبین تفسیر می کند و اما در باطن که خودش صریح در اصل طلب است و
ذی بود و لا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نیز فرموده است
فِيهِ يُبَيِّنُ كُلِّ شَيْءٍ لِّمَنْ يَشَاءُ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ شَيْءٌ وَلَا يَمْنَعُ
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلٌ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
يَعْنِي وَيَنْتَعِلُكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بِسْمِ اللَّهِ كَيْفَ عِلْمُ
كُلِّ كِتَابٍ رَادُّ رَأْسِهِ كُلِّ شَيْءٍ دَامِدَانْد و نیز در سوره نجم می فرماید
وَأَنَّهُ لَدَيْهِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَكَيْفَ يُفَوِّدُ مَا
رَأَىٰ أَفْتِمَارُ وَنَهْ عَلَى مَا يَرَىٰ وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَ مَا جَنَّتِ الْمَنَارُ إِذْ يَخْشَى
السِّدْرَةَ مَا يَشْفَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَشَدَّ رَأْيَ مَنْ
الْأَبَاتِ رَبِّهِ الْكَرِيمِ وَبَدِيهِ اسْتِ که در سوره جن خود بخواند

میبرد که این کبریا خدا را می بیند ایاث درون در حجاب و بطریق اولی مکشوف بود
 خواهد بود و همه اینها علم غیب است چنانکه در چند آیه بعد از این در صفت یکی از
 مظاهر بیغریباید **أَفَرَأَيْتَ الذِّی تَوَلَّى وَاعْظَى فَلِیْلًا وَاکْفَی**
أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغُیْبِ فَهُوَ یَرِیْهِ پس معلوم است که آنکه بنص ایاث
 سابقه می بیند دارای علم غیب هست و انواع استدلال از ایاث کتاب بر عالم ایشان
 میتوان کرد الا اینکه نادانان مخصوص اقتضای باطن در باره نظر پیدا شده نمیتوان
 و از اخبار اهل بیت سلام الله علیهم نیز آنچه در این خانه وارد شده ذکر خواهیم کرد
 و در این جایز لایک سوال داریم از منکرین این فضیلت که آیا کسی از شیعه
 شده است که التمسد سلام الله علیهم با استدلال نفس خودشان بدون حاجت
 بخداوند عالم دیدن و محال و تعلیم او دارای علم غیب شده اند که شمار ایشان
 انکار کرد و باید بانه اگر مقصود این است و خوشتر است که شرک را از ادیان
 دور کند و این نظریه غایب رجوع به در ایشان شمرده اید که بسیار خوب است و حق
 و صحیح و همه نادانان سخن با شما شرک را در هم می آمیزد که اعتقاد نادانان مساله
 از اینهم شد بدتر است و غیب سهل است که ما شهادت را هم همین طور میدانیم و
 نسبت بشهادت هم میفهمیم که ایشان با استدلال نفس خود هیچ نمیدانند چه اگر
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بخوابانند و چشم خود را هم بکشایند و در خواب
 و قوه خداوند و چیزی را بپندارند یا گوش خود را قرار در صدای ایشان نمینهند
 غیب که جای خود را دارد و جنایات شهادت را هم نمیدانند بلکه پاک نگذارند و اینها
 نظرم رسد که در این کتب بیست که برای ما از احادیث خلاصی ممکن نیست که چیزی

با استدلال خود می بینند و بدانند بلکه ادوات معرفت و شناسائی هیچ چیز برای خلق
 قرار داده نشده چنانکه در اخبار آمده و در شده است که امام علیه السلام
 سوال کردند که آیا قرار داده شده است در مردم ادوات که بسبب آن بمعرفت برسند
 فرمود نه عرض کردند آیا تکلیف معرفت شده اند فرمود نه بخداست بیان و برهان
 است که همین که خداوند تعریف نمود قبول کنند و اختصاص بمعرفت خداوند
 و حجج ارشاد و بلکه بنده معرفت هیچ چیز را بخود خود نمیتواند داشته باشد چنانکه
 قدرت بر هیچ چیز ندارد و در این حال همه بندگان مساوی هستند و ضعیف
 و قوی نسبت بخداوند فرقی که نمیشود اما مدلت نسبت با عما و این و
 آنکه آنکه که در باره خود دارد و توانائی که هر چه فرزند میکند و بسبب بیان فرزند کمال
 اقدام هرگز نمیکنند اینها و اولیا خدا از تمام خلق خود را عاجز و ضعیف تر
 می بینند و میدانند و در باره خود اعتقاد دارند و از پادشاهان و پادشاهان عالم
 و ائمه و صلوات الله علیهم از همه ایشان در این اعتقاد نسبت بخود قوی تر و بزرگتر
 و ثابت تر هستند که این فقره را که با مریدان میفرماید **قُلْ لَا أَمْرَ لَیْسَ بِلَیْسَ**
تَفْعَالًا وَلَا خِزَالًا مَا شَاءَ اللَّهُ واقعا و حقیقه قوت و قدرت اختیار
 بلکه وجود و هستی خود را در مقابل مشیت پروردگار از خود سلب میکنند و
 همه را از خدا میداند و خود او است که از خداوند نفل میکند که فرموده است
أَنْتَ مَیِّتٌ وَ أَنْتُمْ حَیُّونَ و حق نیست که خبر از استقبال باشد یعنی
 سخوت بلکه یعنی الان نیست هستی و **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ**
 پس قنکه الان خود را میست میدانند تصدیق دارد و قول خداوند را چگونه

کرده پیشو که خود را صاحب علم و ادراک از خود بدانند اما تا بر خلق که کمال توحید
شان بدرجه ایشان نرسیده البتة هر چه توحید ناقص شود بسبب شائبه شرک است
که بدان پیدا شده و فرمودند شرک در این امت اخفا است از ریب نمل و فرمود
وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ و اگر چه که شرک بخدا
بجست قبح امر محال است و شرک برای او منتهی است و به حسب قبح قمار و عمل و
اعتقاد خلق اکثر مشرکند و بسبب همین شرک که دارند و همان انداز خود را
توکل و قدرت و استقلال توقع میکنند و اما ال محمد سلام الله علیه هم بسبب کمال
خلوص توحید در ایشان ابدافرض استقلال برای خود نمیکند و کسی هم که معتقد
بقراین ایشان است و تصدیق دارد قول ایشان و اگر فرمودند تَوَلَّوْا عَنِ
الرَّبِّیَّةِ و قولوا فی فضلنا ما نشتم ولن یبلغوا اناجا را است که استقلال را بیک
از ایشان نمی کند پس در علم که بحال محال است معنی است معنی و حقیقت بر روی
شائیه توری به باقی که ایشان علم غیب بخودی خود دارند پس سهل است که علم
شهادت را هم ولو هر قدر علم جزئی تا فایده باشد بخودی خود دارند پس خداوند
خطاب میفرماید بِیْضِرَّ جَنَّتِ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِیْنَةِ مَرَدٌ وَ أَعْلَى
النِّضَارِ لَا تَعْلَمُهُمْ شَيْءٌ نَعْلَمُهُمْ سَعْدٌ بِهَمَّ مَرَّیْنِ وَ تَبَرَّ بِهَمَّ مَرَّیْنِ
وَ أَعْلَى وَ أَلْهَمَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَبْلِ رَحِیْبٍ
بِیْ عَدَدِ اللَّهِ وَ عَدَدِ الْآخِرِ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ
اللَّهُ بَعْلَهُمْ وَ از این قبیل آیات متعدد است پس هیچ علم را بخودی خود
ندانند اما بعد از آنکه معنی است که خداوند قادر است که اگر خواست

باشد ایشان سهل است که با دناء خلق خود علم شهادت با عجب با هر چه خواسته
بدهد و قدرت خداوند انعام نیست قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ لِمَا لَكَ
تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ نَشَاءٍ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ نَشَاءٍ وَ تُعِزُّ مَنْ
نَشَاءُ وَ تُزِيلُ مَنْ نَشَاءُ یَسِدُكَ الْخَبْرُ لَكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِیرٌ
و این معنی را خود خداوند فرموده انجا که میفرماید اَوْحَيْنَا إِلَیْكَ رُؤْیَا
مِنْ أَمْرِ نَا مَا كُنْتَ تَدْرِیْكَ الْكِتَابَ وَلَا الْإِيمَانُ بِرِغْدَانٍ
و از امر خود بر او زایل کرده که اگر نرسیده بود انحضرت نمیدانست کتاب چیست
و نمیدانست ایمان چیست تا بعد از نزول روح همان کتاب که دانسته جامع
کل علوم و غیب شهادت است و حدیث شریف وارد شده است که بحضرت
ایحیی علیه السلام عرض کرد شفعه کن تا از نصاب ایمان آفاقین بود که شفعه تو از
میکند که تو میدانی هر چه اب در دجله است و وزن از او میگویند و از
خال بر شاطی دجله بودیم حضرت فرمود خداوند قادر است که نفویض کند علم
مطابق بسوی پاک بعوضه از خلق خود یا عرض کرد هر یکی میتواند فرمود
که امیر بر خدایه قتال از پاک بعوضه که پاک پشه باشد و از اکثر خلش پس
و قه که خداوند قادر است که این علم را به پشه بدهد چنانچه علمای هم التام
نکرده باشد و حال اینکه میفرماید اَمْ یَحْجِدُونَ النَّاسَ عَلَى انْفُسِهِمْ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ
آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا وَ عَلَّمَ كِتَابًا مِنْ نَحْنُ عَلَّمَ نَاكُونَ هُمُ الْمُتَعَلِّمُونَ
و از این علم از علم انعام آورده شدیم تا از نفس قرآن و احکام

علم تغییر زمان و حد ثبات آن است که هرگاه اراده فرماید خداوند تبارک و تعالی را
 بشنوند و اگر بشنود که اگر غیب در هر اینده نیست، میگوید در این زمانه غیب است
 مثل این که نشسته بعد که نامش از فرموده بعد فرموده اگر و غایب و مستتر است که تا غیب میگویم
 و الله المستعان خدا را استغاثه میفرماید که این مطالبه بدار قطع را نشسته باش که هیچ
 شبهه نباشد اعتقاد باینکه ال محمد علیهم السلام بخود دارد علم غیب است ندانند
 و لا اله الا الله و لا ایزد الا ما شاء الله و در این هم شبهه نیست که خداوند اراده کند که بایشان
 عطا کند و نارد هم هست و از طرف ایشان هم نافع برای این است که غیب نیست و در هر
 امر بشنود و میگوید و کلاً نمت قولا و قولا لا یزید فی العلم و ربک
 و ما کان عطاء ربک محظورا و الله اعلم بحیل
 و ما لایه پس بعد از آنکه این مطالبه دانسته اولاد و مال به بیاد که محل
 سوال است ملاحظه بکن و معنی از اینها اگر منافی با آنچه عرض کردیم شد پس بپایان
 میبویست قل لا املک لنفسی شیئا و لا خیر الا ما شاء الله
 و ما یرایان بحسب تغییر یک مفسرین کرده اند و از طریقه و از این معنی این نقل شده
 مراد آن است که بگویند مالک بقیع و غیره نیستیم مگر هر چه خداوند بخواند که هر مالک
 آن کند و در این مطالبه باینکه نیست بلکه از این بالا از در همان حال که مالک
 فرموده باز خداوند از مالکیت بخیر و خیر و مثل آن نیست که تو چنین بگویم
 از ملک تو بهر من رود بلکه مواظف فرمایند خودشان که در اختیار جبهه و تقوی
 هو مالک لما ملکم و العاد علی ما اقدیم علیه لان الله و انما یملک الله

داده باز خود او مالک است و در قبضه قدرت است بعد بفرماید و لو کنت
 اعلم الغیب لانت کثر من الخیر و ما منی الشوء و طریقه اینطور
 میکند که اصلش اینطور است که غیب نمیدانم مگر هر چه خدا بخواند که تعلیم
 من کند از غیب اگر غیب میدانستم از سینه مخفی بود و بعد بر پیغمبر از قرآنی
 برای خشک ساله ذخیره میکردم و در اخبارم همین قسم فایده پیدا شد و خبر را
 بمحض مال و سوء و اینجاست تغییر فرموده اند پس بدین است که ایشان بخود خود
 غیب نمیدانند مگر این که خداوند بخواند و ایشان وحی کند فایده حریف این
 است که ایا چنین وجه فرموده باشد در صورتیکه پیغمبر علیهم السلام دانای
 این عالم میشود و از سینه مخفی باین سنین مجد به ذخیره میکند ایا خاتم انبیا
 که شرف کل انبیا است چنین وجه باو میشود یا نمیشود و ایا شهادت این زبان
 حقه به شده باشد انوقت که نفرین میکند و طایفه مضی و پیغمبر علیهم السلام
 اشد و طاعت علی مضی و بان شدت سختی آنها را گرفتار میکند میداند که
 صفا باید و تنظیر در باره آنها دارد یا نه و الله که هوثر از سر شیعه ال محمد
 علیهم السلام میرود که ناچار وجه را خیر بانکار فضایل ال محمد علیهم السلام بشود
 که بالک ندارد از این که از مالک صاحب علم خطوط و حساب برسد که قلم بکشد
 بکن که به بدین سال باشد ما و سال است یا خشک سال و اعتماد هم بقول او دارد
 و طایفه نمیشوند که خداوند بال محمد علیهم السلام وجه فرموده باشد و بیان این مطالبه
 نموده باشد و علم جبهه و سوانح و این کتاب باشد و حال اینکه و طایفه
 نیست که در کتاب نیست فرموده اند عالم الکتاب که و الله عندنا و انما

و دیگر که گفت که هم قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ناخر بحسب نفسی که
 از جمع ایشان نقل شده یعنی بگو یا محمد که من نمیگویم بشما که خزاین خداوند در نزد من
 است و نمیگویم که چیزی که علم آن مختص بخداست بدانم و نمیگویم که من مالک هستم
 و من صاحب نمیکشم مگر آنچه بمن وحی میشود بگو که ای ما سواریند کور و بینا یعنی کعبه که
 میدانند و کسیکه نمیدانند یا فکر نمیکند پس از خود انصاف دهید و ملاحظه کن که ای
 صریح است در اینکه من از دعای خداوند ندارم و نمیگویم خزائن خداوند نزد من است و
 خب نمیدانم و نمیگویم که من مالک و همه آنچه از من میپسند بوجه خداست بعد سوال
 میفرماید که ای اعمی بصیر من او هستند که مراد این است که من که خداوند مرا
 بصیر فرموده ناانکس که کور است و وحی خدا با او رسیده ای ما سواریند و معلوم است
 که وحی خداوند را چه فرسه ام میپسند که بعضی از خزائن خداوند را از من بپسند یا علم غیب
 از من بپسند یا کار مالک از من بزرگ کرده و حق خداست که خداوند نبود من فریاد
 و مراقبت و شبران داده است بر نفس هیچ یک اینها را از خود نمیکند تا استقلال
 خود را نفی میکنند و همه را از وحی خدا میدانند و خود لفظ لا اقول هم که در این مقام
 میفرماید یا شعاری میکند که بعضی من بشما نمیگویم و این را این طلب نمیدهم نه اینکه
 از اصل چنین نباشد بلکه خداوند که صاحب خزائن است البته غنی تر دارم دارد
 غنی تر در ذات او نیست و از خود خلق است که مخلوق میدهد پس مانع ندارد که
 غنی تر دارم داشته باشد ایشان باشند غنی تر دارا و چنانکه در اخبار خود فرموده اند
 خطاب در این موقع بجهنمها چند فی اظهرا ان شده باشد و هم چنین نسبت
 بعلم و مالک و همه بوجه خداست و عطا و مالک هیچیک با استقلال نیستند

و همچنین خفیه آنکه که لا یحیطون بشی من علم الا ما شاء الله
 صریح در همین معنی است که بعضی با استقلال نفس خود احاطه با احاطه ایم ایشان
 میکنند خداوند خواست علم از اعطا میکند و عطا فرموده زیرا که علم کتاب است
 که به او خود نازل فرموده و جامع همه علم است ایشان عقد فرموده و اما آنکه ان
 الله عنده علم الساعة یعنی تا آخر میافوا آنچه از ظن من است و نقل شده
 است این پنج علم مفاتیح غیب است که نمیدانند که آنها را که میگویند عالم و تمام
 علم همین است بجز آنکه شامل بد و عود و مابین مابین و کثرت محسوس و غیره
 نیست که کل علم محسوس خداوند عالم است و این سخن را این بود که خداوند بخواند
 باشد این علم را یکی غایت بفرماید البته قادر است و شکر قدرت خداوند را
 بود و اگر خود خداوند فرمود که داده ام این علم را یکی از خلق خود دیگر حجت ندارد
 که کسی انکار کند زیرا که انکار آن موجب تکذیب قول خداوند است یا موجب انکار
 قدرت او و هیچیک روا نیست و چنین است سخن در باب دیگر که فرموده است مثل
 انه قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و اما
 انه و عنده مفاتیح الغیب ناخر که میفرماید و لا رطب الا
 یا این الا فی کتاب مبین پس تمام این علوم در کتاب ثبت است و اینها
 دیگر شاهد این معنی است حال اگر علم کل کتاب را خداوند بیکه داد که میفرماید
 قل کفی بالله شهیدا یعنی و بپسند که من عنده علم
 الکتاب البتة آنکه که علم کل کتاب در نزد او هست باید دانست که این علوم
 باشد یا نه بجهنم نیست که باید دانست و اما آنکه فلا یظهر علی غیبه

مذاقها را میدانم بعد فرمود و الله که بعد ازین باب یکدیگر و شیخ میگوید تا اینکه بعضی
 بعضی را بخورد و از این قبیل اخبار بسیار است و اینکه در جواب از عالم غیب فرمود که میدانم
 آنچه در اصلاح ارقام است اشاره باین است که میفرماید بایست که از ارقام و این علم را
 اختصاص بخداوند میدهند و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود که عطا کرده شدم خصال را
 که سبقت نکرده است بخواهنا که پیش ازین دانستم علم ما با و بلا و فصل الحاکم
 را پس ازین وقت نشد آنچه برین سبقت گرفته و ازین رو نشد آنچه ازین غایت شد
 بشان میدانم باذن خدا تعالی و اما میگویم از جانب او و همه این ازین شد است که علم
 خود را ممکن از این فرموده عرض میکنم اینکه اینطور اختصاص بخود میدهند با از باب
 اتحاد نور و طیف است با سابقین از پیغمبر خاتم و ائمه اطهار و زرا که ایشان
 پیش از ایشان دارا شده اند همه این علوم را و این مقصود این است که در زمان خود مر
 من که سبقت نکرده و هر چه و حقا و بعضی اخبار را درم که دلالت میکند بر اینکه
 باراده ایشان است بخوانند بدانند خداوند تعلیم میکند نخواهند هیچ من علیه
 از حضرت صادق علیه السلام سوال کرده شد از امام که آیا غیب میداند فرمودند و لیکن هرگاه
 اراده کند که بدانند پس را خداوند تعلیم او میکند از چیزها و چند حدیث باین مضمون
 هست و بعضی اخبار هست که بکلی علم غیب از ایشان نفی میکند از جمله در کتاب المیزان
 از ابی الغبر که گفت بودم من و یحیی بن عبد الله بن الحسن نزد حضرت ابی الحسن علیه السلام
 پس عرض کرد چه جعلت فداک بعد از آنکه ایشان گمان میکنند که تو غیب میدانی
 فرمود سبحان الله دست خود را بر سر بگذارد که والله با تو نمائند باین مود و در مود
 جد و مکر اینکه بلند شد بعد فرمود و الله نیت این مکر و را از رسول خدا است

الله علیه و آله و این حدیث است از پیغمبر کند و در ایشان از پیغمبر باعث سلب این غیبی
 هر علی که گفته ما را باشند اول رسول خدا را و ای ان علم میشود بعد حضرت امیر علیه السلام
 بعد یکی یکی از ائمه صلوات الله علیهم تا با امام زمان علیه السلام باشد باشد با شهادت فرق
 نمیکند و تصریح باین مطلب میکنند حدیثی که از سید بر صبیح روایت شده که گفت من
 بودم و ابو بصیر و یحیی بن زاذر و درین کس در مجلس امیر علیه السلام که ناگاه
 بیرون آمد از حضرت و غضب داشت پس میگفت که جاع خود را گرفت فرمود یا یحیی
 برای اقوامی که گمان میکنند که ما علم غیب میدانیم غیب از علم غیب مگر خدا و عز
 جل فرایسته تحقیق که قصد کردم بخارنه خود را فالان به زمین پس فرمود که درین زمین دانستم
 در کدام ملک از پیشو خانان است سید و میگویی که همین که از آن مجلس برخاست و منزل
 خود برگشت داخل شدم من را ابو بصیر پسر بر عرض کردیم با و جملنا فداک شنید
 که چنین و چنان میفرمود که آیا بکنیز خود و یا میدانیم که تو علم بسیار داری و تو را
 بایست که غیب نمیدانم فرمود سید را با قرآن خوانده عرض کرد بفرمود ایا با فاشه در
 آنچه خوانده از کتاب خدا قال الذی عنده علم من ال کتاب انا
 انیک بیه قبل ان یرتد الیک طرفک عرض کردم بفرمود
 ایا شما خبر این مرد را و دانسته که چه بود نزد او از علم کتاب عرض کردم خبر بد مرا
 بان جعلت فداک فرمود بقدر قطره از آب در بحر انقضی پس چه میباشد این مرد
 علم کتاب عرض کردم چه قدر که است این فرمود که سید چه قدر در زیادت این که
 نیت بد خدا را و خدا و عز وجل بعلیه خبر بد مرا تو را بان پاسد و پس ایا با فاشه
 در آن چه خوانده از کتاب خدا عز وجل نیز قل کفی بالله شهیدا اینی

وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عَمَّا خَوَّاهُمْ وَيَرْجَوْنَهُمْ كَيْفَ يُحْكُمُ اللَّهُ فِيكُمْ فِي الصِّفَاتِ الَّتِي لَا يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَدْرُسُوا فِيهَا وَلَا يَسُوؤُوا أَرْوَاحَهُمْ فِيهَا يَسْتَوُونَ لِلَّهِ يَتُوبُ عَلَيْهِمْ إِنْ هُمْ يَدْرُسُونَ وَلَا يَسُوؤُونَ أَرْوَاحَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

از کتاب است بیشتر نصیحت با کسی که نزد علم کل کتاب است عرض کردیم که کسی که نزد علم کل کتاب باشد و از فرموده خداوند عز و جل در حق خود و فرموده علم کتاب الهی کمالش نزد ما است عرض میکنم ملاحظه کن این حدیث را که عیسیا مثل حدیث اول است که اینجا فرموده این وراثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انجا میفرماید علم کتاب ادویم و همه علم از غیب شهادت دهد کتاب هست و صریح در تقیست و بدی است بجای که امری بندان هر دو رسید و کسری از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بلاد شیعیه امرای قسم باشد که نتوان فضا ایشان را از ذکر کردان در دوزخ باشد تقیه و قوت خلفاء جور و عداوت اعدای بوده است این است که باین الفاظ و عبارات بیان فرموده اند و در این اخبار تفصیل نداده اند و علم غیب از علوم دیگر جدا فرموده اند و در اینها ما اخباری چند که جدا فرموده اند علم غیب از علوم دیگر و از این مخصوص بخداوند شمرده اند معرفت این اخبار مشکل است مگر خداوند خواسته باشد که بفهماند و چشم بینائی عطا فرماید و بعضی از این اخبار را نقل میکنیم پس در کتاب البیّن از اصبع ابن نباته نقل شده است که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود بدو سبکه برای خداوند و علم است عی که اخبار فرموده است از ادو غیب خود پس مطلع فرموده بران بخت از اینها خود را و نه ملکی از ملائکه خود را و این قول خدا است

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ مَا نَكُيْبُ غَدًا وَتَأْتِي نَفْسٌ بِآيَةِ أَرْضٍ تَمُوتُ وَتُزْجَرُ أَوْ عَلَيَّا اسْتَ كَيْفَ تَحْقِيقُ مَطْلَعُ فَرْدِ مَلَكَةِ خُودِ رَابِعُ مَطْلَعُ

ران مملکت خود را بر تحقیق که مطاع فرموده بران محمد و آل او را بر تحقیق که مطلع فرموده بران مراد و بزرگ و کوچک نامیدند از نا اینکه قیمة برپا شود و از حق انجیل علیه السلام روایت شده است در حدیث که بحران فرموده و قول خداوند عز و جل الغیب که خدای تبارک و تعالی عالم است با آنچه غایب است از خلق او با آنچه نقد میفرماید یعنی بعد از این از چیزی و قضا میکند از ادو علم خود پس این امران علی است موقوف در نزد او و بوعاوت در ان مشیت پس قضا میکند ان را هر وقت اراده کند و میشود بر او و در ان پس میخیزد نمیکند از او اما علم انجانی که نقد میفرماید از خداوند و قضا میکند و امضا میکند از این میخیزد شده است پس ان علی است که منتهی بوعی رسول خدا صلی الله علیه و آله شده بعد بوعی ما و حضرت صادق علیه السلام فرمود که برای خداوند دو علم است علی است که مکون غیرون است نمیدانند از مکر او و از این علم است برای علی است که تعلیم ملئکه و رسول را بنیاد خود فرموده و نامید انیم و حضرت امام رضا فرمود حدیثی که روایت میکنم از پدرم از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود بدو سبکه برای خداوند عز و جل دو علم است علی است که غیرون مکون است که نمیدانند از مکر او و از این علم است بدو و علی است که تعلیم فرموده از املا ملئکه و رسول خود پس علیا از اهل بیت نبی تو میداند از اعراض کرد و دست میدارم که از کتاب خدا عز و جل برای من برون بیاورد فرمود قول خدا عز و جل یَسْتَعِزُّونَ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ قَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلَكُومٍ اراده فرمود هلاک ایشان را بعد بداد بدو و ذکر قَرَاتِ الذِّكْرِ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ نا اینکه فرمود بدو سبکه بعضی از امور امور است که موقوف است نزد خداوند تبارک و تعالی

مقدم میدارم از آن چه خواهد نمود و میسر شود و چه نخواهد شد و چه میسر نشود و چه میسر نشود
 که علم در علم است علی است که خداوند تعلیم ملئکه در رسل فرموده پس آنچه تعلیم ملئکه
 و رسل خود فرموده پس آنرا خواهد شد و تکلیف نمیکند نفس خود و نه ملئکه و رسل
 خود را و علی است که نزد او عز و ن است مطلق نفی فرموده بر آن احد از خلق خود مقدم
 از آن آنچه که خواهد نمود و میسر شود و آنچه که نخواهد نمود و بنا بر آنکه آنچه که خواهد نمود
 و خداوند مخصوص خود فرموده و این است که مکرراهل بیت سلام الله علیهم من بعد
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و **بَيِّنَاتٌ وَعَيْنٌ عِلْمُ الْكِتَابِ**
 لا خبر یک نمایگان و مایکون الی یوم القیمه پس علم بداء که علم چیزها باشد که منور
 بمقام صفا و سبک و در خارج موجود شده است مخصوص بخداوند عالم است و معنی
 غیب همین است چنانکه در حدیث شریف فرمودند **الغیب ما لم یکن و لا تمهاده ملئکه**
 کان بینهم آنچه هنوز موجود نشده و در عرصه بداء است ان غیب است که علم ان مخصوص
 بملائکات و اما آنچه موجود شده و از حد بداء گذشته است ان شهادت است و شهود
 ایشان را بابت اذنه از آنها از ایشان پنهان نیست و آنچه هم که محو میشود یا اثبات
 میشود بسبب ایشان میشود زیرا که ایشانند ابواب خداوند بخلق و اثبات
 در خلقت خلق این است که فرمودند **بنا محمد الله ما یشاء و بنا یثبت** پس آنچه هم
 که محو ایشان میشود بسبب ایشان میشود و البته در آن خال که امر بسبب ایشان
 میشود علم از او خواهد داشت و قبل از آن هم که جاری شود بسم تقدیر میداند که
 چه تقدیر شده و چون احوال بداء و تغییر در تقدیر میرود این است که مدعی علم آن
 بطور قطع و یقین نمیشوند و ناچار باینکه از بداء بطور اختصار باید بشود تا سائل

انشاء الله ظاهر شود و بدانکه سائل علم است و بسیار مشکل این رساله کجاست شرح
 ندارد و بطور اختصار بمجلی بیان میکنم پس بدانکه خداوند در علم خود جمیع آنچه
 کرده شود از کجاست یا بزرگ است از آنکه در خارج عالم موجود شده باشد یا نشده باشد
 میداند و باینکه جهل نسبت باو فرض کرده نمیشود حتی جهل را میداند و آنچه موجود شده
 اعم از آنکه بعد از این موجود شود یا هرگز موجود نشود و اعلم التو امیداند باین معنی
 که آنچه موجود نشده و باید بشود میداند از او میداند که باید موجود شود و در چه مکان
 یا چه زمان موجود خواهد شد و آنچه موجود نیاید بشود و خلاف حکمت است از او
 میداند و میداند که موجود نمیشود خلاصه که علم او خاطره هر چه فرض کرده شود
 نشود دارد و حد و حد و نهایت بر او علم خداوند نیست و استنباط از چیزی نمیشود
 بلکه هر چه موجود شده و میشود و میسر شود و هر چه موجود نمیشود و نیز مسلم
 او موجود نمیشود و هیچ چیز از هیچ حجت برای او مجهول نیست و هر چه خداوند خواهد
 باشد یا اراده نماید یا نگیرد بر کند یا قصاص نماید و در این بین در هر مرتبه که باشد
 خداوند بداء شود و از او محو کند و چیزی دیگر اثبات کند همین بحواله در علم خداوند
 و اثبات چیزی دیگر نیز در علم خداوند است و جاهل به هیچیک از این دو نیست و عین
 هر چیز حقیقت آن و امکان آن و کون آن را میداند و محتاج بتعلیم از دیگران نیست
 و این علم است که معلوم با ان نیست نه اینکه مقصود از این الفاظ و عبارات این باشد
 که معلومات در مقام جمیع هستند مانند کتاب علی که مسائل بسیار در آن ثبت
 شده باشد یا اعیان موجودات خارجی در این مقام جمیع باشند و اگر چنین باشد
 لازم میباشد که معلومات در عین ذات اوجم باشند زیرا که علم عین ذات اوست

اگر معلومات در حق او باشد و با او باشد پس ذات او متکثر خواهد شد چنانکه
 معلومات متکثرند و اگر میگویند ذات او قدیم است واحد و بسیط پس معلومات هم
 با او و در عرض او باشند مثل او خواهند بود و تعدد قدیم لازم آید خلاصه که
 علم خداوند سابق بر همه خلق است و معلوم هم با او نیست چنانکه مکرر در اینجا
 فرمود مانند که العلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر
 پس علم خداوند خاطره به چیز دارد و هیچ چیز هم با او نیست و اگر میگویند نمی فهمیم
 راست میگویند و این مطلب چیزی نیست که بفهم و در ذات خلق و باید مکرر آن چیزی
 که خداوند غایب بخلق خود داده است از خود که معرفت او را با آن چشم حاصل کنند
 که اگر با آن چشم نظری که بی نصیب نمائند انشاء الله باری و بعد از آنکه خداوند خوا
 که ایجاد کائنات را بفرماید اول چیزی که ایجاد فرموده است همان نفس شیت است
 که سابق بر همه موجودات است و همه موجودات را با آن ایجاد فرموده است که فرمود
 خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشیه پس چون شیت پروردگار بسب
 خلفت همه کائنات شد و امر و مشیت خدا هم یک است چنانکه فرمود **وَمَا أَمْرُنَا**
إِلَّا وَاحِدَةٌ پس این است که باید بیک در رنگ و به شکل و به کیفیت باشد و اگر آن
 خاخر و کیفیت مخصوصه است این همه خلق متکثر از او حاصل نمیشد پس همین یک
 مشیت مطلقه است که تعلق بخلق کائنات مختلفه گرفته است خدایات با سبب مختلفه
 و در این و جو متکثره که برای خود میگردانند مانند آنکه در نفس خود یک رنگ است اما
 در اینها مختلف بر حسب آنها عکس میدارد و نور خود را در هر مقام مناسب آن
 مقام القاء کند و از آنجا بجای دیگر رنگ اینها جلوه میکند پس در نفس مشیه الله

مجمع اختلاف نیست نه بعد از آنکه تعلق بخلق هر چیزی از کائنات باید یک باشد
 متعدد و مختلفه بنسبت از چیز بسبب مشیه الله احداث کرده میشود و تقریباً
 میشود تا با آن شیئی خاص متین میرسد و کلیه اسباب که برای خلقت هر چیزی قرار دارند
 است چهار سبب چهار مرتبه است و مثلی در این مقام باید بیان کنیم تا مطلبی در اینجا
 مثلاً شخص تجار قصد میکند که بسازد پس اول در او در نفس خود میداند و علم
 دارد که از این آن میرود و اگر نداند طالب مجهول مطلق خواهد بود پس علم بر رویاب
 دارد اما معلوم است که در نفس او موجود نیست و اگر موجود بود که محتاج بصفت آن نبود
 و بعد از آنکه بخت این کار را میکند و مصالحه برای صنعت در لازم است و لا چو
 میخواهد که اگر خوب نباشد در ساختن نمیشود و این خوب البته مناسب برای در ساختن
 باید باشد چو شامع و غیره نیست مثلاً مناسب نیست پس خوب مناسب که مثلاً
 در ساختن دارد و باید باشد بعد از آن قطعات چند از این خوب قطع میکند و با آن
 در نفس خود داشت و قصد ساختن از آن کرده بعد از آن شروع میکند و این قطعات چون
 هم جفت میکند تا آنکه در آخر در تمام میشود و بینه همانکه در نفس خود دانسته و در خارج
 موجود میشود پس آنکه اول در نفس خود دانسته است مثل علم خداوند عالم است و آن
 که خوب میکند که در او را بسازد مثل اول مقایسه است که مشیت خداوند بساختن این
 در تعلق میکند و همینکه خوب مناسب است بنیاید البته غرض او در ساختن در آن
 پیدا میکند و این مثل اراده خداوند عالم است و بعد از آنکه قطعه معین
 آن دو یک منظور است یک در این مثل قد و خداوند میشود که نقد هر چیزی را میکند
 و در روان او معین میفرماید و بعد از آنکه شروع در جفت کردن قطعات میکند

این مثل قضاء خداوند است تا وقتی که در تمام شود و انقضای او پس از آنکه در خارج گذارده شود پس آن دو که شخص تجار و نفس خود دانسته اند مثل علم ازله خداوند است و در تمامها و اثبات نیست و در حالات و در شخص تجار و نفس خود میدانند و از علم خود کار میکنند تا چون که میگردند بر این ساختن در ممکن است که ملاحظه کنند که این چوین است ساختن نیست پس میاندازد و در رانند و بگوید از آنکه چوین است و عزادارم چوین شود هنوز که در نیست ممکن است که باز هم فتح غریب کند و در رانند و ممکن است که فتح غریب نکند و قطعه مانده چوین باشد و در دیگر را تا باز بدی است که هنوز هم در وجود نشد پس ممکن است که باز هم در دست بود و چوین را بپندارد و ممکن است که شروع در ساختن و جفت گیری بکند و در این هر ممکن است که در بین جفت گیری باز فتح غریب کند و در با انجام رساند اما تا آنکه تمام شود و بعد از انقضای او دیگر ممکن نیست که بعد از ساخته شدن ساخته شود در ساخته شد و گذشت غایت عمران کوتاه ناپسند شود ممکن است مثلاً در قابل این است که بخواه سالک و امکنند تا این سالچو هنوز انقضای حتم نیست و ممکن است بعد از آنکه دو مرتبه چوین در دوازدهم بریزند و چیز دیگر برسانند با اخبار از این خلاصه غرض این است که علم بخلاف از نفس او نازل میشود و در این چوین ظاهر شود و بهین آن در خارج ظاهر شود و در این چهار مرتبه که عرض شد بطور کلیت در هر مقام احتمال بداهه هر دو تا آنکه تمام شود که دیگر بداد در خلقت نیست و بدانکه این مثال چون موافقت تمام با اصل مطلب ندارد این است که در دست سلفیت حقیقت نمیشود چوین که که محو و اثبات و بدانکه در ساختن این در حاصل میشود و باید در علم نقل از اول است

تا چون موانع و مقضیات که بر این ساختن این است هر را اختیار شخص تجار نیست این است که محو و اثباتان بطور قطع معلوم از نیست مثلاً ممکن است که تجار قصد بطور قطع که در رانند اما هر چه شخص کند چوین پیدا نشود یا اگر پیدا شود مناسب نیست نباشد یا اگر مناسب هم باشد دیگر از خارج نیاید و مانع او شود پس تجار در علم خود هم چوین اند که در البتة تمام میکنند و چنین و چنان میفرمودند و هیچ مانع از ساختن پیدا نمیشود و او مانع میکند پس در ساخته نمیشود اما تا نیست بخداوند و لا بدون چوین مانع نیست زیرا که امر او کن فیکون است و بعضی که خواسته باشد چوین باطل میکند و بعد از آن هم که چوین باطل کرد مانع خارج بر این خداوند وجود ندارد که او را از فعل خود باز دارد پس در تمام نکند و جاهل با آن باشد پس در خلقت اصل چوین با صنعت آن بصورت در اگر خود خداوند مانع دیگر بحسب حکمها که منظور نظر او است پیش آورد که آخر در ساخته نشد ممکن است تا دیگر بدو و خواست خداوند و علم خدا مانع او شود از انجام این کار فرموده نمیشود و با علی در ملک بجز خداوند نیست و در کند برای قضاء او یافت نمیشود پس تجار از محو و اثبات و بداهه در کار خبر ندارد و معلوم از نیست اما خداوند که لا مانع لما أعطیت و لا معط لما منعت هر مانع که پیش نیاید و هر مقضی که ایجاد کند خود او میکند پس این است که عین همان طور که نقد بر اول خود میداند و همان را هم بعین میداند و اثبات چوین دیگر را نیز میداند و چوین برای او نیست خلاصه پس چوین مقدمه را نیست بدانکه علم ازله خداوند مخصوص باوست و کمال خداست که فرمودند العلم من کماله کید است و مانع که معلوم با این علم نیست و هر خلق از اول تا خلق الله گرفته تا آخر همه معلوم تا خداوند

که در مقام خود چنانچه از مقام خود تجاوز نمیکند و خداوند خاطره بندگان را
 اما احد از علو ذات خدا یعنی خلق او که بیشتر خداوند ایجاد شده اند با نفس مثبت
 الله که اول خلق خداست هیچیک از خاطره بعلم خداوند نرسد بلکه دانسته که علم خداوند
 و بالا تر از همه اینهاست و همه خلق دون درجه او هستند و از مقام مثبت الله نامیقا
 که آنچه خدا خواسته امضا شود همه مقامات محو و ایشان است که ممکن چنین شود ممکن
 چنان شود مثل اینکه ملاحظه کردی در چوب هر مرتبه از مراتب ان ممکن بود که در خسته
 بشود و ممکن هم بود که در موقوف شود و اصلا ساخته نشود پس آنکه که مقام و مرتبه
 او در مقام مثبت الله است باید و در درجه ان نمیتواند خاطره بعلم خداوند کند که
 مقام او فوق مثبت الله است بلکه سبب ایجاد مثبت است که فرمودند بالعالم خلف
 مثبت پس مثبت غیون بعلم است و البته دون درجه ان است و بدانکه مساله علم
 است و بسیار شکل و واضح از این نوشتن صعب است دارد پس مقام ال محمد علیهم
 که اول خلق تواند مثبت خداوند و مثبت مثبت الله بمنزله است این هستند نسبت
 بدست با ایشان هستند برای مرغ چنانکه حضرت حجه علیه السلام در بیان این مطلب
 فرموده است چون در مقام ایشان دادند که محو و ایشان در اینجا جاری میشود و تمام
 علم دنیا و کمال ان اینجا جلوه گرفته هر چند که علم به ذات برود که نباشد اما کل
 علم اینجا نیست و از مثبت خداوند و تمام از خدا طلب علم میکنند و هر خداوند
 از علم خود بران برسد و تمام شد بران نیست پس آنچه از علم خداوند از پس پرده
 مثبت و از او تقدیر و قضاء بیرون نیاید و امضا شود ال محمد علیهم السلام ان
 علم را داد و میشوند و ایشان هم معلوم نمیند زیرا که هر چه خلق شود و موجود شود بر

در خود ایشان میشود و ایشانند سبب ان چنانکه در زبان میخوانی ان من تخیلنا
 الا وانهم السبب الیه السبیل پس چون سبب خلقت هر چه هستند این است
 که هر چه که موجود میشود اول از علم خداوند میشود و ایشان مازل میشود و بعد از ان سبب
 ایشان و باید ایشان در خارج عالم موجود میشود چنانکه شخص سلطان خزینه دارد
 دارد که هر چه عطا میکند با او میبکند و بر دست او دیگر عطا میکند و ایشانند
 خزینه را و خداوند این است که علم هر چه که موجود میشود اول با ایشان میرسد بعد
 دست ایشان در خارج موجود میشود و اما آنچه در این عالم موجود نشد و بجز امضا
 رسید هر چند که مثبت خداوند ان تعلق گرفته باشد با او داده هم فرموده باشد
 با نفع بر هم نموده باشد یا شروع در قضا هم نموده باشد اما هنوز بجز امضا رسید
 و احتمال بداند هر چند چنانکه فرمودند که دعا و صدقات قضاء میرسد و بر میگردد
 پس این است که چنانچه احتمال بداند میرسد و شاید بشود یا نشود این است که ال محمد صاوت
 الله علیهم که مقام ایشان بمنزله است این مثبت خداست هر چند که بدانند که مثبت
 تعلق بخلقت فلان گرفته یا او داده هم فرموده است یا نفع بر هم فرموده یا شروع
 در قضا هم نموده اما چنانکه بجز امضا رسید و چنانکه در مثل عرض کردیم هنوز
 در در خارج عالم موجود نشده و تمام شده است این است که بخداوند عالم نمیکند
 که البته چنین میکند یا چنان میکند و اختیار را از خدا سلب نمیکند چنانکه چو
 کنند بداند الله مغلولة که هر چه باید بشود تقدیر ان شده و خواهد شد
 دیگر رگشنی نیست و خداوند را هزار فرمود که غلت آید بهم و لعنوا
 بما قالوا بلایه مبسوطان بنفوق کف بقاء

و این است که ال محمد صلوات الله علیهم هر چند که از تقدیر خداوند ناخبر باشند و آنچه
تقدیر شود در سینه خود ایشان تقدیر شود و حقیقت لیلۃ القدر وجود مقدس ایشان
باشد اما بعد از آن چون تقدیر پیش از امضاء است و هنوز بمجا امضاء نرسیده این است
که بر نه اتم نمیکند که البته چنین خواهد شد و لولایه که بدانند که چه باید شود و این
است که فرمودند که اگر این امر در کتاب خدا نبود بجز **بِأَمْرِ اللَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُشِيتُ**
وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ هرگز نباشد و بنا بر این که در روز قیامت خبر میداد اما
ملاحظه اخبار پروردگار و اینکه هر چه خواهد بکند میکند و هیچ چیز بر او حتم
نمیباشد این است که حکم تقدیرات قبل از وقوع آنها نمیکند مگر اینکه شرط بداند بر
خداوند بکند که اگر بخواهد بر مقررانند بلی چیزهایی چند است که خود خداوند از علم
خود مختص با ایشان و میبکند که باید چنین بشود و این حتم است و بداند و این است
پس در این حال از ابرسبیل حتم بفرمایند مثلا بنام خلفت عالم برحق است و بر ابرحق
خلفت شده و باطل زایل است و البته بر حسب عده خداوند حق عالم باید در دنیا
بروز کند و تحت عرش عجل الله فرجه با کمال قوت و قدرة و قهر غلبه باید بروز کند و
و عده خداوند خلفت نمیشود و این حتم است و خبر هم بان میدهد که باید بشود و اگر از
دنیا پیش از بیک روز نماند نفعی نمیشود تا آنحضرت ظهور فرماید و ظلم وجود از عالم برآید
اما مثلا وقت بروز او خواهد بود البته بر حسب پیش از اداسا بلی است و استعداد
اصل عالم و چون عالم اعراض است و هر روز عرش پیش میاید پس گاه موافق پیش
میشود و گاه متضای است که هر روز هر چه خداوند خواسته باشد جاری میکند
پس این است که با وجود اینکه اصل ظهور و حتم است که باید بشود معذرت که بوقت

نمی نیست که فلان وقت معین باشد لولایه که در علم خدا اجل معین بر او ظهور است
که همین که آن وقت برسد بلی ساعت پیش و پس نمیشود و **وَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ**
لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَفْرِغُونَ اما آن مطلبی است که در
الواقع محو و اثبات هنوز معین نشده و بداند و این است که میفرمایند ما
علم ان را ندانیم و ظاهر که توفیق نکرده و نمیکند و هر که توفیق کند مترین بگو
دروغ میگوید و این است آن علم ساعتی که مخصوص بخداوند است و در بعضی اخبار
هم که اشعار بر وقت فرموده اند و غالباً بداند از همین باب است که وقت حتمی بود
و حقیقت توفیق نیست بلکه تقریب است خلاصه عرض آن است که چون علم خدا که محض
عماکان و مایکون است سابق بر و شست است و خلق خداوند از شست قادر و
همه ممنوع از اطاعت بینم او هستند مگر هر چه خواهد چنانکه فرموده است **وَلَا**
يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ پس این است که هر چه از علم خود بخواهد
بخلق خود عطا کند میداند و هر چه از آن سرچشمه جاری شود هر چند که در الواقع تقدیر
چیز میچند باشد که امثال ال محمد علیهم السلام بدانند که چنانچه و چنان تقدیر شده
اما چون محتمل بداند این است که بر سبیل حتم نمیشود و بداند و این در بیان این مطلب
اگر چه که اظهار شده مگر در مقامات در از من اما مع ذلك چند کلمه دیگر میگویم
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ
فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ بدانکه چون خداوند عالم جل شانته خلق را بر او معرفت و حق
خلقت فرموده است و احدی بمقام ذات او نمیرسد که معرفت ذات او را حاصل کند
این است که خداوند عالم از آن مقامات و علل از چند در خلق ایجاد فرموده که بلی

تعریف و شناساندن او باشد و البته اگر این مقامات بصفت خلق باشد و بخلق است و اولاد
 کرده شوند معرفت خداوند باینها حاصل نمیشود بلا تشبیه که در پشت پرده باشد و
 سفید و زبانه و بلند قامت بر شخص پناه خلکو که در هم کوفته اند و نشان دهد
 و بگوید ای بسبب این بشناسید البته معرفت دوست نشد تو را گمراه کرد است اما سفید
 بلند قامت و نشان دهد که مرا از این بشناس در دست گرفته و هدایت نموده حال آنکه
 که خواسته مقامات و علامات خود تعریف نفس خود را بکند چنانکه در دعا بخواند
 بمقاماتك و علاماتك لا تعطيل لهما في كل مكان يعرفك لهما من عرفنا انك رجبنا
 این مقامات بکلی بر خلاف صفت خداوند بود که البته تعریف او نمیشد پس لا محاله
 باید موافق باشد و فرق در میان نباشد اما مثل آنهم فرض کرده نمیشود که در مثل
 عرض کردیم که سفید و بلند قامت دیگر و با همین صفت نشان دهد که مرا از این
 بشناس و تبار با این کن زیرا که خداوند پس کشیده شئی است و صاحب صفت نیست
 که بر صفت خدا باشد که اب تعریف او شود اما خداوند بداند که معرفت و منزله از هیچ
 صفات است و این صفات کماله چند برای خود اختیار فرموده که نفس این صفات را البته
 تعریف خود قرار داده که فرق میان آنها با خداوند نیست زیرا که خداوند فی الجمله
 همین صفات نفرموده که احتمال فرق برود و خود این صفات که با آنها جلوه فرموده که
 خود آنها باند و فرق میان شئی با خودش نیست این است که از عقب همین فقره دعا بفرماید
 که لا فرق بینک و بیننا الا اثم عبادک و خلقک و نیز در زیارت میخواند السلام
 علی نفسی و علی الفاعله فی بالک و عیون الی من عرفها بطریق بعینه سلام بر خود و خداوند
 که قاشم است در ملک بستانها و عین او انجان عین که هر که او را شناخت مطمئن

میشود و عین او هم بجهت خود است و عین او با عین او فرق نمیکند و نفس او با نفس او
 فرق نمیکند زیرا که یکی است و این است که فرمودند که ما مع الله حاله و هو فیها غیث
 نه با هو و هو هو و غیث غیث غلاصه غیث این است که خداوند بداند که معرفت و خلق
 نمیشود و لا اله الا الله و صفات و مقامات و علامات برای خود اختیار فرموده که اینها
 آیات تعریف و شناساندن خود فرموده و ال محمد علیهم السلام مقامات و علامات
 خداوند خدایت برای ایشان مقام خلقی است بفرمانیت و صف کرده میشود
 که در این مقام دون درجه شیب است الله ایستاد ماند اما مقام کنه و حقیقی علاوه بر این
 دارند که در این مقام ثواب توحید خداوند موضوع و بخلق نیست نمیشود هر چند که
 از حد مخلوقیت خارج نمیشوند اما معذرت نماید خداوند و العبودیه جوده
 کنها الربوبیه پس در این مقام اولی است و صفات خداوندند که فرموده و ان الاله
 الحق الی امر الله ان ندعوهم با و ثانی موضوع باین صفات هم خود ایشان و ذات احد
 مقدر بصفات نمیشود اما ایشانند که در مقامی که دون درجه شیب است الله دارند
 مواقع صفات خداوند و اکاماراده او و او کار شیب است او که فرمودند من عرفنی
 اعرفنی بلغ قران المعرفة و در مقام و شیب است الله نفس انما و صفات او پس و معانی او که
 خص بجماد علیه فرمودند اما المعانی فحق معانی ظاهر و فیکم اخر عنان نور ذلله
 و قوس الی المناجیاده و خص باقر علیه فرمودند اما المعانی فحق معانی و غیث
 جیب و یه و لسانه و امر و حکم و کلمه و علم و حقه و انشا شاء الله و پرورد الله
 خازنه و در مقام کبونه الله و نفس شیب مقام موصوفت باین صفات دارند
 بلکه در خود کبونه مقام قدس و منزله و توحید و قدسیت را دارند غلاصه که

از وجه ذات غیب انبوب پروردگار البتة با ایشان را نازل داد و از اینکه گفته
 دیگر فایده هیچ فضیلت نیستند و خدا بطور حلقشان کرده و حد برین برایشان
 سوگند دارد و مشیت برستادن زدن به حاصل است **أَمْ يَحْجِدُونَ النَّاسَ**
عَلَىٰ مَا أَنبَأَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا پس در صورتیکه در مقام
 شهادت الله و نفس و بنصر فرما بر حقش باقر علیه السلام دانسته که ایشان علم خدا بپند
 و حق او بر در این مقام اگر نگوئیم احاطه بعلوم خدا دارند خواهیم گفت که عین علم خدا
 هستند و حق و تعالی است معلوم است که در این مقام اگر معروف به صفت خلقت
 میشدند بخدا نسبت داده نمیشدند و این است که ملاحظه میکنی خداوند در کتاب
 مجد خود فرموده **لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** پس امر را غیر از خلق شمرده پس جائه که ایشان
 عین امر خدا و مشیت او باشند و موضوع صفت خالق نمیشوند پس منسوب بخالق خواهند
 شد پس در این مرتبه و کماله که باشند داخل ایشان ندارد و کمال خلقت کمال
 با او شریک نیست و جائه که خداوند میفرماید **هَلْ لَّكُمْ مِنْ مَّا مَلَكَتْ**
أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ
تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ پس در این مقام چه میتوان گفت
 اگر بنده زود بگوید تو شریک تو نیست بنده را که خداوند از عدم بوجود آورد
 چگونه شریک او بخواند پس امر که شریک خداوند نیست و در این مقام که ایشان
 کمال خدا و علم خدا و حق خدا و نفس خدا بپند و از خود هستی ندارند بطریق اولی شریک
 خدا نیستند پس ایشان در این مقام علم خدا هستند و علم خدا مختصرا و است و مکنون

و غزون و غزوات و در خلایق ایشان ندارد و ایشانند عند الله و عند الرکب
 کتاب مجید و از دست خلاصه که توضع مطلب پیش از این نمیتوان کرد و غرض همان
 است که گفتیم احد از خلق حق تعالی محمد علیه السلام محط بعلم از پروردگار نیستند
 و هم در الواح محو و اشیاء مانده اند و خبر از علم از ندارند مگر هر چه خداوند
 خواسته باشد و بوجه خاص ایشان القا کند و بداند که نکات و جزئیات اینها را
 بنابر است و در دست تفصیل آن نیست و لا حول ولا قوة الا بالله یحیی و یموت و یحیی و یموت
 که تائید شریفه و اذ قال موسی لفریسه لا ابرح حتی تبلغ مجمع
 البحرین او امضه حقیقا فلما بلغا جمعا بینهما نسیا
 حوتهما الله فی البحر عجبا اولاد زاده او نسبت نسیان بحضرت
 موسی علیه السلام و در قفسان داده شده و در تائید در این شریفه آخره نسبت
 نسیان را فقط بر قفسان داده اند نسیان بر پیغمبر معصوم مثل حضرت موسی علیه السلام
 الله و علیه الصلوة و السلام چطور با سایر فرشتگان مطابقت دارد و مرتبه فرشتگان
 رفیع اشکال بطور صراحت بفرمایند عرض میکنم آنچه از آیات ذکر نشده چنین است
نَسِیَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ
لِفَرَسِهِ إِنِیَا غَدَا نَأْتِی الْقَدْلَقِیْنِ مِنْ سَفَرِنَا هَذَا انْصَبْ
قَالَ ارْأَيْتَ إِذَا أَوْبْنَا إِلَى الصَّخْرِ فَإِنِ نَسِیَا الْحُوتَ وَ
مَا أَتَانِیهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْکُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي
الْبَحْرِ عَجَبًا و در این دیگر بعد از آن است **قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ**
فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا

آورد و از باب شست و گداز است و گداز سنگ و گداز شست و راهی را فراموش کرد و این
 باب چون بود پس ماهی زنده شد و داخل در آب شد و میوه عقیقه و پوش که با او بود
 گداز شدند تا اینکه خسته شدند پس حضرت میوه بویخته خود فرمود که غذای ما را بپاؤ
 که از این مفر خسته شدیم پس پوش متذکر شد و جواب داد که من ماهی را فراموش کردم
 و گداز پس میوه عقیقه تسلیم فرمود که همان مرد بکه ز زبان سنگ دیدیم همان بود و گداز
 قصد او را در این پس برگشتند همان راهی که رفته بودند تا پیش آن مرد و او در آنجا بود
 پس حضرت میوه عقیقه تسلیم نشد و حضرت عقیقه تسلیم از نماز فارغ شد و سلام بر
 آن دو کرد و بخوار و بکر بقیه ماهی دیگر تیر و آورد شد است الا اینکه چون از محل سوال
 ما خارج است در صدد نیتیم و اشکالاتی که جناب شما مل و دفعه انده داشته اند یکی از
 بابی بکه بر اول نیت نپایان را میوه و پوش عقیقه را دارد و در نیت پوش نه ماهی
 دانست که بعضی معتزین اینطور گفته اند که اول نیت نپایان از پوش بود ولی عملی خلاف
 و هر چه میوه عقیقه تسلیم با اول نیت جبر داده شده است ولی چون بعضی دیگر نیت
 در داده اند و گفته اند که حضرت میوه عقیقه فراموش کرد و طلب کند حوث را و از خالق
 بپرسد و پوش عقیقه فراموش کرد و ذکر آنچه از خالق حوث رید و برای میوه بکند و اول نیت همین
 است که موافق ظاهر این نیت جبر داده شود پس این است که باز هم حجت دیگر برای رفع
 اشکال بتوان استنباط کرد که بگوئیم نپایان حوث و لوازم میوه پوش عقیقه هر دو سر زده
 باشد ولی ذکر نپایان و اول که نیت جبر داده شده از کلام خداوند است که خود او
 مَبْرَأٌ بِذُنُوبِكُمْ أَبْلَغَ جَمْعٍ بَيْنَهُمَا نِسَابًا حَوْثًا رَاتًا دَنَاءَةً كَمَنْفَرٍ أَبَدٍ
 قَاتِلِي نِسْبِ الْحَوْثِ وَمَا أَنَا نِسْبُهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ ابْنُ كَلَامِ پوش

علیه السلام است که از حال خود نقل میکند خداوند بر سبیل حکایت کلام پویش را ذکر فرمود
و بدیهی است که برخداوند هر چه نیست که نسبت نیان بموسی و پویش هر دو بدهد چنانکه
بآدم علیه السلام هم نسبت داد است زیرا که بنایست خداوند ملائکة اخرا و شانی
از بند بفرماید و خواه موسی باشد یا پویش نسبت نیان هر دو بدهد و اما پویش علیه
در مخاطبه خود با موسی علیه السلام باید حفظ صحت و شان موسی علیه السلام را بنماید
صورتیکه تفاوت در وجه شان بقدری است که او را با اسم جوانش خوانده است پس این است
که نمیکوید من و تو هر دو فراموش کردیم و حال آنکه همین توشه خود پویش هم بدو رسول
او بود و او میبایست متذکر باشد پس این است که عرض میکند من حوث و افراوش کرد
و نسبت بموسی علیه السلام نمیدهد بخصوص در صورتیکه خودش نسبت انشاء را بشیطان
دهد پس چگونه در این حال نسبت فراموشی را بموسی علیه السلام بدهد و اما خداوند
نسبت نیان دو مرتبه خواسته باشد بفرماید و حقیقت همین قسم که در ظاهر است
نسبت نیان هر دو داده شده بگوئیم وجه تخصیص بدان را پویش اینطور که گفتیم بگوئیم
اولی است از آنچه مفسرین گفته بودند که اصلاً نیان از پویش بود و نسبت بموسی علیه
از باب بیضا ج است بود خلاصه و اما اشکال از باب نسبت نیان بمحضت موسی علیه السلام
این اشکال در پویش علیه السلام هم جاری میشود و هر دو غیر معصومند و نیان بعینه
فراموشی برایشان روا نیست و اگر ایشان فراموش کنند و سایر مردم هم فراموش کنند
حقیر و عیج فرقی واضحی نمینماید و اعتماد مردم را طینت ایشان بقول و عمل اینها اگر بشود
این است که البته نیان بعینه فراموشی نباید داشته باشند و اگر نه این مطلب در مقام
اشکال عصمت ایشان از همه و نیان مفضلاً بیان شده است و حاجت تفصیل

در این مقام ندارد و این نشان در کلام خداوند بجهت ترک کردن هم بسیار استعمال شده
 است چنانکه خداوند بخودم نیت میدهد و کُوا لِلّٰهِ قَلْبَهُمْ مِّمَّنَّ
 و همچنین قَالُوا مَرِئْتُهُمْ كَمَا نَسُوا الْإِقْدَاءَ يَوْمَ هُمْ هَدُوا ابْنِ نَبِيَّانِ
 اخباری است بخوابان را ترک کردیم و معامله کردیم با ایشان مثل کسی که کبرا
 فراموش کرده باشد و احسان او با او فراموش پس نشان بجهت ترک استعمال است و در
 این مقام هم بجهت ترک است که بعضی حوث و احوال خود کند ارد که راه دریا گرفت و در غیر
 برهان حدیث نقل میکند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام که فرمودند
 از آنکه امر بوسیله رسید با نجا که رسید عطا کرد شد مکملی که مراد از نیت است که در آن
 حوث نمک سود بود و گفته شد با و که این حوث تو را لالت بضایع تو میکند نزد
 جمع البحرین که هیچ چیز نیستی آن چشمه نمیرسد مگر اینکه نیت بشود و آن چشمه را غیر
 الحیوة میگویند پس نظر کن آن وقت که مغیره را به بجهت پس بوشع منطلق شد و رفت
 که نایم را در چشمه بشوید پس حوث مددست بوشع اضطراب بسیار کرد تا باندازه
 که خدش هم بر او وارد آورد و در دست او نهاد پس بوشع ترک کرد نایم را پس
 همسکه از وقت که بمقات باشد کند شنید و خوشش شد بوشع فرمود که غدا نایم را
 بناد که از این مغزش شدیم نایم که بوشع انضم جواب گفت و برگشتند و دیدند
 که حوث بدو باز رفت پس از آنرا گرفتند و رفتند تا بضایع خود رسیدند و درین راه از
 جزایر بحرینا اخراج شد شریف و از این مدبشت ظاهر میشود که اصلا این حوث را برای
 با نیت داده بودند و عطاء خداوند بود که امتحان همین الحیوة را بان بکند و دلیل
 چشمه و دلیل خضر علی السلام باشد و ترک کردن آن در دبا که بر او خبر بود کانه

نیت بوشع هم نبوده و از بسیار اضطرار که نایم کرده از دست او رها شده و
 رفت است بله نیت که واقع شده همان است که در اخبار اشاره میکند و ما
 الْإِنْسَانِيَّةُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ كَتَلِفُوا لِي مِنْ دُونِهِ كَمَا هِيَ
 این حال را به بیند بوسیله علی السلام بگوید که نایم رنده شد و رفت و نگفتند
 و از آنرا علل می کردند و با خود رفتند است و اگر چه این نشان بجهت ترک است و فراموش
 نیست اما همینکه از انبث الشیطان داده معلوم است که برای خود عصیان شمر
 و باید فهمید که عصیان عصیان چیست و با نیت بانیوت و عصمت است همانست
 و بدانکه همین بطلب از شیخ ار خدا علی الله مقامه و رساله قطبیه سوال شد آن
 و دوست میدارم نیت و ترک این عبارت جوابی که ایشان فرمود مانند در این مقام
 ترجمه نمایم و بعد با آنچه خداوند توفیق دهد عرض کنم پس از ایشان سوال کردید
 که معنی قول خداوند تبارک و تعالی وَمَا آتَايْنَاهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ حَبِيبٌ رَجُلٌ
 فراموش میکند از امور با آنکه شیطان باعث فراموش کردن او میشود و فرمود
 اند که معنی این است که من ترک کردم آنچه که اولی نکران بود با آنکه غافل شدم از غیر
 اولی تذکران بود و این فارح و در حق اینها علیهم السلام در حال نبوت و مانع از
 نیت و اگر چه از انقباض و معصیت شمرند و در نفس خود بر خود عتاب میکنند و ایشان
 علیهم السلام میدانند که این عمل واقع نشده است از ایشان از من و بوشعشان که نور
 خداست و این است و جز این نیست که واقع میشود از جهت مهربانیشان که آن از نوع
 جمیع است که ابلیس ظهور از جهل است و معنی اینکه نایمیشان از نوع جمیع است این
 است که از عدم است بجهت اینکه نایم نیست وجود موجود شده و وجوب با نیت

ندار لکن مهتد بحق انبیا علیهم السلام مثلا شیعی است که نزد ایشان فانی شود
 قوت نور و جوا ایشان و همین جهت است که حسانت ابرار و شایسته مقربین شمرده شده است
 پس هر یک که چیزی از ترک اولی یا فعل مباح از ایشان سرزند از ذنب میترسند و نسبت
 به شیطان میدهند بجهت آنکه منشأ آن از نوع جنایه شیطان است و از این جهت
 فرموده که شیطان از زمین من برده و نفرموده که خود را فراموش کردیم و بجهت ترک هم که
 بکبریم یعنی این میشود که شیطان باعث ترک من شده و نفرموده خود را ترک کرده امر
 بجهت اسکا انبیا چیزی را بخورد نسبت نمیدهند بلکه حق را بخدا نسبت میدهند و
 اولی و فعل خایه را به شیطان نسبت میدهند و اما جواب این که چگونه نشان غاوض او
 میشود پس این است که معنی نشان غاوض او میشود پس این است که معنی نشان ترک
 کردن را عرض کردن و ترک کردن با چنانچه اتم از آن است از مشغول شدن وجود او و پروردگار
 خود را پس هر یک که مشغول شد با چنانچه اتم است از چیزی دیگر پس اگر این چیز نوع منفعتی
 آن است جایز نیست که ترک آن را نسبت بخداوند بدهد بجهت آنکه خداوند از منفعت
 نمیکند و اگر چه که باشد لا یغریب عنه مثقال ذره و نیز جایز نیست که
 ترک آن نسبت بخود دهد بجهت آنکه اینتی از خود ندارد پس است که از ایشان نسبت
 میدهند و اگر این چیز هیچ نوع منفعتی در آن نباشد پس صرف و منع از آن از روح
 القدس است پس خداوند بوضع را مشغول بدو خود کرده و از ذکر حق غافل شده و
 نسبت داده است نشان ذکر حق را به شیطان بجهت همین که ذکر کردیم بجهت آنکه
 شیطان لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علیٰ ذیہم یشوکلون
 انشای و بدانکه نکات و قایم که در این بیان کنان دارد و اول آنکه از اول و اول

خارج است و انبیا فقد جزیه و هم که بفهمیم اگر خواسته باشیم بیان کنیم سخن بطول
 به انجام دهیم اجالا همین قدر عرض میکنیم که اعمال مکلفین کلیه بر سه قسم است
 یا موافق رضای خداست یا برخلاف رضای خداست یا بین این است اما آنچه بین
 است از مباح میگویند و آنچه موافق رضای خداست یا این است که در ترک آن ابتدا
 رخصت نیست از واجب میگویند و اگر رخصت در ترک آن داده باشد از رخصت میگویند
 و در رجایه برای مستحبات است که فعل آن مثلا چه اندازد تا کبد داشته باشد که در
 زیاد تر و همچنین آنچه برخلاف رضای خداست یا این است که رخصت در فعل آن ابتدا
 نیست پس آن حرار محض است و یا این است که رخصت در فعل آن داده شده و آن مکرر
 است و مکرر و راه رجایه است مانند مستحب و شدت کراهت یا ضعف آن و چون
 این را دانست پس بدانکه انبیا خدا را بر خلاف رضای پروردگار که ابتدا از ایشان
 علی سر نمیزند اتم از این که حرار باشد یا مکرر و بیک از آنها معصومند و همچنین از
 و واجبات هم از ایشان قوت نمیشود چرا که ترک واجب عینا حرام است و ممکن نیست که
 مرتکب محرمات شوند و آنچه از این قبیل در بعض کتب اسماء یا اخبار و اقوال عامه
 عباد است تمام کذب افراست و جهود و نصاری این مجعولات و در کتب خود انداخته
 که رخصت برای ایشان در عصیت باشد و عامه عباد متکبرانها شدند که انتم
 جو و ضلالتی که برای خود گرفتند هر چند که مرتکب عاصیه بودند اهل نجات و اهل
 هدایت بشمارند و خداوند انتم و انبیا و حج خود را معصوم از کما فرمود و ترک
 واجب یا فعل حرام و مکرر از ایشان سر نمیزند اما معدن اختلاف در رجایه برای
 ایشان است چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرمود **وَالرَّسُلُ قُلُوبُنَا**

خال با باند عقب قریش و در چه سهولتی بریدن مقدس داشته و لعن عرض این است
 که در طلب ضایع خداوند بانه ندارد از این صدمات و با کمال سرور و طبع خاطر
 از عقبش میبرد نه اینکه نعوذ بالله و قضا طایفه ایست و سهولت کار بوده بلکه طالب
 رضای خدا بوده و در چه سختی که در آن بوده و با کمال خوشوقتی استقبال از این عفو
 که غرض اینست که اختلاف در میان اینها بر وجه اختلاف در جواز عمل باشد نسبت با آنچه بر ایشان
 مستحب یا مباح بوده و عمل بر آن نشود که گاه گفته میشود اعمال مستحب بر غیر مستحب یا بر
 هر غیر آن واجب بوده اگر چه عبادت مانع از بطور و عمو و در همه اعمال مند و بر نظر
 ندادم و نه بالفرض چنین هر باشد از ادعای بدل یک دیگر واقع میشوند مثل اینکه
 نوع کفار و مشرکان و مجوسی اما اقسام دارد که بدل یکدیگر واقع میشود یا مثلاً نماز
 نوعاً واجب است اما بحسب وقت موعود میشود پس این جهات باز شایسته استجاب
 یا ایجاب جاری میشود و معنی اولی اینست که اعمالی که بدل یکدیگر واقع میشوند
 یکی از دیگری اولی و ارجح باشد و دیگری مرجوح خلاصه البته بدیهی است که هر عملی
 که خداوند را ضعیف است اولویت دارد و هر عملی که ضایع او نیست بان که است
 البته مرجوح میشود نسبت با اولی هر چند که خود آن هم مرصحات خداست پس ممکن است
 که در مقام عمل از یکی از ایشان ترك اولی و ثانیه سرزند با اینکه خود را بجهت ایستادند از
 اعمال مند و بر مرغوب باشد اما آنچه عمل دیگر در این موقع است که بهتر و بالاتر از آن
 باشد و آن عمل که اخبار کرده بشان آنجمله بر طبیعت سهلتر باشد با اینکه طایفه ای
 یکی منضم و مثلاً است و هرگز چیزی که بخلاف رضای خداست از ایشان نمیروند
 اما از همان اعمال مرغوب چیزی که به جهل سهلتر باشد با اخبار کنند و بهین جهت

که کاتر قرب منافق بنقام طبیعت پیش شد و لکن اصل آن نرسیده است معذرت
 در عرصه خودشان و نسبت بنا بهین خودشان عمل ملائمت واقع میشوند و همین را
 بر او خود عصیان و نسیان بشمرند و این است که فرمودند حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ
 سَنَاتُ الْمَغْرَمِينَ پس عملی که یکی از ابرار میکند نسبت به عملی که مغرمین میکنند
 باشد مثلاً بجای آنکه در آنند شش ماه شود و حال آنکه همین عمل که شش ماه شود
 نسبت یکسان کرد و بر آن از ناطقات بسیار نیکو است اما نسبت به عمل مغرمین
 ستم است مثل این مطلب فرضاً مثل این است که بدل و عطا قلیل و کثیر خوشتر
 و قلیل هم از منع صرف مسلم بهتر است اما معذرت بخشدن یک قرآن مثل بخشدن
 دو قرآن نیست و دو قرآن مثل سه قرآن نیست و هزار تومان مثل دو هزار تومان
 نیست و هکذا خلاصه که این جهات ممکن است که از بعضی اینها گاه اعمال حسن
 یا مبایسته سرزنند که نسبت به عمل دیگر از ایشان رجحان کثرت باشد و کاتر تقریباً
 بمقام طبیعت و بهینه شده باشد این است که این عمل را نسبت بشیطان سپردند
 و رجوع قصور این عمل بشیطان و جهل و ظلمت خواهد بود نه بخود ایشان بلکه نسبت
 بدو درجه اینها خداوند بهتر نماید اُولَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ
 حَسَنَاتٍ زَكَرَ اَكْرَجُ سَنَاتٍ كَلْبَةٍ يَجْهَلُ اسْتِ و شیطان و رجوع حسنهات
 کلبه بجهل است و در حق خلاصه که این تركی که از حضرت پوش علی السلام در این مقام
 سرزده و نسبت بشیطان داده شده است از این باب است و باز بیان دیگر عرض
 میکنم تا آنچه عرض کردیم ملغی شود و شیخ او حداد را بنقام ایشان فرموده اند
 و نقل شد و در تفهیم کفر الدفایق ترجمان حکیمان را بنقام منسوبید و گفته

۹۶۴
در بیان این که
در این کتاب

و بعد از آنکه در آنکه استغراقه الاستبصار در جذبات شریقه الجناب القدس بآغاز
من مشاهده الآيات الباهرة و التماثیه الى الشيطان ههنا النفس و لان عدم رضا
النفوس للجانبین و اشتغالها باحد من المعانی الاخری من نقصان بعضه و شاید حضرت
پیش از تسلیم ترک کرده است حوث را بجهت آنکه مستغرق در استبصار و بینا
شده و بجنب شده است بنفوس جسد خود بوی پروردگار و با آنچه غایب او شده از
مشاهده آیات باهر و نشان رانیت بشطان داده از باب هضم نفس که مراد نکند
نفسی باشد بجهت آنکه قوه او متحمل ظاهر و باطن هر دو نشد و مشغول شد بیک
از آن دو که مراد باطن است از دیگر از نقصان شمرده میشود پس نیست بشطان
داده و کلام متین است و اشاره باصل طلب این است که حوث مملوح در این مقام که
بظاهر بای تو شمرده خود بر داشته اند بلکه خداوند مخصوصاً عطا فرموده چنانکه از
حدیث شریف دانسته تغییر است از نفسانیات و مثل آن است که مشق از جوده است
وَ ان الدار الاخرة هِيَ الْحَيَوَانُ و اول چیزی که در روز مؤمنین در جنت
میشود موافق اخبار یکدیگر است از آنکه روزی شخص یا باز منقذ ماده خود او باشد
که در آن قوه است و باعث تقویت میشود و در این مقام چون برای طلب علم و تقویت
و تکمیل نفس میرفتند که فرمودند الجنة اسفلها اكل و شرب و اعلاها العلم و تکمیل
نفس بعلم است که ماده نفس او است و از ارض علم خلقت شده چنانکه فرمود کلا
اَنَا خَلَقْتُكُمْ مِمَّا يَبْعَثُونَ و عجب تو اعد علیه ما يعلمون بنا و بل مصدر
یعنی شما را از علم خودتان خلقت کرده ام پس بر ماده او علم است و طعام او هم از علم است
چنانکه در حدیث فرمودند و بنا و بل قَلْبُظَرِ الْاِنْسَانُ اِلَى طَعَامِهِ

بعضی از علم عن باخده پس در این مقام که برای طلب علم میرفتند قوه
هم از حوث گرفتند که اصل از جوده نفسانی گرفته شده اما همینکه بدینا راه میوه
غرض او شده و در از بد خود گردیده پس جوده او بدل بموت شده اما در این
مرحله غالباً متوجه غرض ایشان شده فساد هم پیدا کرده اند چنانکه پیش غرض ایشان
و جبهه کنند به بشود اما حوث ایشان مملوح بود که موجب مصون بودن آن از نقصان
باشد و ملحق هم از طعام دنیا است خلاصه این حوث مملوح که با نفس ایشان
همین که بعضی از جوده میرسد که ظاهر شریک است ولی باطن خود در شخص خضر است
است که فرموده عن الجوده بوده و شسته شد حوث بان اب با شسته جوده است چنانکه
استفاضه استفاده از خضره نیز یافت جوده است اِسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ
اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یَحْیِیْکُمْ و الناس یوتون و اهل العلم اجزاء پیر همینکه با مقام
رسیدند و مملوح نفس ایشان زنده شد معین الجوده و مشاهده خضر علیه السلام
باقرب مقام او چنان حال همچنان واضطراب و طربان برای ایشان حاصل شده که
ان حوث طویله مضطرب شد و در دست پوشش علیه السلام بحرکت درآمد که خدایه
بر دست پوشش وارد آورد و بعضی فنی شد که طبیعت بشری عاجز از نگاه دارن آن شد
چنانکه در موقع مشاهده آیات خداوند حق مویه صفا فرمود پس مستغرق در استبصار
میشود و بفرمایش شیخ او حدام رو میکند با آنچه هم است و مشغول میروند بشود
پس اعراض از ظاهر میکند و از آنکه میکند و در جوده حوث در نظر او میروند و
متوجه جزئیات مطالب مسائل که مملوح بجهت طلب علم بوده در این مقام میشود چنانکه
غالب کاملاً که موجب و مطلوب آن است همینکه در دنیا باید چنان مستغرق در مشاهده

باری پس این جهان را که بت کمال درجه است و ظاهر و باطن هر دو باید درجه
خود محفوظ باشند و در این مقام حضرت پویش از شدت تقابل که بپیش روی او
بمقصد حاصل کرده اندک غفلی از غفلت هر نموده این است که بر خود غیب گرفته و ما
الناسیه الا الشيطان گفته است و الا فیهات که اینها خدا فرموده باشد
باشد با حقیقت شیطانی برایشان غلبه جوید و از یاد خدا بیرون بلکه از شدت یاد خدا
است که چشم از ظاهر می پوشد و نداند بر این حاجت تفصیل نیست و شاید که در جواب
از سوال آخرم بجهت مطالب بناید که راجع باین مطلب از تمامیت آن باشد و لا فیه
الا بالله فرموده اند ششم در رساله مبارکه سوالان جناب فامیرزا ابراهیم شیرازی
رحمه الله که حق سبحانه و تعالی در انوار سید احمد علی الله مقامه و رفعه فی الخلد
اعلامه جواب داده شایسته کافیه مرحمت فرموده اند در او آخر رساله شریفه در جواب سوال
ما الذین یؤمنون بالاسلام و الایمان و حق البعین و عین البعین و علم البعین
و الحقیقة و الشریعة و الطریقه و الفرق بیهذه الکلمات فی مدعی اصل البیت
علیه السلام که جواب داده شایسته کافیه مرحمت گردیده نارشته کلام شریف بجهت
رسیده بعضی فرمایشات از مقدم مراتب علم حقیقت بجهت اختلاف مراتب موجودات
و اختلاف مراتب اعرشان بعد میفرمایند فیهما نایدک بعلم البعین و المدد رکها
النفس فی فراش و علی الله التوکل فی کل حال هر چه انظر فی این نظر کرده بلا تشبیه
بلا تشبیه که حضرت مولی المواله امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله و آروا
له القدر بجناب کمال فرمودند مالک و الحقیقة و یا بفرمایش حضرت سید احمد علی
الله مقامه در جواب سوالان که از علم فرموده اند بمناسبت علو مطالبه فقدان

شمر نموده چیزی دستگیر نشد و مرحمت فرموده در همان طلب حقیقت بطریق عوام
مطلب عنوان فرموده که شاید آن شایسته از برکت انعام مقدس حضرت خدا بیکان
اعظم روحی از رایت قدس الله علیه نصیب نموده باشم چنانچه از اعراض کنیز بدو و انعام
شکسته نصیب که نیست بکلمات مشایخ عظام علی الله مقامهم و خاصه نسبت به این
شیخ اوجده و سید احمد علی الله مقامه ما خود را جاهل صرف میدانم و این که غالباً بنای
ایشان بر توضیح مطالب نیست و باجمالی میکنند و اندک و فقط بفرمایش شیخ اوجده علی
الله مقامه که در جوابی نوشته اند رایت الله بجهت علی ان اردوهم بجناب من المطالب
لم یکن کراکرها فی کتاب لم یجوز کما فی خطاب مقصود همین بوده است که مردم را ما گفت
کنند که در این چند دست دارند مطالب بگویم هست و خود ایشان شرح بجهت همین
مطالب است میفرمایند باز هم بعمل عرض میکنم از راه دیگر که چون غالباً بنای مردم
بر این است که اگر آنان با الفاظ سهل و آسان و در بیان قناعت کنند اعشای آنها
بمطلب کم میشود و از قبیل علو و معرفت مند اوله بین خود پندارند و همین که عشا
انسان بمطلب کم شود متغیر از آن نمیشود چنانکه اگر در راه برچو که ابتدا بجهت
و انصاف در آن مقام تریب اعشای تو بدیدن و وقت کردن در آن مقام کم میشود و قیاس
بنابر مقامات عادی خود میکنی و این است که سرچو با اصطلاح راه و درگاه چنانا
اگر جوابات نفیس هم در گوشه و کنار این راه و پنجه باشد و از هر چشم پوشیده و در راه
خود میرد اما اگر از محیی را در اول بوفشان بدهند که کمزردیده باشد پس باینه ریت
رفت در این مقام بکن ارمه نقایص که در گوشه و کنار پنجه است خورده خورده شد
مبادر و این است که غالباً گنج واد و برانه غایب همان می کنند بعضی این که در این

مجموعه دعا مقام نیست با عشا بر است که انسان از در غفلت از انجام بکند کار
 و دعا مقام نیست پس کج معنوی بنام خدا شایع ما اعظم الله مقامهم و غرضشان
 افاده و فاضله و تعلیم مردم بوده است خواسته اند که اول نفوس و عقول مردم را
 بسبب همین الفاظ غریبه متوجه خود بکنند و بعد از آن خود ایشان را که آنکه بعد
 از ایشان شایع مطالب ایشان هستند بیانات واضحتر بیان کنند و اگر ملاحظه
 این نکته بشود خواهی داشت که علت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول بیانات
 فرمود و بعد که از دنیا میرفت حضرت امیر علیه السلام را امر بصبر فرمود همین بود محض اینکه
 اگر خود پیغمبر هم صبر مدارا فرموده بود و بطور متعارف سلوک فرموده بود
 مردم ابتدا متوجه او و او صبیان او سلام الله علیه نمیشدند و انتفاع از ایشان حاصل
 نمیکردند این است که در اول بیانات میگوید مردم را فرموده و طوعا و کرها و بخود میکنند
 و بعد از آن دیگر امر میکنند به این معنی علیه السلام را که صبر کن و مردم را هدایت
 و تعلیم نما این است که خداوند میفرماید خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله اِنَّمَا
 اَنْتَ مُنذِرٌ وَّلِیْ کُلِّ قَوْمٍ هَادٍ تَوْرَانَهُ وِیْرَاءَ هَرَقِیْ هَادٍ
 هَت و از آن محمد علیه السلام همیشه هادی بعد از هاد است که میگوید
 فاهم ام خواسته اند که اول بعضی از مطالب عجیبه مردم را بپرسانند که تو
 بمطالب ایشان بکنند و بعد از آن خورده خورده به بیانات سهلتر ایشان تو مطالب
 خالص کند و این است که اگر نا اهل ادراک مطالب بودیم البته میدیدیم که بیانات کدر
 فطره التلمیه بلکه در آن شادان و شادان میشود برابر بالا از غالی مطالب است که شایع
 سابق ام فرموده اند خطاب ایشان از باب پیچ علی ان روهم بجهان من المطالب

مقاصد خود را در عبارات بسیار مشکل پنهان فرموده اند و میگویند بزرگوار من ام
 قد کتب تو ضیع فرموده اند و شاید اگر بدقت نظر کنی بیانات اولیه بمنزله الف باه و در
 محج بود که بیان اندازه هم باطفال مشکل بود و گاه گاه هم معلوم تر که چویر را حرکت
 داد که نفوس اطفال را متوجه خود کند تا خورده خورده بزرگتر بشوند و عقل پیدا
 کنند و بفهمند که باید تحصیل علم کرد پس از در گذشت و بصیرت متوجه علم شوند
 پس خورده خورده معلوم و دقیقه بپرزند و معانی عبارات که در تعبیر از بیانات
 میکنند بحسب ظاهر پیچیده تر است از عبارات که بیانات مطالب را میگویند و
 این یک سرچشمه است فایده هر دو که بحسب مصلحت قریب بیان میشود خلاصه کتب
 اظهار شکسته نفعی از این قبیل عبارات که سوال نموده اند و در کتاب است و احد
 بسیار است خیلی که هر دو هم یک عبارتشان مشتمل بر علوم بسیار است که ناواقف که
 انسان اهل ان علوم نباشد بلکه اصطلاحات آنها را حاضر در ذهن نداشته باشد
 نمیتواند متفهم از آن عبارات بشود و یکی از اخوان خواهر نموده اند که عبارت خطبه که
 است و احد اعظم الله مقامه را اول شرح قصیده انشا فرموده اند شرح تمام و حال اینکه
 شاید بیست بیست کتاب بیشتر نیست و با غایب قصه خودم در معرفت ان و کمال آنها
 شرح نوشته ام که شاید چهار هزار بیت متجاوز باشد و البته قلبی از کتب اینچنین محسوس
 بران بوده بیان شده است و علوم بسیار در آن خطبه شریفه گذارده شده است
 که از ادراک آنها عاجزیم مثل اینکه در همین عبارات که سوال فرموده اند از علم الهی
 یعنی اخضر باعم و علم طبیعی و فاضله و خاصه از هفت بنفصل و طبیعت بنفصل و علم
 حروف و علم اسماء الله و غیر ذلک از آنچه خدا را نااست گذارده شده است که حقیقت

دارای این علوم نیستیم فقط کلمات و عبارات مجمله شده باشیم یا دیده باشیم و به
 بحقیقت آن نرسیده چیزی بگوئیم خلاصه که اگر خواستیم شرح این عبارات شریفه را
 تفصیل عرض کنیم گدشته از اینکه خودم جاهل باشم باز بهمانکه از سایر بانیان ایشان
 بتوان استفاده کرد البته کتاب مفصل خواهد شد و مجال تفصیل نیست و لذا از بیان
 مخصوص مثل اینکه خاشیه بران عبارات شریفه نوشته باشیم عرض میکنم و بعد از آن بیان
 مختصر در حقیقت بفهم ناقص خودمان عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم و صلوات الله علی محمد و آله الطاهرين پس از آنکه بدانیم که این تفصیل که در مراتب علم
 البقیین که متعلق بقدرت ایشان است فرموده اند تا اواخر صفحه سیم که باز در مقام علم
 البقیین بیان فرموده اند متعلق بظاهر حقیقت است و قشران و آنچه در مقام علم البقیین
 و مشاهدات عقلیه فرموده اند متعلق بباطن حقیقتات و آنچه در مقام حق البقیین
 و ادراکات نواتیه فرموده اند راجع بحقیقت حقیقت است پس از آنچه در مراتب
 علم البقیین فرموده اند کلمات این مراتب مراتب بیست و هشت گانه است که برای آن
 است و مشایخ آئم در بعضی مقامات بیان آنها را فرموده اند که من جمله بیانات است
 که شیخ اوحد علی الله مقامه در رساله توبلیه در بیان رتبه عقل فرموده اند و نوشته
 طوره و البتة و دان رساله مبارکه باید دیده باشد همین قدر را بجا آنکه ذکر مراتب
 و هشت گانه را میکنیم و از اسماء الله آنچه متعلق به مرتبه است یعنی در باطن آن مرتبه گدشته
 شده است عرض میکنم تا آنچه در نواتیه است و احوال آن مراتب مذکور است
 ملغوش شود پس تعداد مراتب بحسب اسماء کونیه این منوال است (۱) عقل کل
 (۲) نفس کل (۳) طبیعت کل (۴) جوهریه که عالم ماده منظور است (۵)

شکل کل که عالم مثال منظور است (۶) جسم کل که اصل این عالم باشد (۷) عرض
 (۸) کریمه (۹) فلك البروج (۱۰) فلك منازل بیست و هشت گانه که در کائنات است
 و تفاوتیم مضبوط است شریطین بطنی ثریا و بران تا اخر (۱۱) فلك زحل (۱۲)
 فلك مشتری (۱۳) فلك مریخ (۱۴) فلك شمس (۱۵) فلك زهره (۱۶)
 فلك عطارد (۱۷) فلك قمر (۱۸) کوه ناره (۱۹) کوه هوا (۲۰) کوه دما
 (۲۱) کوه تراب که غایت قوس نزول است و از اینجا بنا به صفو میگذارد (۲۲)
 مرتبه جبار (۲۳) مرتبه نبات (۲۴) مرتبه حیوان (۲۵) مرتبه ملک
 (۲۶) مرتبه جن (۲۷) مرتبه انسان (۲۸) مرتبه جامع علیه السلام و هر یک
 از این مراتب ظاهر است از اسماء خداوند هستند که همین ترتیب ذکر میشود (۱)
 بدیع (۲) باعث (۳) باطن (۴) اخر (۵) ظاهر (۶) حکیم (۷) محیط
 (۸) شکور (۹) بخیر الذکر (۱۰) مقتدر (۱۱) رب (۱۲) علیم (۱۳) قاهر
 (۱۴) نور (۱۵) مصور (۱۶) محیی (۱۷) مبین (۱۸) قابض (۱۹)
 حی (۲۰) مجب (۲۱) ممت (۲۲) عزیز (۲۳) دلال (۲۴) مدلل
 (۲۵) قوی (۲۶) لطیف (۲۷) جامع (۲۸) رفیع الدرجات و بدانکه در
 هر یک از این اسماء مبارکه بیست و هشت گانه با وافع بیست و هشت گانه است
 است که بان جهات مختص است و در حد شرح نمیآید اگر چه علم هر یک
 ظاهر ندارم و به اعتقاد هم که ظاهر است مجال تفصیل ندارم و در بعضی از این اسماء که
 ابتدا و حد ذکر فرموده اند معانی است و وجودی که ملاحظه شده و بقیه این ترتیب
 شده اند و اختلافات نظر در حکمت بواسطه ملاحظه ظاهر و باطن و سایر جهات

و حیث بسیار است و نیز در مراتب علم الهی که شداد فرموده اند ملاخطه میکند که بعد
از بسیار از این مراتب که ذکر فرموده اند مراتب دیگر هم ذکر فرموده اند و از اینها جزو ثبات
همین مراتب است مثلاً در این دایره نفس کل و طبیعت کل و جوهر مایه و شکل کل میفرمایند
و در کلام بسیار حداء ذکر قوه حافظه که عالم را نشاند و او را در تقابل و متغیر و متغیر و متغیر
مشترک فرموده اند و قوه عاقله هم قبل از عالم هست که تا بداند از عالم فاسخ سقط است
و علی ای حال اینها قوای نفس ثبات است که در نفس اتحاد دارند و در عرصه مثال
بر حسب ظهور در مراتب افلاک این عالم خصوصیت پیدا میکند مثلاً در زحل عاقله
بروز میکند و در مشتری عالمه و در مریخ و اهر و در زهره و قمر و در عطارد متغیر
و در قمر متغیر و در اهر و در دایره مقام فرموده اند و در صورت غیبه است و در قمر
گفته میشود که مدد و معانی جنیت است که از شان آنها ظهور در جسم نیست مانند
معنی ترس یا محبت و در کوفتند نسبت بگرک یا بفرزند خودش مثلاً که صورت ظاهر ندارد
و منافق بگوید که مریم نیست و همان معانی جنیت نیست بمعانی کلیه صورت خوانده میشوند
اما نسبت جوهر جنیت ظاهر که بخیال درک میشود مدد و در کات و اهر و منافق میگویند
و مرد و حق است و این مطالب علمیه است و بیان کردن آنها در این مقام که فایده است
و خاصه بزبان فارسی مشکل هم هست علامه هم چنین جنیت است که بر اهر متغیر
شمرده اند و فرموده اند که در عالم برزخ بروز میکند و مراد از این برزخ کانه برزخ
بین دنیا و عالم مثال است تا اصل عالم مثال مراد از جابلقا و جابلسا که حضرت
ادم علیه السلام در آن مقام خائف شده همین عرصه حسن مشرک است که بظاهر
متصل بدنی است و بحسب باطن مثال و جابلقا و جابلسا که در واقع با مقام میروند

وسط عالم مثال است و عرصه که در آخر رجعت بروز میکند اعلا ازان است و با
بنظر وسط و اعلا منقلب میشوند و هر حال که همه اینها جزو ثبات عالم مثال است که
قرب و بعد بین دنیا و عرصه بد و عود تفاوت میکند و عرصه که طالع دنیا سر طالع
است و جزو خضر که فرموده اند مقام اصول عالم جسم است از ماده و صورت آن
با قطع نظر از اعراض این عالم و آن فرسب همان جنیت آدم علیه السلام است پیش از اینکه دنیا
هبوط کند و بفرماید تغیرت البلاد و من غلبها و وجه الارض من غیر قبیح و باید
حضرت عجل الله فرجه تشریف بیاورد و تعبیرات و قبایح را بردارد و بصورت اولی
برگرداند و بعد از عرش نایبک که شمرده اند فهمید ظاهر آنها محتاج با اصطلاحات
هست است که هست افلاک را بر حسب دایره قدماء بیان کرده اند و در کتب هست
مثلاً ذکر و غیر این بیان شده است و در فارسی در بعضی فصل و شرح بیست باب
نعم و نیز بقدر اینکه در شش بدست آید بخوبی نوشته اند و واضح است و حاجت
بفصل در این مقام نداریم بحال چون اوضاع و حرکات مختلفه که در سیارات و افلاک
شده و در طبیعت ثابت کرده اند که در افلاک و کواکب حرکت میکند و ثابت باشد
مشاهده حرکات مختلفه در آنها لازم است این شده که افلاک متعدده با اوضاع مختلفه
و حرکات متکثره در هر یک فلک کلی ثابت شوند و هر یک از افلاک جنیت و حایفه
حرکت متساوی یک نق داشته باشند اما همینکه این حرکات مختلفه بایک دیگر
میشود اوضاع مختلفه از سیارات مشاهده شود و اگر بقبی در کتب هست بنمایند
ملففت آنچه عرض کردم میشود و خلاصه که فرنگیان آراء دیگر در هست افلاک
انچه از اقوال نادره قدماء دیده اختیار نموده اند و میگویند افلاک ساکن است و

و این مختل و کلیه حرکات مختلفه را در پادشاهان ثبت یکدیگر جیب و
 انجذاب قوت و ضعف میسرند و یک منکر هفت قدیم هستند و اینچه بر اعظم
 شده است همان است که هفت قدیم اقرب بصواب است خلاصه که این افلاک
 متعدده که در این عبادات برای هر یک اسمان از اسماء الهیه هفتگانه شمرده اند
 همان افلاک است که در کتب هفت ثبت است و حاجت تفصیل بیان نیست و
 هم چنین چیزهاست که در مراتب عناصر شمرده اند نیز در کتب هفت مضبوط است
 معلوم بعد شرح مفصلی را مزجه مختلفه که برای مرکبات حاصل میشود از ترکیب
 عناصر و مزاج متدل حاصل میشود بی تفاوتی دل عناصر که در مرکب جمع میشود
 حصول طبیعت خاصه معتدله یا آنکه مزاج متخلف حاصل میشود و یکی پاد و نای
 از آنها غالب میشود بر بای و بدانکه در هر یک از مراتب کلیه و جنس عوالم و مولدات
 که در هر یک حاصل میشود و مزاج ملاحظه کرده میشود یکی مزاج نوعی باطنی و
 دیگری مزاج نوعی ظاهری مثلا در شیوخ نوعا مزاج ایشان سودا و تب پیدا میکند
 و برودن و یسوت غالب میشود اما معدنک چون حرارت در مزاج ایشان که میشود
 و رطوبات فاضله را تحلیل نمیرد این است که با وجود سودا و تب اصل مزاج یک طوری
 فاضله هم در ایشان دیده میشود که از چشم و بینی و دهان ایشان را هم رطوبات
 میریزد اما این رطوبت عرضی است و اصل مزاج سودا و تب دارد و باز مزاج شخصی
 علاوه بر این هر کس پیدا میشود چنانکه بیان این مطالب طلب بطور کلیت شده است
 و اگر خواسته باشیم عین عبارت افکار را نقل کنیم سخن بطول می افتد و مقصود
 همین است که جمیع سرشته بدست بیاید و با آن ظاهر و باطن دیگر و ایشان را ملاحظه

میشود که هر یک از این کتب خاصه مزاج طبیعت هر یک از این است که اوست
 و کتب خاصه مزاج هر یک حاصل میشود و باطن از اینها و باطن یکدیگر
 در ملک بخیر خداوند عالم نیست و البته هر دو با غله نبات با حیوان با هر چه باشد
 بحسب مزاج و طبیعت صاحب اثر خاص است بلکه اصل مزاج حقیقه آن نور است
 که از تحت حجاب احدی پروردگار در پادشاهان ثبت است و بحسب مراتب و درجات
 پس با این نظر که ملاحظه که بواسطه اشیا و اسماء خداوند عالم است که در هر چیز
 برودن و یسوت دارد که در در غایب خواند با آن اسماء و ذکره شفاء و همین شفاء که از در
 خاص همین ملاحظه میکنیم چنانکه خداوند عالم است که فعل او را در این مقام اظهار میکند
 و در این مقام با نظر کرده است که هر چیزی را با احدی و بهی و همه را نسبت بخداوند میدهد
 که لا مؤثره الا الله و همه را با آن تعریف و معرفت خداوند هستند چنانکه فرمود
 سُبْحَانَكَ يَا شَافِيَ الْأَفْئِدِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ
 أَوَّلَ رُكْبٍ رَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و عبادتی که
 هر چیزی را خداوند میکند بهی اسماء است که در در پادشاهان میخواند بسم الله
 با اسماء جمیع خلقه و راه و وسیله برای هر چه بود و خداوند نیست مگر بهی
 اسماء و صفات و با این است که نظر نظر شرح استخوان در مقام است که خداوند
 در مقام قطبیت ال محمد علیه السلام تجلی ایشان فرموده است و ایشان را موعود
 اسماء و صفات مضبوطه خود قرار داده پس آنچه در عالم میزان عدل ایشان
 سنجیده شده که فرمود و السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ و با این موازنه
 و مطابق دارد در مقام و اخلاص است از اسماء حسنه خداوند خواهد بود و

با ایشان مواضع ندارد و خداوند پسندیده و اگر اسم خوانده بشود از اسماء سونی
خواهد بود مثلاً بگوید **إِنَّ الدِّينَ لَا يَخْلُقُ إِلَّا بِالْإِذْنِ**
وَرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ فِي يَمِينِهِمْ وَآذَرْتَنِي
لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ بر حسب تواتر میتوان اشتغال نمود
خدا را منترین خواند اما بحسب این تائید موقوع این اسم شیطان است و واجب بالیه
خدا نیست و همچنین میفرماید **أَرِيدُونَ أَن تَقُولُوا هُوَ مِمَّنْ جَاءَ اللَّهُ**
وَمِمَّنْ جَاءَ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ و در جاهای دیگر مثلاً **بِشَيْءٍ**
بِاسْمِهِ یا غیره میفرماید **أَوَلَا الدِّينَ أَضَلُّنَا مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانِ**
وَمِمَّنْ جَاءَ اللَّهُ الشَّامِرُ و میفرماید **وَلَا ضِلَّةَ لَهُمْ وَلَا يَسْتَنصِرُونَ**
وَلَا مَرْفَعَتُمْ فَلْيَبْتَغُوا أَوَّلَ الْأَنْعَامِ وَلَا تَرْفَعْتُمْ فَلْيَبْتَغُوا
خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُّبِينًا بر حسب تواتر و تواتر خداوند مصلی شمرده شده
و بحسب آیات دیگر نسبت به شیطان و غیره از خلق داده شده و البته اگر بگوید
مصلی را اسم خداوند بشمرند از اسماء سونی خواهد بود نه اسماء حسنی و چنین است
در جمیع چیزها همچنین ترتیب است چون عرض کردیم که هر چیزی از باب تاثیرات که
متفرع بر آنها است اسم خداوند است لا یؤثر فی الوجود الا الله اما چون بنظر شیخ
تاثیرات پسندیده خلقت و خداوند بخود نسبت داده و بعضی تاثیرات است که خداوند
نفسندیده و از خود در دنیا و معانیات نفی میفرماید پس شریک آنها را اسم خداوند
نمیفرماید خالصه بدانکه مراتب کلمه نیست و هستی که در دایره عقل اشاره

بانهایش از عقل گرفته فساد و تائیدات قوس منقول که ثابت باشد و از اینجا فافون
تائیدات قوس معنوی و تجویح جامع علیه باشد اینها امری است که محل ظهور امر خداوند
و جلاله است و در هر یک که بروز و ظهور میکند البته بر حسب قابلیت بنوعی خواهد
خواهد کرد پس در هر مرتبه که ملاحظه کن از جهت ظاهر و قابلیت است همین مراتب
که ذکر شد و از جهت حکایت فعل خداوند است بخود میفرماید که در دنیا اشاره به آنها
شد چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام بر آن فرمود که بدانکه ابداع و مشتت دارد و معنی آنها
یکی است و اسماء افاسما است و ابداع دارد و مشتت است و معنی آنها را
اصل هر چیزی معنی اول و دلیل بر هر یک که فاصل بر این هر یک و این حرف تفریق
هر چیزی میشود از اسم حق یا باطل یا فعل یا مفعول یا غیره و بر این حرف تفریق
مجموع شده و برای معرفت قرار نداده است در ابداع خودش برای انعام غیره
خودشان بتناهی و در تجویح هر یک ابداع شده بابداع هستند تا آخر حدیث شریف
عرض میکنم غرض از این حرف همان ظهور و مشتت خلقت در قابلیت مراتب کونی و مثل
اینکه اقاب در اینها معانی کانیک بروز میکند و در هر یک قوس خاص مقتضای این
عمل بروز پیدا میکند پس این نوار خاصه که در اینها عاجز و کرده اند و میگویند
موارد نوعیه کل ایشانند و اینها اصلاً اگر چه از عالم سرمد هستند تا جوی ظهورشان
در عرض شجری و کمال اعلام عالم در هر یک است این است که ملاحظه میکنی در کلام پسند
از حد اعلا الله مقامه که در این حرف خداوند از شان عقل مرتفع گرفته اند و اگر چه عقل
مرتفع هم گاهی ملحق بقواد میشود و از عرض سرمد میفرماید بشود اما بملاحظه عقلانیت
از عالم جبروت است و واقعاً این است که این حرف چون مصدر است و مستند

چون در این است که روح بین عالمین هستند پس در اینها هم عقل و قیاس خواهد بود
 که روح بین عالمین است و خلاصه به نیروی موارث و تعبیه اکوان و اعیان این عوالمند
 که بعد از آنکه بعضی افعال با بعضی ترکیب شد هفتاد خاصه و صو غصه و مکررند پس
 غواض و روح که بمنزله عنصر از عناصر مولدات است در کلمات متعدد و بروز میکند
 و اسما مختلفه از الفا ترکیب میشود و چون اصلا هم شئون ابتداع و مشیت خداوند
 است این است که ملاحظه میکنی در عبارت ابتدا و حد تعبیر از هر یک با اسما مختلفه خداوند
 آورده شده و مقصودش ظاهر این است که نیست بلکه وجودات کوپته اشباه هم اسما
 خداوند هستند و نیز صیغه تدوینیه آنها که در الواح اسما و زمین و اوراق و صحا
 همان عوالم نوشته میشود و چون تدوینیه است و مقصودش کلمات مکتوبه و ترکیبیه
 خلاصه هر یک کلمه از فرمایش ایشان شرح بسیار دارد و ما اولاً که در کلمات حق
 آنها را نمیکشیم و ثانیاً انقدر هم که بمشاهده سایر بیانات ایشان ممکن باشد که بفهمیم
 شرح بدیهی بحال تفصیل نیست خاصه که بیانات علییه مشکله است که بزبان عام
 شرح کردن آنها مشکل است و در فایده نامه و این مقام هم اگر چه نیست بمقام سابق که
 مراتب علم البقیین باشد بالا از است و معذرت نیست بحد کثرت فواید که در آخر
 بطور اختصار از مرتبه حق البقیین فرمودند باز بمنزله قشرات و مرتبه حق البقیین
 است است و مغز تمام اینها و اینجا است که حقیقه توحید انقدر و بکه برای بنده امکان ظهور
 دارد و ظاهر میشود و اینجا است که بنده است و حدیث هر سده قیه که ظاهرش عین باطنش
 است و باطنش عین ظاهرش و انقدر است که ظاهرش باطنش هر دو با هم است
 که اختلاف ندارد و خلاصه همه اینهاست و مواضع حقیقه و در حال و مقال هر دو بود

(میکند)

میکند تا در حال محبت فعلیه است که برای هر مرتبه از این مراتب در اشخاص حاصل
 میشود و تمام مقال بحسب اظهاریه است که از هر مرتبه نسبت بخارج میشود مثلاً انما
 در فعلیت شمس خاله دارد و منتهی کمان قوسی است که خداوند و انما است و انما بحسب
 در مادی و خودش البته کیفیت دیگر دارد و البته قوا بل مادی و در شمس تاب ظهور و شمس
 علمای علییه در مقام خود ندارند و در با هاء متعدده خداوند یعنی اقنای زمین
 قرار داده که ملائکه خداوند مستمرا از آن در با هاء ابی باشند بر نور افشای کبروت
 حرارت آن را می کنند تا اهل زمین تاب حرارت آن را بیاورند و چنین است نسبت
 با مقال و در اشخاص و البته خاله که با فعلیات و کالات خود دارند نسبت با آنچه بیان
 میکنند بمراتب فوق دارد و البته مقالات مختلفه هم برای هر صاحب حال نسبت
 مختلفه خواهد بود خلاصه بعد از آنکه این حواشی مخصوصه را دانستید و در عبارت
 شریفه ایشان ملاحظه کنید بعضی از ظواهر بیانات ایشان را ملحق میشود و چون
 نا اینجا اندک حال بیان مختصه در حقیقه باید کرد که بعد از بکه خداوند نصیب
 به مطلب میرسیم پس بدانکه در کتاب الیقین از طریق التوحید نقل فرموده اند عن کمال
 بن زیاد که کان ذات یوم ردیفاً لایه المؤمنین علی السلام علی ناقه فقال یا یوم
 ما الحقیقه فقال علیه السلام مالک و الحقیقه یا کمال فقال کمال اولست صاحب
 فقال بل و لکن بر شیخ علیک ما یطغ من قال او مثلک بحسب ما تلافی الحقیقه
 سجات الجلال من غیر اذ قال زدنی بیانا قال علیه السلام محو لوهو و محو العدم
 قال زدنی بیانا قال علیه السلام منک التزم علیه الترفیع زدنی بیانا قال علیه السلام
 حیدر الاحدیه لصفه التوحید فقال زدنی بیانا قال نور اشر من صبح الازل فیقول

عن مباحث التوحید ثانی قال زنی بیا نافع الخ السراج فقد طلع القمیر و
 اذ ان بطور احتضار ان است که کسل سوال میکند و تحقیق و ملازمان تحقیق
 که معرفت ان برای هندکان امکان دارد پس ان خداوند متعال و نیست زیرا که معرفت
 ذات برای احد از خلق ممکن نیست و محل سوال واقع نمیشود و پس بحال لغول
 محقق و لایق مسئله عنده جواب حق و صوفیه هم که کان کرده اند مراد از ان حقیقت ذات
 است خطا کرده اند و بعضی از توفقات خود استمائه بذات کرده اند و با انکه مقصود
 از حقیقت ذات نیست و بعضی از مقامات خود خالق است معذک که حقیقت جواب
 بکسل مالک و الحقیقت و محتمل است که این دنیا بشر را که فرموده است انما ابان بود
 که کسل با اهل بیت و انک این مقام نبوده و جوابخانه هم که بعد از فرموده اند برای این
 فرموده اند که برآمد بکران نقل کنند چنانکه فرمودند و رجاء افعه غیر فقیه رب محال
 فقه من هو افضله و احتمال هم میرود که اهل بیت را شناسا تا از باب تحریف و تحجب
 بر خاسته کردن ذهن برای فهم مطلب باشد که این طور فرموده چنانکه گفته اند
 از نشان حق بر علی مانع پس همینکه این قسم جواب فرمودند عرض میکند اولی
 صاحب سرت ابا من صاحب سرت و نبیتم و ظاهر از ان عبارت این است که علی جواب اول
 همان عدم اهل بیت استعدا داده و اگر اهل بیت داشت صاحب معرفت بود هرگز
 اینطور عرض نمیکرد ملاحظه کن مسلمان خودش عرض میکند با مبل المؤمنین علیه
 و در ضمن عرض بر آنکه میکند و انست فقه ائوب و سبب تغییر نعمه الله علیه پس حقیقت و غیره
 مبداء فقه ائوب سبب تغییر نعمه خداوند بر او چیست عرض میکند خدا بهتر میداند و تو
 یا امیر المؤمنین پس ملاحظه کن فضیله کفر و دشواری ان حقیقت اثبات میکند هم اینکه

انوار میرسد که مبداء عرض میکند تو بهتر میدانی پس همین که حقیقت و معرفت است بیان
 مقام مسلمان اعلا الله مقامه با کسل عرض میکند بخشنده ابا من صاحب سرت و نبیتم و در
 اینجا حقیقت ملاحظه صنف بلیه و ثلث معرفت او و مبداء باید داد و اما بوس غیره
 پس جواب بفرماید بلفظی که حاصل معنی ان همین باشد که بلیه تو صاحب سرت من نیستی اما
 بطور ملازمیت بیان مبداء باید پس بفرماید و لکن بر تو نشانی میکند از آنچه از من سر بر نه میکند
 و معلوم است که آنچه از ایشان سر بر نه کنند از قشور علم ایشان است چنانکه از لفظ بطرف
 این معنی ظاهر است و عربی غیره را که گفت دیک را بان بگویند طیفه نیز میگوید که طافح
 و سر بر نه نماید دیک را از ان بگویند و معلوم است که گفت دیک چو لا آنچه در انست
 هست چنانکه شکر دارد و دیک مبریزه باب مجو شانه و سفید تم مرغ بان مبریزه
 تا چون ان در ضمن گفته اگر نشود و شکر سفید شود پس آنچه هم که در ان مقام فرمود
 البته از حقیقت اسرار ایشان نیست و گفته اند است که از غلظت نظر قشور انفس سر بر نه
 باشد و شاید همین فرمایش کسل دانسته باشد که این زار ب سوال بود که ان قسم عرض
 کند پس بنام الناس را کند ارد و عرض کرد او مثلک بختب ما انلا یعنی هر چند که
 قابل سرشما نباشم و عادت شام بر این جاری نشده که سائله را عرض مفرماید پس از ان
 رحمت ان حقیقت را بنفاطریا و در و مفرماید الحقیقت کثرت سبحات الجلال من غیره
 یعنی حقیقت کثرت نمودن چهره های جلال است بدون اشارة و بر اشارة هم یکی از
 پرده ها است و چون مقصود این است که هیچ سجده بران جلال خداوند در ان مقام باقی
 نماند این است که فرمودند بدون اشارة باید گفت شود و ملازم سبحات تمام ما را و
 حقیقت است مثلا در شمس انک تمام مراتب و جوار که درون درجه نشانی است و نام

افعال و اعمال و اوصاف و همه بجز نفس او بند و یکی از بجات اشاره است که البته باید
 کشف شود و بجا آورد و بگوشت نمودن بجات اشاره منتهی بمقام تعطیل میباشند
 مثل اینکه آنکشی یا در حروف و کلمات در صفحه یا پاک کنی پس صحنه را معطل
 بگذار و به ولعقت و در کشف در این مقام این نیست بلکه باید طوری کشف شود که بون
 و نبودن و اثبات و نفی بجات هر دو از میان برود و سوا جلال خدای چیزی باقی نماند
 و این است که در بیان توحید فرمودند غرضه عن العبادین حد التعطیل و حد التثبیه
 بعد باز عرض میکنند در بیان پس چشم زیاده نباید و میفرماید محو الموهوم و محو
 المعلوم یعنی موهومات که همان بجات باشد که مراد هر چه فاسد و محقق است باید
 محو شود و معلوم که همان جلال خداوند است بکمال وضوح و صفای بدو شود و زیاده
 که در این بیان است که اول که فرمود کشف بجات بجلال احتمال هر فن که
 بجات وجودها ثابت مستقیما داشته باشند ثابت باید و حدت کشف کرد شود
 مانند پرده غلیظی که بر رفته اند و مستقل ثابت است اما از بالا میزنند و کشف میکنند
 از نوار و آن در واقع اینطور نیست و بجات نیست بجلال حقیقت و جو ثابت ندارد
 بلکه موهومات است که اگر چشم حقیقت بگریه ابتدا پیدا فرمایند نهانی بپوشانند که حق
 است الهی و علی التام فرمود امکن انهم من الظلمه ما لبس لك حتى يكون المظهر
 لك و در مثل ظاهر هرگاه مواجداً قنایا اشاره باشد و نظر از قنایا کنه هر چند که در چشم تو
 و در فضا هر نور قنایا است اما چون نور و جو ثابت مستقیما از خود ندارد و این است
 که تو غیر قنایا نمی بینی و نور از جهت خود موهوم است که همین که قنایا ثابت معلوم
 از این موهومات از نظر تو محو میشود و این امثال عرض است و موافقت تمام ندارد

تقریبی نمیکنند خلاصه بجز انحصار این جواب پس هدایت از ملاحظه میکند کس که
 این محو معلوم کار است که آن شان نظر گرفته است چنانکه محو کردن موهومات
 است باید معلوم را هم خود را واضح و مشکوف نماید پس عرض میکنند در بیان
 و حق جواب بدهد باید منك التقریر لعلیه التقریر و بعضی نسخ است منك التقریر لعلیه
 التقریر حاصل هر دو یکی است پس منك سنه که مراد همان کشف بجات و محو موهومات
 از شان ناظر است اما پیدا جلال معلوم از غلبه خود است و در مثل ظاهر در شان
 اقبال کار که لا توریه باید همین است که چشم خود را بکشان و اگر کشف حجیم باجه
 دیگر جلو چشم تو است مرتفع شاز و انا اقبال خود بغلبه نور اینست منافذات و هر
 فضا را بر کرده و بجز اینکه عجاب چشم تو بر داشته شد اقبال بنهر عجاب کشف شود
 و هر عجابها از ما است ناز حقیقت است غیر محجوب عن خلقك الا ان یجهلهم الا ان
 درك و اگر عجاب برای حقیقت کشف شود از غلبه نور اینست و ظهور است که فرمود
 خفی لشد ظهوره و استر لظلم نوره مثل اینکه عرب نور اقبال را عجاب قنایا بگوید
 زیرا که از غلبه نور اینست چشم انسان را خبر میکند که نمی تواند در نور اقبال چشم
 بکشد و به بیند و بدی است که نور حقیقت قنایا نمی پوشاند بلکه ظاهر میکند
 و از شدت ظهور عجاب چشم ضعیف میشود خلاصه پس حاصل این فرمایش این شد
 که کار که نظر کنند باید بکند همین است که پرده را از پیش چشم خود بردارند و
 نمایند و تر که همان جلال خداست و همان معلوم است خود را شکلاست و غالب
 همه عجابها است بعد از مثل اینکه ملاحظه میکند کس که آیا کشف بجات و محو
 موهومات و منك است که آن شان بند است این کار است که بند محو خود

بتواند این کار را بکند با اینهمه بگویند خدایت و بیدار باید همین قدر کار
 بکند بتوفیق خداوند و حول کوه او که بجا آمد با نفس خود بکند و از خداوند بخواند
 و خود را حاضر کند بر این منکشف شد همه جایها و مشاهده نور خداوند پس خداوند
 خود همه جایها را مرتفع ببلند کرد چنانکه فرمود **الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا**
لَنَنصُرَنَّهِنَّ سُبُلَنَا وَفَرَمُود **إِنْ نُنْصُرُ** **وَاللَّهُ يَنْصُرُ** **كُمُ** وَبَيِّنَاتٍ
أَقْدَامُكُمْ و فرمود **أَرْغَوْا فِي اسْتِجَابَةِ** **لَكُمْ** **وَرَبُّكُمْ** و این مقام
 جواب فرمود جانب لاهوتی لصفه التوحید و مراد از صفة توحید همان سجات
 آمد و اشارت که همه صفات توحید خداوند و آیات او در هر یک از این است که
 دلالت بر توحید در یکانگی او میکند چنانکه گفته اند و فی کل شیء لدایته تدل
 علی الله واحد و در مقام ظهور حقیقه همین سجات و اشارت بخود بیجوه او میشود
 و آیات آنها محسوس میشود چنانکه در مثل ظاهر رطوبات روغن که حجاب مال
 آن است و مانع از بروز آنش همین که آتش بنای ظهور میکند در رطوبات روغن
 همه متخذب بویه آتش میشوند و تحلیل میشوند تا آتش بکمال ظهور و شدت بر
 میکند و اینها امثال غرضه است و حقیقه غیر آنها است و بعضی تقریب ذهن
 از همان تا اگر غار عالم اعراض است از عرصه اعراض مثلی میزنیم و اصل این مطلب
 تفصیل دارد که ناچار باید اشاره بان شود و بعد از فراغ از بیان حدیث
 انشاء الله بیانه خواهد شد پس مقصود این است که اگر جلال خداوند و ستاد
 خود بنفسه ظاهر معلوم است کشف سجات و محسوسات هم باغات و نصیر
 او باید شود که گفته اند از این صورت کریم و جان تو فی غایط هم این زقو

هم از تو ما اصابتك من حسنیه فمن الله و ما اصابتك من سینه
فَمِنْ نَفْسِكَ و در حدیث شریف از حضرت صادق علیه السلام در بیان رطله وارد
 شده است **الَّذِي عَامَ اسْتِجَابَةَ** **الْكَلَامِ** **لَكَ** **لِلْحَقِّ** و تدوین این همه در مشاهده الز
 و ترك الاحبار و جفا و تسلیم الامور كلها ظاهر باطن الله تعالى عرض میکنم
 منتهی شد صفات توحید بوی خدای احد در مقام عمل این سوال است که در این
 حدیث شریف اشاره فرموده اند خلاصه بعد شاید که از این فرمایشات که بیان
 کرده باشد که همین ذات پروردگار است که مکشوف و موبد میشود و باز عرض
 کند در این باب تا پس باز میفرماید نور اشرف من صبح الازل قبل و علی هاتین التوحید
 اشاره و مراد از صبح ازل مقام مشیت پروردگار است که اول مقام ظهور و تجلی
 است که کثرت الله باشد که اول مقامات و علامات خدایت و حقیقه الحقائق
 و حق اها است که خداوند بان ترمیم نفس خود را بر همه کائنات علی مراتبها فرموده
 و مشیت الله اول قابلیت است از موجودات که حکایات از آنموده مانند روغن و فیه که
 مشعل میشود و آتش از آن بروز میکند و هم که از آن ظاهر شد نافذ در همه فضا
 فضاء میشود پس همین هوا و فضا و در دریا و بر زمین و اجزای کویک و کویک
 میشوند بر حسب قابلیت آنها خود و هر یک بحسب استعداد حکایه از آتش میکنند و از
 این فضا و بقضا و دیگر و از این مجری و دیگر که عکس میداد و همین سوال آتش بر
 میکنند و چون قابلیت هم یک است با تعداد روغن و فیه اول نیست این است که
 هیچ کدام هم بکمال و حکایات آتش را نمیکند و الاصله این انوار ظهورات آتشند
 تجلیات او که بی شعله و شایط دیگر که در بین افتاده اند در سایر جاها بر

کرده و این است که همایات تمیزند خلاصه بر این فایده که از صبح ازل که مقام
 مثبت الله باشد و نابد بهی کل توحید که هویت ایشان و اشخاص باشد و انا از ان از
 ان هیا کل برود میکند که فرمود الی فی هویها مثاله فاعلم عنها افعالها و شان
 بیان این نور است فرمایند حضرت امیر علیه السلام که در جواب ائمه اهل ملک دوم فرمود
 اما بعد فاق المروج نکتة لطيفة و لمعة شريفة من صفة باریها و قدرة مشیها الخرجها
 من خزائن عزیزه و اسکنها فی ملکة فیه عندک السبب لہ عندک و درجہ فذا اخذت مالک
 عند اخذ مالک عندک و السلام و عینا همین معنی است که در دفتر حدیث کبیر فرمود
 باضافه مطالب دیگر که اگر بخوانیم شرح کنیم بطول و انجامد پس بعد از آنکه این نور
 که نور خداوند عالم است ظاهر شد در هیا کل توحید که قابلیتها و اشخاص باشد البته
 نورها باشد و معنی بسم منیر خود میشود چنانکه انوار انوار هیا کل هیا کل با اسم افعال میشود
 و از این باب است که در صفت نفس لا هویتة ما کویتة میفرماید حضرت امیر علیه السلام در حدیث
 سحر فی قوة لا هویتة جوهره بسیطة خبیة بالذات اصلها العفل منه بدت و عنه عود
 و الیه دلک فاشارت عودتها الیه از کلمات و شایسته نماید ان الوجودات الیه
 بالکمال یعنی تا الله تعالی العلیا و شجرة طویة رسد تا ملتقى الجنة الما و من عرفها لم
 یبق من جهلها ضل و غوی و بدانکه مراد از همه اینها همان حکایات اسم است و وصف
 ندانکه بنده خاد و مخلوق بندگان خداوند میسرند چنانکه مقتضی لغتهم الله کان کرد
 و همچنین اولا که جوهر بسیط خوانند اند و می بالذات یعنی نسبت بماد و در خودش والا
 با و جوهری که در همین حدیث میفرماید که اصلش عقل است و از او ابتدا شده و یار
 میگرد و در حدیث دیگر از کبیر که باز در صفت نفس میفرماید بنور فرموده است و در صفت

نفس فاعلم که موادها الایات العقلیة فاعلم المعارف الربانیة بر ماده نفس فاعلم
 ان نابد عقل شمره چگونه فرض میشود که معدن لک و با جوهر بسیط واقع شمرده باشد
 و مع بالذات بر مقتضای این فرمایشات یعنی نسبت بماد و در خودش از مراتب مشاعر
 و ظهورات خود این طور است بر خدایند و از این تعریف خود فرموده و حقیقة ان
 نور خداست که بر هیا کل توحید که مراد صور انسانی است افکاره چنانکه فرمود حضرت
 امیر علیه السلام الصور الانسانیة فی کبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب الکی کتبه
 و هی الهی کل الذی بناه بحکمه و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من اللوح المحفوظ
 و هی الشاهد علی کل غایب و هی الحجة علی کل جاحد و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و هی
 الصراط الممدود بین الجنة و النار و هم چنین میفرماید انقوا فراسة المؤمن فانه
 یبصر نور الله الذی خلق منه خلاصه بعد از طلبت باری میگوید نابد اند که فاعلم
 در حقیقة همین است که در این جواب فرموده است با از این دو وجه هم بالا
 میرود پس حضرت جواب میفرماید که بحسب ظاهر بلیند و طایفه او را که کند چنانکه در
 جاهلای دیگر هم گاهی که اصحاب و الهاء بلند میگردند میفرمودند سل عما بینک
 و دع ما لا یبینک و در این مقام فرمود ما است اطفی السراج فقد طلع الصبح یعنی
 چراغ خاموش کن که صبح طالع شده است یعنی همین جوابی که در این مطلب ظاهر شد و دیگر
 چراغ سوا لا نور و خاموش کن که صبح طالع شده است و مطلبی اضع شد و بحسب ظاهر
 چون در دفتر سابق فرموده است نور اشرف من صبح الا ان فیلوح علی هیا کل النور
 اثاره و بدیهی است که اثار نور درون درجه نورند و اثار نور نورند و نور هم که نسبت
 صبح ازل که بیان است البته نابع ان است و اثران و قاسم بان است پس آنچه در کمال

تو جید که موافق است باشد نسبت بصبح ازل ظاهر میشود در درجه سیم و میفکند که
 ازل مقام صبح ازل دوم مقام نوزاد و سیم مقام اثار خود که در هیا کل انسانی است که
 هیا کل تو جید است بر و میفکند و در این جواب آخر که کاتر استاده که کرده سوال
 از غایب مقام حقیقه میکند میفرماید ای اگر خاموش کن که صبح ظالم شد و این هیا
 صبح ازل است که در دفتر سابق فرموده پس ما و راست که مقام حقیقه بلا فایده بالا
 میزد و زیرا که غایب بل صبح ازل نیست و باید آنکه شیخ او حدیث این جواب اخیر ^{تغییر}
 زیاده میفرماید و تصحیح نماید فرموده اند و خوشان میسر میباشند که منظور
 و شاید اثار و بیاطن باطن باشد خلاصه پس تفسیر که مقام اثار خود و موقع اثار و
 صور انسانی است مقام خود حقیقه انبیا سلام الله علیهم خواهد بود و مقام صبح
 ازل مقام اهل تعالی است که حضرت امیر علیه السلام میفرماید انا صاحب
 الاولیة الاولیة باری پس میفرماید که هیچ شاعر و مداری و ادهام خود را خاموش کن
 که صبح ازل ظالم است و حاجت بشاعر نیست و اینها اندیشه و زبانی دارند و نمایند
 او نیستند و در این فرمایش راه کشف بختان و محو موهومات و دست میدهند که
 بدان مقصود این نیست که در ضایر و هائ چند را بکش و چه چیز از بخت اندازا را یا
 بر نه یا پاره کن و غریبانه پاکلمات و حروف باشد که بر لوح نوشته بخونان و پال کن
 تا صحنه شاده نمودار شود که هر چه از این راه بر جز این که از پرده بریده و از جوار
 بخاله دیگر و نتیجه ندارد اما اگر چشم خود را بسته بینی از کار انداخته که پرده ها را ندیده
 و ملتفت آنها نشدنا وقت صبح خود را ظالم است و ظاهر و هویدا و هر چند که پرده ها
 بخام خود باشند کانه نبینند و باز پرده نمیشوند و حاجت چیزی نمیشوند و ^{خود}

صلی الله علیه و آله فرمود در معراج خود بخانه رفتم که همه خلق را مردگان دیدم و در میان
 آنان سرخ غموش شده هستند و گفتند بر نیاید زمرگان آواز پس حیوان
 دارند و ندا داد که وند و نامقام چیزی سوا و بخانه میروست ایشان کل میرو
 تمام درون عرشان را قرار صفت انسانی باطل مضحک ماخلد و جهل الکرم فانه
 اعتراف اهل من ان بصفه الواصفون که جلالة و قسمة القلوب لکن غنطه و اگر با این
 رسید که هر چه از هیا شاعر تو خاموش شده تواند چنین شهادت بده و لا در شهادت
 خود کاذب و لود و واقع هم چنین است مثل اینکه منافقین در شهادت برسانت پیوسته
 کاذب بودند خلاصه پس این عرضهای کنگانه محلی از شرح حدیث شریف که در بیان
 حقیقه فرموده است ظاهر شد و باز باید بیان دیگر نمود که بقیه میسوزان معصیت
 او حدیث که از عبارات مشول عنها داشت اند ظاهر شود پس از آید آن که خداوند
 جل شانهم موجودات را برای معرفت خود خلق فرموده چنانکه در وقت فرمود است
 کنت کثر الخلق افاضت ان اعرف خلقت الخلق لکی اعرف پس معلوم است که کل خلق
 برای معرفت خلقت فرموده و اما آنکه در کتاب مجید خود فرموده و ما خلقت الجن
 و الانس الا ليعبدون و در تفسیر ليعبدون وارد شده است ای بپرستون
 و لیل الخصاص و طلب جن و انس نیست زیرا که سایر خلق را برای حق و انس خلقت
 فرموده و سخرایشان نمود است پس معلوم است که علت غایه همان معرفت است
 و از این گفته شده که معلوم است ایشان بی غایه نمیشوند پس ثبوت این غایب است
 جن و انس و لیل این نیست که سایر پرستند و این غایب خلقت شده اند و از این گفته شده
 که در بیان مکرر میشود که بجهت معرفت معلوم است که طلب کفایت اقوم و اشراف میکند

مثلا اگر بخواهیم در مرتبه بنده بگویم که هر مرغی را میگوید همین قناعت میکند که بگوید
 بان قناعت شکار و طاق و ماهی بگوید و منظور این نیست که سایر مرغها را نمیگوید بلکه بگوید
 اول هر را میگوید یا مثلا بگوید فلان در جنگ وستم را مغلوب میکند منظور این نیست
 که غایب دست سایر پرست بلکه منظور این است که سایر پرستین اول مغلوب او پسندید
 اگر گفتی مثلا سلاطین جهان هر برای بندگی بهر لایقین علیک خلفت شد اند منظور
 این نیست که سایر مردم نباید اطاعت بکنند خلاصه پس جائه که جن دانست باشد
 و کرامتی که دارند برای بندگی خدا خاموش شده اند سایر پرستین اول برای بندگی خلفت
 شده اند و لازمه بندگی معرفت است بلکه اول عبادت خداوند معرفت او است
 و جمیع نذات موجودات برای معرفت خلفت شده اند و چنانکه راه معرفت
 ذات خداوند نذران حکم از ایشان مکلف معرفت ذات نیست و تمام معرفت
 و کل آن در معرفت مواقع صفات است که فرمود من عرف مواقع الصفة بلغ قرار
 للمعرفة و ثابته اند از دین بندگی که بدلت غیب المغیوب نمیرسد و بدلت که بر
 هر يك از بندگان مقامات معلوم خاص خود است که فرمود **وَمَا مِثَالُ الْإِلَهِ**
مَقَامُ مَعْلُومٍ و هیچ بندگان از مقام خود هم بالا نمیرود و این است که
 اگر خداوند هر بندگان را برای معرفت خلقت فرموده و لا محاله باید برای هر يك
 مقامات خودشان تجلی بفرماید که هیچ عذر برای بنده نماند و اقرب چیزها
 به بنده و بزرگتر چیزها که عذر او را قطع میکند و حجت را بر او تمام میکند نفس خود
 او است که خداوند نفس خود بنده را برای تجلی فرموده و این توحید خود را داد و او را
 که فرمودند من عرف نفسه فقد عرف ربه و اعرفکم بنفسی عرفکم بربی و انما انما انما

از وجود خود ایشان به بنده مثل انبیا و اولیا بحسب ظاهر و تکمیل همین توحید است
 که ایاات جوانبه توحید است و بحسب باطن ایشان ایاات و سنانظ ایجاد و توحید
 همین نفوس هستند تا بعد از آنکه در اشخاص و در ممالک توحید ظاهر شد و لایق
 بر توحید خدا کنند و شان ایشان البته فوق شان خود نفس ایشان است و این
 در این است که راه بوی معرفت انبیا و اولیا هم نیست مگر از راه معرفت نفس
 اگر این نفس در شخص وجود نشود ابتدا انتفاع از وجود انبیا و اولیا نخواهد داشت
 و بحسب کون که این سخن محض فضیلت و هر چیزی که موجود شد در حد خود را
 این نفس میشود بل در شرع ممکن است که کسی اعراض از نفس خود کند یعنی از انباشت
 و خود را جاهل کند پس به نفس روح بنده پس میشود و در این حال انتفاع از
 انبیا و اولیا حاصل نمیکند چنانکه فرمود **إِنَّكَ لَا تَعْلَمُ مَنْ فِي الصُّورِ فَرَّقَ**
إِنَّكَ لَا تَعْلَمُ مَنْ فِي أَخْبَتِكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَنْ يَشَاءُ عِلْمًا
 پس این خاصه هر که در چیزی همان نفس او است که خداوند برای او قرار داده
 و همان است حقیقت آن چیزهاست اگر از جهت اینست خود بخود نظر نماید غیر از خود
 چیزی نمی بیند و این توحید خداوند نمیشود و اگر قطع نظر از اینست خود را و خود را
 ندید و خود را نداند و مشاهده نمود از جهت اینست خود را بلکه از جهت حکایت منبر که فرمود
 العبودية جوهر كنهها الروحية پس معرفت خداوند را بعد از یک سعه تا بلیست و است
 و اهلیت معرفت دارد حاصل میکند و بدین است که احد از مقام خود تجاوز نمیکند و
 معرفت بالا از مقام خود حاصل نمیکند بلکه جای که خداوند خود او را برای او مهیا
 معرفت قرار داده هر چه در خود ببیند خداوند را هم نیاسر بخود میکند چنانکه در حدیث

شریف فرمودند که مود چه وصف میکند خدای خود را بان الله زبانین زیرا که کمال
 مود چه در این است که در زبانیه را داشته باشد که اگر نداشته باشد کارها از ممل
 و معوق میماند پس این است که وصف خدای خود را هم بکمال خود میکند و میگوید الله
 زبانین و نکته در بقیه در این حدیث شریف است که با اکثر شریفه باشد چون تعین
 تشعیر حیوانات و غیره نفس ایشان همین است که از این یک حاصل میشود و منبسط
 چون از لفظ ظاهر است چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرمود و تعینات در هر تیره برای انفا
 نیست و این است که بجهت آنکه تغییر در ایشان حاصل شد نفوس ایشان هم
 منقلب میشود پس مود چه مود چه است مادامیکه بال ندارد و بر زمین راه میرود اما
 هر یک بال برین آورد و پرواز نمود پس از طوطی شود و نفس او نفس ظاهر است و در
 که بال او منقب و منضوب مود چه مود چه میشود و نفس او نفس مود چه است و چنان
 که بر این شلا مادام که بال ندارد از سنج و بدان شمرده میشود و همین که بال برین
 آورد و طیاران نموی از سنج طائر شمرده میشود و در مرغ ابی دبه شده است که انفس
 مثلا و تخم میکند و یک مرتبه منقلب میشود و ذکر میشود و همان رفاه مختص مرغ ابی
 ذکر را برین آورد و طائر ذکر بر این حاصل میشود پس نفس ان منقلب بنفس ذکر
 میشود پس مود نفس حیوان همین است که حاصل از بدن است پس از اینجهت مود
 نفس مود چه همین است که صاحب زبانین است که همین دو شاخ باو یک بلند شد
 که بر سر خود دارد پس چون مود نفس او همین است پس حاصل از این است این است که
 وصف خدای خود را هم همین خواهد کرد و پیش از این از معرفت خداوند نصیب از نیست
 خلاصه مردم بر سر مطلب هر چند حکایت از چوپان و مناجات که میکرد شریفه که

یا پرورنده خوب گفت که آنکه بر این توشه نه است و مسکه و پنبه و پیادوم که آنکه
 تو را بشویم و شستهای تو را بکنیم و حشر بوییم و عقیقه بر او گذشت و او را از این عباد
 منع فرمود که اینها چیست که نسبت بخداوند میکند و شخص چوپان چیزی دیگر نمی
 دانست از این سخنان هم که منع شد بیک از مناجات یا پرورنده لب فرو بست و حشر
 موسی علیه السلام بگوید طو رفت و خداوند باو فرمود که جواب ده مرا از مناجات یا
 یا پرورنده عرض کرد از مناجات که لایق شان تو نبود خداوند فرمود من از او همین را
 خواسته بودم و از او چه بدیدم خلاصه که تخیل پروردگار برای هر یک بقدر قابلیت
 است و معترفی هم که بر پرورنده خود حاصل میکند همان است که خداوند نفس او را
 بان صفت خلقت فرموده پس این مطلب اختصاص برین دانش ندارد و هر چه را در حد
 خود هر نفس است و عبادتی و شیعی حتی آنکه فرمودند ما بهت الله ما شئم از تمام عنقریب
 بر تبارک و تعالی و اخبار یکدیگر عبادت و شیعی همه چیز دارد شده بسیار است پس چون این
 مقدمه را دانست خال کرد و کلام سید احمد آلاء ملاحظه میکنی که فرموده اند چنانچه
 صلی الله علیه و آله فرموده است که انما الاغاطب الناس الا الله ما بهت فون این است که
 شرح این حقیقت را که مراد معرفت توحید خداست و معرفت بحال ان و ارکان ان و حلال ان
 و استقامت ان و صفات ان و ثواب او و عقاب او و اینها را خداوند برای احوار موجودات
 و مراتب آنها و مقامات آنها شرح فرموده است پس برای هر یک بنف خود او خود را را
 او وصف فرموده تا اینکه سبب معرفت او شده و این است که حشر سیدان که خداوند
 در دایه عرف فرمود ترفیت لکل شیء فاجعل ملک بی بی و تمام مراتب بیست و شصت
 که کلمات مراتب باشند و در تمام مراتب جزئی نیست بیکباران فرموده که سید احمد

مردود اند و جزینا بجزینا که کاهی تعبیر هزار عالم میاورند و البته وقت که مرآت
 مرآت از این عوالم را ملاحظه کند عدد بده هزار خواهد رسید و بعد از آنکه
 موالید مرآت را ملاحظه کند از حد احصاء بیرون خواهد رفت و از برای خداوند
 در هر مقام از این مقامات تجلی خاصه است که باعث تعریف و ترفند و برای خود متنا
 ان مقام است و هم چنین برای نظر کننده از خارج بیان مقام که فرمود سُبْحَانَ
 اَبَانَا فِي الْاَفَانِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَقٌّ يَنْبَغِي لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ
 اَوْ لَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلَيَّ كَلِمَتِي شَهِيدٌ و چون نا اینجا آمد که برینکه
 همان طور که در این دو حدیث از توحید و وجه و شخص چو بان دانسته که خود تو
 با این علم و معرفت که در خود داری توحید و وجه بلکه توحید شخص چو بان را
 ناقص میدانم بلکه شرک میبشم و خدا را از ان منزله میداند نسبت تمام خلفه که
 دو مرتب مختلفه افتاده اند با یکدیگر همین منوال بدان و این است که در مرتبه اول
 و معرفت اخبار بسیار رسیده است که اختلاف بسیار دارند و هر کس تحمل همان قدر
 که خداوند با و فهمانیده دارد و بیشتر بر او نیاید عمل کرد که او را شکند و خدا را
 میفرماید لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أَتَيْتَهَا بِفِعْلِ مَا عَرَفْتَهَا وَ فَرَمُودَهُ اسْتَ
 لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَ سَعَهَا وَ اخْلَافَ مَا بَيْنَ خَلْقٍ سَبَبِ جَامِعِيَّتِ وَ كَلِ
 و نقصان و قصور ایشان است که هر چه شخص جامعتر و کاملتر باشد درجه معرفت
 او بالا تر میرود و هر چه ناقص تر باشد درجه معرفت او پائین تر میاید و علت این
 مسئله این است که هر چه شخص جامعتر باشد نفس او بالا تر میرود و بزرگتر
 میشود و هر چه تصور و نقصانش بیشتر است نفس او پائین تر میرود و کوچکتر میشود

مثل ظاهر برای این مطلب اینکه ان که در ریاست یک قریه را دارد و او را که خدا می
 قریه میگوینم که منصرف و معبط همان قریه است و انکه در ریاست یک بلوک که مثل
 بر چند قریه و مزرعه است دارد و منصرف و معبط بکل آنها است او را ضابط و نائب
 الحکومتان بلوک میدانیم و ان که در ریاست یک شهر که صاحب چند بلوک است دارد
 او را حکومتان شهر میگوینم و ان که در ریاست مملکتی دارد که مثل بر چند شهر
 حاکم نشین است و انان مملکت میبشم و انکه در ریاست ممالک متعدده را دارد
 سلطان ان ممالک میگوینم و منصرف و مخاطب و جلال و عظمت و ملکات آنها را از همه
 تصرفات ایشان میتوان استنباط کرد و علو نفس و ریاست از همین ظاهر میشود
 این مثل ظاهر مبرحه است در واقع چون دنیا عالم اعراض است و بیغلب بمقامات
 میبندیم نسبت که همین منوال باشد تا اگر جامعیت و کلیت در خود و جوامع خاصه
 البته نفوس ایشان همین منوال بالا خواهد رفت و مثل دیگر که مناسب اول علم باشد
 عرض میکنم که در این عالم اگر قطعه تری را ملاحظه کنی البته نظایر ان خاکست باطن ان
 خاکست نفس ان خاکست و بالا تر از خاکست نمیرود پس هم نظور که ظاهرش محدود و باریک
 انش است و در عرض ان ایشاده و تصرف و مخاطب است با آنها ندارد و نفس هم
 همین منوال است و اگر چهار عنصر مثلا با هم جمع شدند البته مزاجی که طبیعت خاصه
 این عناصر است برای آنها حاصل میشود و نفس که باطن همین مزاج است البته بزرگتر
 میشود و مخاطب باری انش و هو او خال که برای طینت او گرفته شده میکند تا آنکه
 خبری از اسمان ندارد و در تحت تصرف اسمان افتاده و هر چه از انجا بیاید
 با او میاید قبول کند و محکوم میگردد ان باشد تا اگر اجزاء اینها هم در او گذارد

شد و از او بالفعل شد البته مقام او بالا تر میرود و نسبت با انسان صفت فرزند را بر او
 بر اندازد که از انسان در او بالفعل شد پیدا میکند و اگر کسی خدایند هم در او بالفعل شد
 البته نفس او از درجه انسانها هم بالاتر میرود و نسبت ما در همه آنها حاصل میکند و هر یک باید
 بمصنعت او تربیت شوند اما باز در تحت تصرف عرش واقع است و **وَالرَّجَالُ**
قَوَامُونَ عَلَى الْكُنُوزِ بِمَا فُضِّلَ لَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ
 که عرش هم در او بالفعل شد مثلا صفت پدگربست بهر پیدا میکند و همه در تحت
 تصرفنا واقع میشود بعضی اگر جزئی است نسبت با جزاء و خود در چنین خواهد
 بود و اگر کلی است نسبت بکل مادیون عرش چنین خواهد شد و اگر در همه
 شد او هم میشود مانند این ملک که مصداق حقیقه جسم و مظهر آن خواهد شد
 اما باز حقیقه جسم مستعلا بر او و محیط باوست و اگر از این مقام هم تر کرد و نظام
 باطن و متقید و مطلق کل این مراتب را دارا شد خود حقیقه جسم خفیه او خواهد شد
 و بجای خواهد رسید که چنانکه بگوید خود او بحجم اجزاء و جزئیاتش در تحت تصرف
 اوست تمام این ملک نیز در تحت تصرف او خواهد بود مانند وجود مقدس الهی
 علیه السلام که تصرف ایشان در تمام این عالم و نظریاتش بکل بانظر یک بکف است
 خود بکند و تصرف بیغیرانند و نمیکند و اگر همین قسم که در عرصه اجسام نظر کرد
 در همه عوالم غالبه هم نظر کند و همین قسم بالا بر و نسبت با او را که که از آنها را در و
 حال اینکه مسلم او را که ناقص است بیک اندازه در مقام خود از عظمت نفس ایشان
 است و علامتی است بسیار پس همه مرتبه و انبساط آن بقدر همه و انبساط امر
 و اجزاء و جزئیات آن است و هر را از **بِطَائِلِ الْبَتِّ** نقصان خواهد داشت و از

حقیقه آنچه عرض کردیم که در نشان و مدار داشت و از مقام اسماء و صفات او عرض شد
 میکنم که اسباب تزیین من شود پس بدانکه او را که صفات خداوند برای بند ممکن
 مگر اینکه فعلیات آن صفات بیک درجه و برای او حاصل باشد تا او را که آن صفات
 بناید مثلا اگر کسی که در مادیات و ازاد باشد هر چه باو بگوید که خدای تو بصیر است او را که
 این صفت را نمیکند و اگر که مادیات را در هم باشد هر چه باو بگوید که خدای تو بصیر است او را که
 این صفت را هم نمیکند هر چند که بصیر و بصیر بودن خدا مثل غایب نیست و هر چه
 باشد لابد تو باید چشم و گوش داشته باشی تا او را که این صفت را بطور نقص یا کمال
 بنام و هم چنین اگر تو هیچ وجه قدرت و توانائی نداشته باشی و قدر که بشود خداوند
 قدر است هیچ از صفات نمی بینی که علم این نداشته باشی از علم بودن او هیچ نمی بینی
 و اگر علم نداشته باشی از علم بودن او خبری را نمی شنوی و کماله که در
 خود تو فعلیتی را در او را که از خارج هم میتوانی بکند و هر چه فعلیت هیچ وجه
 و توانی را از آن خبری را نمی شنوی و در حدیث شریف فرمودند **أَتَمَّا تَحَدَّ الْأَوَّلُ**
أَنْفُسُهُمْ وَتَشْرَبُ الْأَلْوَانُ نظائرهای هر چه در خود تو موجود است الهی میشود
 برای اشاره بظهور آن در خارج و اگر موجود نیست خبری از خارج ندارد و بلی ممکن
 که در تو ضعیف باشد و او را که از خارج بطور قوی نمائی و ممکن است که معل
 کردن بمقتضای آن نیز در خود هم تکمیل و تقویت نمائی و هر چه تکمیل شد باعث تقویت
 معرفت تو هم نسبت بخارج میشود چنانکه در مورد کلمات گفت لم علیا و ضعف لم
 حلتا البس و حتی غایب و لا غایب پس هر چه علم زیاده کن معرفت تو نسبت بعلم خداوند
 و سایر صفات او که هر چه معلومیت و دانند زیاد میشود خلاصه عرض این است که

بند در معرفت خداوند و تکمیل آن باید تحصیل جامعیت نماید و علم و عمل خود را
 انطو که خداوند دوست داشته زاید کند تا باعث از یاد و تکمیل معرفت شود و علم
 و عمل در صورتیکه مقرون بهم باشند علم بمنزله سماع معلومات و عمل بمنزله رسول
 معلوم و این است که اگر علم مقرون بعمل نباشد از دست میرود چنانکه علی که علی را
 نداده خود در خورده از ذهن تو میرود و این است که فرمودند العلم یجف بالعمل
 فان اجابته الا ان یصل خلاصه برادران هر چیزی منوط باین است که فعلت آن چیزی
 نشان موجب باشد والا از یاد رانند و خواهد بود باینکه اگر صاحبان صنایع
 بسیار و باینکه کسی از آن صنایع را خود قریب مثلا دارا هست و بیایه باینکه پس مانده از
 که خود دارا میباشند پس میگویند فلان نقاش است و فلان حداد و فلان حصارا تا
 صنایع را که ابد در ربط و عالم ندارد بر فرضی که بر بینه بعضی از ایشان حركات دیگر میکنند
 و هیچ نمی فهمی که صاحب چه صنعت هستند زیرا که اهل علم ان مطلقا نیست و این
 مثال را اگر در این مقامات دانستی و معرفت خدا و آنکه بمعرفت مواقع اسما و
 اوست از همین راه ملتفت شو که با وجود االت و تصور و تفحص بلکه فقدان تکمیل
 معرفت نمیتوان کرد و باید به دو کتاب علم کرد که هر چه معلومات تو زیاده شود
 زایدی معرفت تو خواهد شد و بدینکه توحید خداوند و احدیت کامله او مقصود
 همین است که این همه خلاف تنکثر برای او باشد و اگر خلق خداوند منحصر بیک نوع
 و بیک قسم بود در معین بود البتة و دلیل این بود که احدیت و بیاضات ان ناقص
 چنانکه المثل از آن غیر از سوختن در روشن کردن کمالی بر زمین میکند و دفع عطش
 و تیرید نمودن بر این نیست پس از این بهی که البتة انش فی ذاته فقط سوزان و

است و کمال تجرید و تطیب و انان نیست پس عدد و مجذبات است و در عرض ان انان
 و خاطر واحد نیست باینکه در هر چند انان هوام و اعانتش نیست پس خاطر
 هم ندارد و انان خالک هم بر این نیست پس خاطر باینکه ندارد پس انش یکی از چهار
 عنصر است و شریک بسیار دارد و اما عنصر مطلق که اب و انش و خالک و هوام و شریک
 تصرفات ان است و خاطر هم دارد پس از انش تعیین میکند و از اب تیرید و از هوام مثلا
 بسط و تطیب میکند و از خالک قبض و تحجیف پس عنصر مطلق صاحب همین انان است
 و در همه نافذ و از همه ظاهر و محیط بکل انها است و به تنهایی و بیکای خود سلطان کل
 چهار عنصر است بر خلاف انش زیرا که سلطنتی بر اخوان خود ندارد و بهیچ قیاس کن
 نیست باینکه موجودات هر چه بنامت زاید تر میشود سلطنت و خاطر و بهیچ نیست
 با انان بیشتر میشود و اگر چه توحید و احدیت پروردگار باین موال نیست و پس
 بنفس فاعله الاجناس و باینکه بکایت اجناس است لایزال و میتوان کرد چنانکه در
 بکلیه الاجناس بتبدل علیه پس باین مثال است لال بر او میگویم و لو اینکه بعد
 زبانه بر خال عرض این است که خود احدیت پروردگار مقصود این است که نوع
 و افراد خلق او از حد احصاء خارج باشد بلکه غایت نداشته باشد و این است که در
 تحصیل معرفت او باید انان تحصیل جامعیت کند که گفتند هر چه زاید دلیل بر
 هست حسن تو بر قدرت خدایت و لایزال بر هر چه جامعیت زاید شد معرفت زاید
 میشود و بحقیقت نزدیک میشود و هر چه جامعیت کرد معرفت نقصان پیدا
 میکند و از حقیقت دور میشود و لو اینکه از هر که پیش از انان که از انان دور
 و مع او است که بناسد نخواستند و تکلیف بالانرا نکرده اند و بهیچ معرفت

ناقص و بجزوف کامل نیست دادی ای بقیه شریک خواهد شد و این است که فرمودند
 هناك الارباب شيان المقربين پس از این بجهت است که ملاحظه میکنی در بیان حقیقت
 تعداد این مراتب را فرموده اند و حال آنکه البته کمی از بسیار را شمرده اند و این
 تعدد و اینها را الله لا تحصوها تا اینکه معلوم شود که انسان ناواقف که
 در مقام انشائیت دارد این مراتب و ادراکات و آثار و افعال و خواص و خواهر
 بواطن آنها نشود و مقام استیثبات آنها را نشناسد خبر را از مستحق نمیشود و معرفت
 کامله در مقام خود حاصل نمیکند و اما بالا از مقام انشائیت که فوق مالا
 بتناهات بما لا یقناه و زیاده بر این حاجت بیط و تفصیل در این مقام نیست
 و از خداوند مسئلت داریم و عرض میکنیم اللهم عرفه نفسك فانك ان لم تعرفه
 نفسك لم اعرف رسولك اللهم عرفه رسولك فانك ان لم تعرفه رسولك لم اعرفك انك
 اللهم عرفه و ليتك فانك ان لم تعرفه و ليتك لم اعرف جنتك اللهم عرفه جنتك فانك
 ان لم تعرفه جنتك ضالت عن ربك اللهم لا تمنني منة الجاهلية ولا تمنني منة الجاهلية
 هذه و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب و كلام را بهین جا ختم میکنیم و الحمد
 لله رب العالمین و صلوات الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
 نماز شد بدست مصطفی بنده اینهمه زین العابدین کویم خامدا مصلی استغفر الله
 عفوریته در یوم ثلثاء سادس شهر ذی القعدة الحرام و ستماء هجره علی ما جرمها
 (الصلوة والسلام)

قد وقع الفراغ من توبید هذه الاوراق الشريفة بيد اقل العباد ظاهرين و باختر الخ
 عبد الرحمن غفر ذنوبه فی یوم السبت ثامن شهر رجب من شهر سنة اربع و اربعین و
 (ثمان مائة بعد الف من الهجرة النبوية)

